

بررسی نقدهای کتاب حسن بصری گنجینه‌دار علم و عرفان بخش دوم

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند؟

اکبر ثبوت

در جلسه‌ای که به همت مجله کتاب ماه فلسفه در تاریخ ۸۷/۳/۲۹ برای نقد و بررسی کتاب حسن بصری تشکیل شد، انتقادهایی به این کتاب شد که من پاسخ آنها را در همان جلسه دادم و با این همه، در همان جلسه و تا مدت‌ها پس از آن، مصرّاً درخواست داشتم که منتقد محترم، تمام انتقاداتی را که به کتاب دارند، مکتوب کنند. این خواسته نیز با پایمردی دوست عزیز آقای عبدالله صلواتی جامه عمل پوشید. اما من با مشاهده حاصل کار که مقاله منتقد محترم بود، احساس کردم نقدهای ایشان به گونه‌ای است که ما را به وادی مجادلات ناصواب سوق می‌دهد. به همین جهت از دوستان عزیز در کتاب ماه فلسفه درخواست کردم منتقد محترم را راضی کنند که از چاپ مقاله خود چشم‌پوشند تا من ناگزیر به پاسخگویی نشوم. ولی پاسخ دوستان این بود که ایشان اصرار دارند مقاله انتقادی‌شان منتشر شود و چنین نیز شد؛ و ناگزیر برای پاسخگویی به انتقادات مطرح در آن جلسه و آن مقاله، این ناچیز گفتاری فراهم آورد و هم‌نوا با لحن سخنان ایشان و علی‌رغم میل قلبی خویش، کلماتی ناهماهنگ با خلق و خوی خود بر زبان قلم آورد که با پوزش فراوان از خوانندگان محترم، بخشی از آن در شماره ۲۵ کتاب ماه فلسفه منتشر شد و این هم بخشی دیگر.

ناگفته نماند که به موازات اقدامات منتقد محترم در جهت عرضه و ثبت انتقادهای خود بر کتاب حسن بصری، چندین و چند گردان از لشکر طیبیه نیز تبلیغات سرسام‌آوری به عنوان حمایت از ایشان و اعلام جرم علیه مؤلف ناچیز این اثر به راه انداخته و به خیال خود، در رد آن کتاب، رساله‌های متعدد تألیف فرمودند و بیانیه‌ها صادر کردند و در مطبوعات و سایت‌های اینترنتی آنچه توانستند چنگ و دندان نشان دادند و شاخ و شانه کشیدند و انواع و اقسام تهمت‌ها را نثار مؤلف نمودند؛ و حتی عمل منتقد محترم در نقد کتاب - با آن نفس مسیحایی - را در ردیف کار

آرامگاه حسن بصری در زبیر، جنوب عراق



پیامبر بزرگ الهی ابراهیم (لابد در برابر نمود!) و... قلمداد کردند «که اصنام ساخته شده بت پرستان و بت گران را فرومی ریزند» (کتاب هفته، ش ۱۳۷، ص ۵)

در برابر این افراد و این گونه غوغاگری‌ها، حق آن بود که منتقد محترم در یک بیانیه رسمی اعلام کنند که آنچه در میان شخص ایشان و من در گرفته، فقط یک بحث طلبگی است، و نه جنگ ابراهیم با نمود! اما ایشان حاضر نشدند حساب خود را از کسانی که به نام پشتیبانی از ایشان دست به چنان اقداماتی می‌زنند جدا کنند و خواه ناخواه این شبهه مطرح است که دست کم، در آنچه روی داده جای ایرادی نمی‌بینند. با این مقدمه، اگر در پاسخ‌هایی که به انتقاد ایشان داده می‌شود، سخنانی هماهنگ با آن برخوردها باشد، معذور خواهند داشت که گفته‌اند: هذی بتلک و البادی اظلم!

هذی بتلک یا فتی و البادی اظلم فاستکف بها یا عادی

در این بخش از گفتار، ش ۲۵، نشانی اختصاری مقاله منتقد محترم در کتاب ماه فلسفه (شماره ۲۵) و حسن بصری (به عنوان منبع) اشاره به کتاب مورد گفتگو است.

امیرمؤمنان مری حسن بصری نبوده؟

منتقد محترم، بارها انتقاد کرده‌اند که چرا من بدون استناد به مدارک و اسناد معتبر، امام علی(ع) را مری حسن بصری شمرده‌ام و بی‌آنکه در مقام اثبات این مدعا برآیم، آن را مسلم انگاشته و این مبنای ناستوار را مقدمه‌ای برای رسیدن به نتایج دلخواه خود گرفته‌ام. (ش ۲۵، صص ۹، ۱۵)

پاسخ: اگر منتقد محترم کتاب مرا با نگاهی بی طرفانه و اندکی دقت می‌خواندند، یا به منابع معتبر مراجعه می‌کردند، به وضوح درمی‌یافتند که گواهی بسیاری از پیشوایان عرفان و علم و دین در تاریخ اسلام، گفته مرا تأیید می‌کند و از آن میان آنان:

۱. **علی بن عیسی اربلی (م: ۶۹۲ هـ.)** از اعظام علما و ادبای شیعه در سده ۷، و از مشایخ اجازه علامه حلی. وی در اثر معروف خود کشف الغمّه - که آن را بهترین کتاب در اخبار و مناقب و آثار ائمه شمرده‌اند - می‌نویسد: علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آرند و ایشان را از عذاب و کيفر او بر حذر دارند (یعنی علم مواعظ و اندرزگویی) مقتدا و پیشوای آن شیخ حسن بصری است؛ و او شاگرد امام علی(ع) و شرف و افتخار وی در همین بود؛ و به برکت شاگردی بر امام (ع) صبح (سعادت) وی در میان مذکران و واعظان و اندرزگران طلوع کرد (کشف الغمّه، ج ۱، صص ۲۰۴-۴، ۲۲۳-۴، ۵۶۰، ۸۶، ۲۶۳، ج ۲، صص ۷۵، ۸۸-۹، ۳۷۹؛ نیز ترجمه آن کتاب به قلم علی زوارهای از علما و محدثان و مفسران و فقیهان نامی قرن دهم، ج ۱، صص ۴، ۵، ۹، ۱۰، مقدمه - نیز متن کتاب صص ۱۲، ۵۷، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۷۸، ۴۳۳، ۶-۵۵۵) - برای شرح احوال و آثار اربلی نیز از جمله بنگرید به ریحانة‌الادب، مدرس تبریزی، ج ۱، صص ۱-۲، ۱۰۱-۱۰۲. ضمناً درخور توجه است که برخلاف آنچه منتقد محقق می‌پندارند که من در مقام استقصای ستایشگران حسن بوده‌ام، در میان ستایشگران حسن، از اربلی و مترجم کتاب او زواری هیچ نامی نبرده‌ام - با وجود منقولات فراوان ایشان از حسن و ستایش‌هایشان از وی.)

۲. **سیدحیدر آملی (۷۱۹-۷۸۷ هـ.)** از نامی‌ترین عرفا و علمای شیعه. وی حسن را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگترین مریدان علی(ع) و سیدالتابعین می‌خواند؛ و از او با دعای رضی‌الله عنه، یاد می‌کند؛ و معتقد است که امام علی(ع) ذکر را به وی تلقین کرده است. (حسن بصری، صص ۹-۳۴۸)

۳. **ابن ابی جمهور (۸۳۸-۹۰۶ هـ.)** از نامی‌ترین علما و محدثان شیعه. وی حسن را از معدود کسانی می‌داند که علوم را نه با تعلیم و تعلم، بلکه از طریق القاء و سرّ از امام علی(ع) فراگرفتند و علم اصحاب باطن به او و کمیل برمی‌گردد. (همان، ص ۳۴۹)

۴-۶ **فخرالدین دهلوی (۱۱۲۶-۱۱۹۹ هـ.)** از علمای بزرگ هند. وی کتاب مستقلی نوشته که محمدعلی خیرآبادی (۱۱۹۲-۱۲۶۶ هـ.) - یکی دیگر از علمای هند - شرحی بر آن نگاشته است. در این کتاب، وجود پیوند استوار در میان حسن با امام علی(ع) به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفته و ثابت شده است. (حسن بصری، صص ۴-۳۸۳) - در کتاب نزهة الخواطر (ج ۳، صص ۲۲۲-۳)، تألیف عبدالحی حسنی لکهنوی (۱۲۸۶-۱۳۴۱ هـ.) نامی‌ترین زندگینامه‌نویس مسلمان هندی نیز از مندرجات و مستندات کتاب دهلوی با تفصیل - و با لحنی تأییدآمیز - یاد شده است.

۷. **جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ هـ.)** ادیب و فقیه و محدث و مفسر و مورخ بزرگ سنی. وی رساله‌ای مستقل نگاشته و با گزارش روایات حسن از امام علی(ع)، پیوند استوار روحانی حسن با امام، و از طریق حسن اتصال سلسله و شجره نسب روحانی اهل طریقت به آن حضرت را ثابت کرده است (الحوای للفتاوی، سیوطی، ج ۲، صص

سیدحیدر آملی
از نامی‌ترین عرفا و
علمای شیعه
حسن را از
عظیم‌ترین شاگردان و
بزرگترین مریدان
علی(ع) و سیدالتابعین
می‌خواند؛ و از او
با دعای رضی‌الله عنه،
یاد می‌کند؛ و
معتقد است که
امام علی(ع)
ذکر را به وی
تلقین کرده
است.

۸. **ابن میثم بحرانی (۶۳۶-۶۹۹ هـ.)** فقیه و محدث و ادیب و حکیم و متکلم بزرگ شیعی. وی حسن بصری را از کسانی شمرده که دانش‌ها را از امام علی (ع) فراگرفته‌اند (شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۷۸)

۹. **شاه نعمه‌الله ولی (۷۳۰-۸۳۴ هـ.)** عارف بزرگ گفته:

پیر بصری، ابوالحسن (امام علی) باشد
شیخ شیخان انجمن باشد
یافت از صحبت علی ولی
گشت منظور بندگی علی

(حسن بصری، ص ۳۷۹)

۱۰. **احمد رومی** از مشایخ مولویه هند در منظومه‌ای که نظم آن را در سال ۷۲۵ هـ. به پایان برده می‌گوید:

همچنین فرموده صدر اولیا
محرم اسرار قطب اصفیا
زبده عالم مرید مرتضی
آن حسن بصری ولی باصفا...

(مثنوی دقایق الطریق، ص ۱۳۴)

۱۱. **محمد بن طلحة شافعی (۵۸۲-۶۵۲ هـ.)** از فقیهان و مفتیان و محدثان و ادیبان و کاتبان و خطیبان و قاضیان معروف. وی در نصیبین تولد یافت و در دمشق به وزارت رسید و در حلب درگذشت. می‌نویسد: «علمی که با آن، روزهای نعمت و مجازات الهی را به یاد مردم آورند و ایشان را از کیفر او بر حذر دارند و با آیات کتاب او خلق را اندرز گویند و از مخالفت با حق بیم دهند، امامی که در آن علم پیشواست، و در معاملتی که بهره آن را از خدا چشم باید داشت از او پیروی کنند، حسن بصری است که خدا از او خوشنود باد! و او شاگرد علی علیه‌السلام بود و به این افتخار می‌کرد.» (مطالب السؤل، صص ۶ - مقدمه - ۱۳۶)

۱۲. **قاضی عبدالنبی گجراتی احمد نگری (م: پس از ۱۱۷۳ هـ.)** در فرهنگنامه پر ارزش جامع‌العلوم نوشته است: «خلافت کبرای پیامبر (ص) به واسطه حضرت امیر بزرگ (امام علی علیه‌السلام) به شیوخ ولایت متصل می‌شود و تا روز قیامت استمرار دارد.» سپس حسن بصری و کمیل بن زیاد را از جمله خلفای روحانی آن حضرت می‌شمارد (موسوعة مصطلحات جامع‌العلوم، ص ۴۱۰)

۱۳. **خیرالدین زرکلی (۱۳۱۰-۱۳۹۶ هـ.)** از محققان معاصر عرب درباره حسن می‌نویسد: «در کنف (در سایه، در دامن) امام علی (ع) به جوانی رسید.» (حسن بصری، ص ۳۷۷، الاعلام، ج ۲، ص ۲۲۶)

۱۴. **شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا (۱۲۹۴-۱۳۷۳ هـ.)** از اکابر علما و مراجع شیعه در قرن ۱۴ هـ. می‌نویسد: «دانش تصوف را مسلمانان از حسن بصری فراگرفتند و او آن را از امیرمؤمنان (ع) اخذ نمود.» (حسن بصری، ص ۳۶۲)

۱۵. **شیخ الله دیه** از مشایخ چشتیه هند که نسب او به خلیفه عثمان می‌رسد. وی در کتاب سیرالاقطاب (خواجگان چشت) که تألیف آن را در سال ۱۰۵۶ هـ. به انجام رسانده می‌نویسد: «حسن خرقه فقر و ارادت از دست امیرمؤمنان (ع) پوشید و خدمت آن حضرت را اختیار کرد و پیرو سنت رسول خدا (ص) و در متابعت از شیر خدا بود و می‌فرمود: اگر متابعت ایشان نکنم، از ایشانم نگیرند.» (همان کتاب، صص ۳-۱۲)

۱۶. **صفی‌الدین احمد قشاشی (م: ۱۰۷۱ هـ.)** از مشایخ صوفیه و مفتیان اهل سنت که نخست مالکی بود و سپس مذهب شافعی اختیار کرد. وی سرایت کمالات و حالات روحانی و معنوی پیر و شیخ را به مرید وی، از طریق تصرفات و تأثیرات پیر در مرید، به پیروی از سنت عارفان، به سریان شراب در تمامی رگ و پی‌های آدمی تشبیه می‌کند که در نهایت، به سکر و مستی می‌انجامد؛ و نمونه کاملی از پیر و مرید را نیز در امام علی (ع) و حسن بصری سراغ می‌دهد. (البرهان الجلی، ص ۱۴۵)

۹-۱۷. **قاضی محمد اعلی فاروقی تهنوی حنفی** از دانشمندان نامی هند. وی در دائرةالمعارف گران‌سنگ کشف اصطلاحات الفنون (تألیف در سال ۱۱۵۸ هـ.) که بارها در هند و مصر و ایران و اسلامبول و بیروت منتشر شده؛ و نیز عبدالرحمن چشتی عباسی علوی (۱۰۰۵-۱۰۹۴ هـ.) از مشایخ معروف هند در کتاب مرآة الاسرار؛ و ابراهیم کورانی شهرزوری (۱۰۲۵-۱۱۰۱ هـ.) محدث و فقیه شافعی - آری این هر سه - پیوند استوار روحانی حسن با امام علی (ع) و از طریق او، اتصال سلسله و شجره نسب طریقتی صوفیه به آن حضرت را ثابت دانسته‌اند. (کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۷۳۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۱، ص ۹۱۶؛ البرهان الجلی، ص ۱۸۸)

۲۰. **احمد بن محمد بن صدیق غماری حسنی ادیسی ازهری شافعی شاذلی (۱۳۲۰-۱۳۸۰ هـ.)** از حافظان حدیث و متفکران مراکش که آثار فراوانی از او به جا ماند از جمله: البرهان الجلی که در ۲۴۵ ص

ابن میثم بحرانی
فقیه و محدث و
ادیب و حکیم و
متکلم بزرگ شیعی
حسن بصری را از کسانی
شمرده
که دانش‌ها را
از امام علی (ع)
فرا گرفته‌اند.

منتشر شده و در فصول متعدد آن، اتصال سلسله و شجره نسبِ طریقتی مشایخ صوفیه به حسن و پیوند استوارِ روحانیِ حسن با امام علی(ع) به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفته و به اثبات رسیده و به ایرادات منکران آن، پاسخ‌های متین و مفصلی داده شده است. (همان کتاب)

پنجاه تن دیگر

کثیری از عرفا و علمای دیگر نیز اتصال سلسله و شجره نسبِ طریقتی مشایخ صوفیه به حسن و پیوند استوارِ روحانیِ حسن با امام علی(ع) را تأیید کرده‌اند و از میان آنان پنجاه تن را نام می‌بریم که در فاصلهٔ سدهٔ دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند و ظاهراً نیز جز دو سه تن از آنان شیعی نبوده‌اند که بخواهند از راه پیوند دادن عرفا به امام علی(ع)، برای او فضیلتی دست و پا کنند:

۱. **معروف کرخی (م: ۲۰۰ هـ.)** بنگرید به: البرهان الجلی، احمد بن محمد بن صدیق غماری حسنی، ص ۱۶۹، شرح الحکم العطایه، نورالدین بریفکائی، ص ۲۲.

۲. **ابوزرعه عبدالرحمن دمشقی (م: ۲۸۰ هـ.)** از محدثان و رجال‌شناسان نامی اهل سنت. در منظومهٔ نورالشیوخ اثر طبع پیرمحمدشاه قادری که در سال ۱۱۴۰ هـ. به نظم درآورده آمده است:

ابوزرعه گفته که بیعت نمود
حسن خود به دست علی ای ودود
بگفت هم که در روز بیعت حسن
چهارده سنه عمر بُدی سخن
بگفت هم که اندر مدینه نبی
همیشه بدیدی حسن آن علی

(الاعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ نورالشیوخ، ص ۱۱۱)

آیا مقصود از بیعت، همان بیعتِ روحانی به معنی اظهار ارادت و تبعیت از پیر است؟

۳. **جنید بغدادی (م: ۲۹۷ هـ.)** که همچون معروف از بزرگترین مشایخ صوفیه است و بیشتر سلسله‌های صوفیه به او منتهی می‌شود. (البرهان الجلی، ص ۱۶۹)

۴. **عبدالکریم قشیری (م: ۴۶۵ هـ.)** از مشایخ نامی صوفیه و از فقیهان شافعی و دارندهٔ آثاری در تصوف و تفسیر. (همان، ص ۱۸۵)

۵. **خواجه قطب‌الدین مودود چشتی (۴۳۰-۵۲۷ هـ.)** از بزرگترین مشایخ متقدم چشتیه. در منظومهٔ نورالشیوخ (ص ۷۸) با استناد به کتاب محب السالکین آمده است:

درون محب سالکین تو بین
حسن آنکه بصری خلیفهٔ علی
ز مودود چشتی روایت چنین
به پیری شدش سخت ضعفِ تنی

۶. **جمال‌الدین ابو روح (م: ۵۴۱ هـ.)** نوادهٔ بوسعید ابوالخیر (حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۳۹)

۷. **عبدالقادر گیلانی (م: ۵۶۱ هـ.)** ملقب به غوث اعظم و سرسلسله فرقهٔ صوفیانه‌ای که در خلال قرن‌های متوالی، بیش از تمامی فرقه‌ها و در سراسر عالم اسلام نفوذ و گسترش داشته است (البرهان الجلی، صص ۱۸۶، ۱۷)

۸. **ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ هـ.)** شاگرد امام احمد غزالی و خود از امامان و زاهدان و فقیهان و صوفیان نامی (البرهان الجلی، ص ۱۸۵)

۹. **محمد بن منور (م: پس از سال ۵۷۴ هـ.)** نوادهٔ بوسعید ابوالخیر که تألیف گرانقدر او اسرارالتوحید از مهم‌ترین متون عرفانی و ادبی فارسی است (همان کتاب، ج ۱، ص ۴۹)

۱۰. **سدیدالدین محمد غزنوی** که در پیرامون سال ۶۰۰ هـ. کتاب مقامات ژنده پیل را تألیف کرده است (همان کتاب، ص ۳۲۸)

۱۱. **شیخ مجدالدین بغدادی (م: ۶۰۶ هـ.)** از عرفای نامی (نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، صص ۵۶-۶۱)

۱۲. **صدرالدین ابوالحسن محمد جوینی شافعی (م: ۶۱۷ هـ.)** فقیه و صوفی و مدرس و مفتی که از وی با عناوینی همچون امام و شیخ الشیوخ یاد می‌کردند، در هنگامی که بر علی بن خلیفهٔ خزرچی خرقهٔ تصوف پوشانید، گزارش حاکی از اتصال سلسله و شجره نسبِ طریقتی خود به حسن و پیوند استوارِ روحانیِ حسن با امام علی(ع) را بازگو کرد. (عیون الانباء، ابن ابی اصیبعه، صص ۴۱-۷۴)

۱۳. **خواجه عثمان هارونی (م: ۶۱۷ هـ.)** که مرید وی خواجه معین‌الدین اجمیری بزرگترین و

به قراری که
از قراین برمی آید،
منتقد محترم حوزه
دیده‌اند و از احوال و
آثار معصومان
اطلاع دارند و
منابع مربوط به آن را
می‌شناسند و با عرفان و
خاصه عرفان ابن عربی
بیگانه نیستند.
با این همه آیا
شگفت نیست که ایشان
کشف الغمّه - یکی از
دو سه منبع بسیار
معتبر و قدیم و اصیل
در شرح احوال
ائمّه علیهم السلام - را
نخوانده باشند و آنچه را
در آن کتاب، در باب
شرف و افتخار
حسن به شاگردی
در محضر امام علی(ع)
آمده ندیده
باشند؟



تأثیرگذارترین شخصیت در تاریخ اسلامی هند است. (فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۲، ص ۱۰۰۰)

۱۴. **شیخ نجم‌الدین کبری** مؤسس سلسله صوفیانه‌ای بزرگ و شهید در جنگ با مغولان به سال ۶۲۴ هـ. (جواهر الاسرار، کمال‌الدین حسین خوارزمی - به نقل از خط شیخ درباره شجره طریقتی خود)

۱۵. **شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی (م: ۶۳۲ هـ.)** فقیه شافعی و از مشایخ نامی صوفیه و مرشد و مراد سعدی شیرازی. (البرهان الجلی، ص ۱۸۵)

۱۶. **محمی‌الدین ابن عربی اندلسی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.)** که می‌توان گفت هیچ عارفی به اندازه او در افکار مسلمانان تأثیرگذار نبوده است. (همان، ص ۱۸۶)

۱۷. **تقی‌الدین ابن صلاح شافعی (۵۷۷-۶۴۳ هـ.)** از محدثان و مفسران و اصولیان و مفتیان و امامان اهل سنت (تأیید الحقیقه، جلال‌الدین سیوطی، صص ۴-۲۳ به نقل از ابن صلاح)

۱۸. **قاضی حمیدالدین ناگوری (م: ۶۴۳ هـ.)** از صوفیان چشتی که از مردم بخارا بوده و به هند رفته و در ناگور منصب قضاوت داشته است. وی در رساله خود در تعریف خواجگان چشت، گزارش حاکی از اتصال سلسله چشتیه به حسن بصری و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی(ع) را بازگو نموده است (فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۳، صص ۱۵۴۲، ۱۶۹۸)

۱۹. **ابن ابی اصیبعه خزرجی (م: ۶۶۸ هـ.)** در کتاب عیون الانباء که مهم‌ترین منبع برای مطالعه در شرح احوال پزشکان هفت قرن اول هجری است، در شرح احوال عموی خود علی بن خلیفه که از اطبا بوده، گزارش حاکی از اتصال سلسله و شجره نسب طریقتی شیخ او - صدرالدین جوینی - به حسن و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی(ع) را با لحنی تأییدآمیز آورده است. (عیون الانباء، صص ۴۱-۷۴)

۲۰. **عبدالعزیز دیرینی دمیری (م: ۶۹۴ هـ.)** واعظ و فقیه و متصوف شافعی. وی شجره طریقتی خود را در دو منظومه ثبت کرده و بزرگانی را که هریک با تعلیم گرفتن از مربی خود، آموزگار اهل طریقت بوده‌اند نام برده و می‌گوید:

... مشایخ ائمه ابرار و اخوة احبة اخیار ...

بعد حبیب العجمی الولی بعد الامام الحسن البصری

بعد الامام المرتضی علی بعدالنبی المصطفی الامی...

(۵۲۴-طبقات الاولیاء، ابن‌الملقن، صص ۸)

۲۱-۲. **شرف‌الدین ابراهیم و عبداللطیف بن صدرالدین** دو نبیره شیخ روزبهان بقلی که هریک کتابی در مناقب شیخ تألیف کرده‌اند - اولی در حدود سال ۷۰۰ هـ. و دومی در سال ۷۰۵ هـ. (روزبهان نامه، صص ۱۷، ۱۸۵-۶)

۲۳. **شیخ شمس‌الدین محمد ترک پانی پتی (م: ۷۱۶ هـ.)** از مشایخ بزرگ هند (خواجگان چشت، صص ۲۰۰، ۲۰۱)

۲۴. **خواجه نظام‌الدین اولیا (۶۳۴-۷۲۵ هـ.)** از بزرگ‌ترین مشایخ و عرفای هند (ثمرات القدس، میرزا

آیا شگفت نیست که
معروف‌ترین و
عالمانه‌ترین شروح
علمای شیعه
بر نهج البلاغه،
شرح ابن میثم،
به نظر شریف ایشان
نرسیده باشد و
از آنچه در مقدمه
آن شرح آمده
(از جمله اینکه:
حسن دانش‌ها را
از امام علی گرفته)
بی‌خبر باشند؟

لعل بیگ لعلی بدخشی، ص ۳۴۶؛ نورالشیوخ، ص ۹۹)

۲۵. **فخرالدین ابوسلیمان داود بناکتی (م: ۷۳۰ هـ.)** از ادیبان و شاعران و تاریخ‌نگاران دوره ایلخانی (روضه اولی‌الالباب، تاریخ بناکتی، ص ۱۳۰)

۲۶. **علاءالدوله سمنانی (م: ۷۳۶ هـ.)** از عرفای نامی (مصنفات فارسی علاءالدوله، ص ۳۱۶)

۲۷. **ضیاءالدین نخشبی (م: ۷۵۱ هـ.)** از ادیبان و عارفان و مؤلفان نامور (سلک السلوک نخشبی، ص ۱۶۲)

۲۸. **شمس‌الدین احمد افلاکی عارفی (م: پس از ۷۵۴ هـ.)** که به دستور شیخ جلال‌الدین نواده مولانا جلال‌الدین، اولین و مهم‌ترین کتاب را در شرح احوال مولانا تألیف کرده است. (مناقب‌العارفین، ج ۲، ص ۹۹۸ - شجره نسب طریقتی مولانا)

۲۹. **صلاح‌الدین صفدی (۶۹۶-۷۶۴ هـ.)** مورخ و ادیب و زندگی‌نامه‌نویس نامی (حسن بصری، ص ۳۷۹ - شجره نسب طریقتی صفدی به قلم خود او)

۳۰. **سیدمحمدبن مبارک علوی (م: ۷۷۰ هـ.)** که کتاب او مهم‌ترین منبع قدیمی برای آگاهی از احوال و اقوال مشایخ چشتیه است. (سیر الاولیاء، صص ۲-۴۰۱)

۳۱. **حافظ عمادالدین ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴ هـ.)** مورخ و فقیه و محدث و مفسر بزرگ اهل سنت، که مانند استاد خود ابن تیمیه، در تکذیب روایات حاکمی از برتری‌های امام علی (ع) اهتمام تام داشت و با این همه، علیرغم ابن تیمیه که اتصال شجره نسب صوفیان به حسن و از طریق وی به امام علی (ع) را انکار کرده، تصریح می‌کند که هیچ بُعدی ندارد که حسن معارف باطنی را بی‌واسطه از امام گرفته باشد. وی همچنین حدیثی روایت می‌کند که به موجب آن، حسن با امام علی (ع) مصافحه کرده است (البرهان الجلی، ص ۱۸۳) و آیا این مصافحه، گونه‌ای از همان بیعت و دست در دست پیر نهادن که در میان صوفیان رواج داشته و دارد نبوده است؟

۳۲. **میرسیدجلال‌الدین بخارایی اوچی (۷۰۷-۷۸۵ هـ.)** ملقب به مخدوم جهانیان و جهانیان جهانگشت؛ از امامان و فقیهان و محدثان و عرفای بزرگ (خلاصه‌الالفاظ یا جامع‌العلوم، صص ۲۶۷، ۲۶۹)

۳۳. **میرسیدعلی همدانی (۷۱۳-۷۷۶ هـ.)** از عرفا و مؤلفان و مروّجان بزرگ اسلام (بنگرید به آثار او از جمله رساله فقریه، اوراد فتحیه، داودیه - و به نقل از آنها در: احوال و آثار و اشعار میرسیدعلی، صص ۳-۲۲)

۳۴. **تاج‌الدین روح‌الله مؤلف اسرار المشایخ** که در سده هشتم می‌زیسته است (فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱۱، صص ۶-۷۹۵)

۳۵. **سیدعلاءالدین علی لاهوری (م: ۸۰۰ هـ.)** گردآورنده جامع‌العلوم از ملفوظات جلال‌الدین بخاری (همان کتاب، صص ۹-۲۶۷)

۳۶. **سراج‌الدین ابن الملقن مصری شافعی (۷۲۳-۸۰۴ هـ.)** از محدثان و فقیهان و مفتیان و قاضیان و مدرّسان نامی اهل سنت (حلیقات الاولیاء، ابن ملقن، صص ۵-۴۹۲، ۵۲۱، ۸-۵۲۴ - شجره نسب طریقتی ابن ملقن به قلم خود او)

۳۷. **شمس‌الدین محمد ابن الجزری (م: ۸۳۳ هـ.)** از فقیهان و محدثان که در علم قرائت از استادان کم‌نظیر بوده است (البرهان الجلی، صص ۳-۱۸۲ که به نقل از کتاب جزری، اجماع مشایخ تصوف را بر این که حسن تربیت یافته امام علی علیه‌السلام بوده نقل کرده است.)

۳۸. **خواجه ابوالوفا خوارزمی (م: ۸۳۵ هـ.)** از عارفان و شاعران دوره تیموری و معروف به پیر فرشته. وی سلسله مشایخ و پیران نجم‌الدین کبری را که هریک تربیت یافته پیر پیشین بوده‌اند، در سلک نظم کشیده و از جمله گفته:

رسید فیض، علی را ز احمد مختار

پس از علی، حسن آمد خزینة اسرار...

(حسن بصری، ص ۳۷۹؛ الذریعة، ج ۹، ص ۵۲ و برگردید ذیل شماره ۱۴)

۳۹. **کمال‌الدین حسین خوارزمی (م: ۸۴۰ هـ.)** از شارحان معروف مثنوی و فصوص (جواهرالاسرار، ج ۱، صص ۵-۹۴)

۴۰. **ابوالقاسم بن احمد تونسسی بُرزلی (م: ۸۴۴ هـ.)** از امامان و خطیبان مالکی مذهب (فتاوی بُرزلی، ج ۲، ص ۳۸)

۴۱. **فصیح احمد خوافی (۷۷۷-۸۴۹ هـ.)** از دیوانیان و تاریخ‌نگاران عصر شاهرخ تیموری و مؤلف مجمل فصیحی که تاریخ عمومی است (همان کتاب، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ج ۳، صص ۹-۲۶۷)

آیا شگفت نیست
که ایشان حتی
نگاهی به اسرار التوحید
نیافت‌کننده باشند تا بدانند
در این کتاب نیز
که از مهم‌ترین و
قدیمی‌ترین متون
عرفانی به فارسی است،
اتصال شجره نسب
طریقتی مشایخ تصوف
به حسن و پیوند استوار
روحانی حسن با
امام علی (ع)
تأیید شده
است؟



۴۲. **عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی** در رساله‌ای که در هند، در عصر علاءالدین احمد شاه بهمنی (۶۲-۸۳۸ هـ.) در مناقب شاه نعمه‌الله ولی در هند نگاشته است (مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه‌الله ولی، ص ۲۹۵)
۴۳. **شمس الدین محمد عمری مرثدی** در کتاب معدن الدرر که در سال ۸۶۹ هـ. نگاشته است (همان کتاب، ص ۱۹- مقدمه، ص ۴۶)
۴۴. **سیدمحمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ هـ.)** از عرفای بزرگ سده ۹ هـ. و بنیانگذاری طریقت نوربخشیه. در کتاب سلسله الذهب الصوفیه - مشجر الاولیاء (ج ۱، ص ۸۰) حسن بصری را از جمله شاگردان امام علی (ع) و خلفای آن حضرت در سلوک طریقت و معرفت شمرده است.
۴۵. **شاه داعی الی الله شیرازی (م: ۸۷۰ هـ.)** از شاعران و مؤلفان و عرفای نامی (شانزده رساله از شاه داعی شیرازی، صص ۹۹، ۱۰۰)
۴۶. **عبدالرحمن جامی (م: ۸۹۸ هـ.)** از علما و ادبا و عرفا و شعرای بزرگ (نفحات الانس، جامی، ۶۱-۵۶۰)

۴۷. **حافظ شمس الدین محمد سخاوی (م: ۹۰۲ هـ.)** فقیه و مورخ و محدث معروف شافعی (البرهان الجلی، صص ۳-۲۳۲)
۴۸. **عبدالرزاق کرمانی** در رساله‌ای که در شرح احوال و مناقب شاه نعمه‌الله ولی پس از سال ۹۱۱ هـ. نگاشته است (مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه‌الله ولی، صص ۷-۵۶، ۲۹۵)
۴۹. **سیدعبدالوهاب شعرانی شافعی (۸۹۹-۹۷۳ هـ.)** از علما و عرفای بزرگ مصر (البرهان الجلی، صص ۸-۱۸۷؛ مناقب القطب الربانی، صص ۷-۵۵)
۵۰. **حافظ ابن حجر هیتمی شافعی (م: ۹۷۴ هـ.)** از اجلة فقیهان و محدثان اهل سنت (البرهان الجلی، صص ۷-۱۸۶)

نتیجه گیری

پس از معرفی ۷۰ تن از دانشمندان و عارفانی که شاگردی حسن بصری بر امام علی (ع) را مسلم گرفته، یا پیوند استوار روحانی وی با آن حضرت را در ضمن ارائه شجره نسب طریقتی مشایخ تصوف تأیید کرده‌اند، و قریب ۶۰ تن از آنان در سده‌های دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند، این نکته را یادآور می‌شود که: بزرگان نامبرده از مناطق مختلفی برخاسته‌اند (ایالات گوناگون ایران و شبه‌قاره پهنای هند، مراکش، تونس، ماوراءالنهر، خوارزم، اندلس، عراق، فلسطین، شام، مصر، شبه جزیره عربستان، بحرین، روم - ترکیه امروز - افغانستان و...) و از پیروان مذاهب مختلف بوده‌اند (شیعه، حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی، ظاهری) و وابسته به طریقت‌های صوفیانه گوناگون (نقشبندیه، نعمه‌اللهیه، شاذلیه، قادریه، مرشدیه، چشتیه، جلالیه، مولویه، سهروردیه، روزبهانیه، کبرویه، همدانیه و...) و از طبقات مختلف اهل علم (ادیب، زندگی‌نامه‌نویس، عارف، مفسر، محدث، فقیه، تاریخ‌نگار، متکلم، حکیم، شاعر، ذوفنون، اصولی، پزشک) و متصدی مشاغل گوناگون (مفتی، قاضی، وزیر، خطیب، کاتب، مدرس)

آن گاه مطلبی که این همه گواهان برخاسته از مناطق مختلف، و وابسته به مذاهب و طریقت‌های گوناگون، و طبقات مختلف اهل علم، و متصدی مشاغل گوناگون آن را تأیید کرده‌اند، نظیرش را در میان گزارش‌های تاریخی بسیار کم می‌توان یافت؛ و بسیار عجیب است که منتقد محترم همه اینها را - که تازه مشتق نمونه خروار است - ندیده گرفته و انتقاد کرده‌اند که چرا من نوشته‌ام امام علی (ع) مرتبی حسن بوده است - بدون آن که دلیل قانع‌کننده‌ای برای تردید در صحت این همه اسناد و گواهی‌ها بیاورند. به هر حال برای ما جای این پرسش هست که مگر برای اثبات یک گزاره تاریخی چه تعداد سند و مدرک و گواهی لازم است؟ و آیا تنها یکی از گواهی‌های یاد شده - چه رسد به مجموع آنها - کافی نیست که بطلان ایراد منتقد محترم را ثابت کند؟ آن هم در شرایطی که فراین متعددی این گزاره را تأیید می‌نماید و هیچ دلیلی بر صحت ایراد ایشان وجود ندارد؟

سه نکته دیگر

به قراری که از قراین برمی‌آید، منتقد محترم حوزه دیده‌اند و از احوال و آثار معصومان اطلاع دارند و منابع مربوط به آن را می‌شناسند و با عرفان و خاصه عرفان ابن عربی بیگانه نیستند. با این همه آیا شگفت نیست که ایشان کشف الغمّه - یکی از دو سه منبع بسیار معتبر و قدیم و اصیل در شرح احوال ائمه علیهم السلام - را نخوانده باشند و آنچه را در آن کتاب، در باب شرف و افتخار حسن به شاگردی در محضر امام علی (ع) آمده ندیده باشند؟ آیا شگفت نیست

آیا شگفت نیست
که ایشان ندانند که
نامی‌ترین شارح
شیعی ابن عربی،
سیدحیدر آملی،
حسن بصری را
از عظیم‌ترین شاگردان و
بزرگ‌ترین مریدان
امام علی (ع) و
سیدالتابعین
خوانده؟

که معروف‌ترین و عالمانه‌ترین شروح علمای شیعه بر نهج البلاغه، شرح ابن میثم، به نظر شریف ایشان نرسیده باشد و از آنچه در مقدمه آن شرح آمده (از جمله اینکه: حسن دانش‌ها را از امام علی گرفته) بی‌خبر باشند؟ آیا شگفت نیست که ایشان ندانند که نامی‌ترین شارح شیعی ابن عربی، سیدحیدر آملی، حسن بصری را از عظیم‌ترین شاگردان و بزرگ‌ترین مریدان امام علی و سید التابعین خوانده؟ آیا شگفت نیست که ایشان حتی نگاهی به اسرار التوحید نیافکنده باشند تا بدانند در این کتاب نیز که از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین متون عرفانی به فارسی است، اتصال شجره نسب طریقتی مشایخ تصوف به حسن و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی (ع) تأیید شده است؟ اگر این کتابها و دهها نظایر آنها را دیده‌اند، چگونه وانمود می‌کنند که این ناچیز، بدون وجود سندی معتبر، امام علی (ع) را مربی حسن بصری قلمداد کرده‌ام؟ آن هم در کتابی که در این باره به گواهی کثیری از علما و عرفا استناد کرده‌ام (سیدحیدر آملی، ابن ابی جمهور، شاه نعمه‌الله ولی، شمس‌الدین افلاکی، صلاح‌الدین صفدی، نجم‌الدین کبری، کمال‌الدین خوارزمی، محمدحسین کاشف الغطاء، خیرالدین زرکلی) و البته بر خلاف آنچه منتقد محقق پنداشته‌اند، من نه در مقام استقصای ستایشگران حسن بودم و نه به فکر این که هرچه سند و مدرک و گواهی به نفع حسن بیابم فراهم آورم؛ و به همین جهت، از تمامی هفتاد تن عالم و عارفی که در این گفتار - و تنها به قصد پاسخگویی به منتقد گرامی - به گواهی‌های آنان استناد کردم، تنها ده دوازده تن از آنان را در کتاب خود نام بردم؛ و در این گفتار نیز از بسیاری گواهی‌های دیگر چشم پوشیدم.

نیز جالب است که منتقد محقق، وقتی منابع مهم‌ترین کتاب خود (زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی) را نام می‌برد (همان، صص ۴۰-۳۳۳) می‌بینیم که از ۹۳ منبع مورد استفاده این مدرس بزرگوار دانشگاه برای ۳۷۳ صفحه کتاب، بیش از دو سوم آنها کتابهای معاصرین یا ترجمه‌های آنها از متون پیشین است. آن هم کتاب‌هایی از قبیل اندیشه‌های سیاسی فارابی از آقای م. م. چاپ قم؛ تاریخ فلاسفه ایرانی از آقای ع. ا. ح.؛ فلسفه سیاسی فارابی از خانم فن، ک و... که بهتر است چیزی درباره آنها نگوییم. آری با استفاده از این گونه منابع، می‌توان چهره‌های روشن و صددرصد درست از فارابی ترسیم کرد؛ ولی گواهی آن همه از بزرگان شیعی و سنی - اعم از عارف و محدث و فقیه و مورخ و ادیب و حکیم (اربلی، صفدی، مجدالدین بغدادی، جامی، نظام‌الدین اولیا، حافظ سخاوی، علاءالدوله سمنانی، میرسیدعلی همدانی، شهاب‌الدین ابوحنیفه سهروردی، ابن عربی، عبدالوهاب شعرانی، سیدحیدر آملی، کاشف الغطاء، زرکلی، نجم‌الدین کبری، شاه نعمه‌الله ولی، شاه داعی شیرازی، کمال‌الدین خوارزمی، افلاکی، ابن ابی جمهور، ابن میثم، سیوطی، مؤلف کشف اصطلاحات الفنون، ابن ابی اصیبه، فخر بناکتی، ضیاءالدین نخشبی، فصیح احمد خوافی) را اعتباری نیست و برای اثبات پیوند حسن بصری با امام علی (ع) نمی‌توان به آنها استناد کرد!

نیز ناگفته نماند که من اگر به استناد گواهی بزرگان نامبرده، امام علی (ع) را مربی حسن بصری معرفی کردم، سه چهار صفحه از کتاب خود را نیز به نقل و بررسی سخنان مخالفان آنان (با ذکر نام و نشان و عین کلماتشان) اختصاص دادم که اصلاً ارتباط مستقیم حسن با امام را منکرند (حسن بصری، صص ۴-۳۸۱) و بیش از ۶۰ صفحه را نیز به نقل و بررسی گزارش‌ها و داوری‌های کسانی اختصاص داده‌ام که جایگاه حسن را در جبهه مخالف امام علی (ع) و دیگر امامان می‌دانند؛ و هدفم آن بود که خوانندگان محترم خود داوری کنند و نظر هریک از دو طرف را که اصح دیدند بپذیرند. اما منتقد گرامی به گونه‌ای وانمود می‌کنند که انگار من آنچه را با اغراض خود سازگار نیافته‌ام، نابوده انگاشته‌ام؛ و کوشیده‌ام که آنچه را با اغراض خود موافق می‌بینم، بدون استناد به منابع معتبر، به دیگران بقبولانم؛ و پیرو شیوه ایشان هستم که چون ایرادات علمای شیعه به آرا و عملکردهای فارابی را با هدف خود در شیعه شمردن فارابی منافی دیده‌اند، در کتاب خود حتی اشاره‌ای به آنها نکرده‌اند و به عوض طرح آنها، برای اثبات تشیع وی - و لابد با استناد به کشف و شهود - مدعی شده‌اند که وی به زیارت کربلا و نجف می‌رفته است (ش ۲۵، صص ۹-۵۸)

نگاهی از دیگر سو

در کنار اسناد و گواهی‌های بی‌شماری که پاره‌ای از آنها را آوردیم، شواهد فراوانی بر تأثیر عمیق امام علی (ع) بر حسن بصری و ارادت وی به امام و جایگاه او در فرهنگ شیعه وجود دارد که تأییدی است بر آنچه تحت عنوان «امام (ع) مربی حسن بوده است» نوشتیم.

الف. انعکاس گسترده خطبه‌ها و کلمات امام (ع) در سخنان حسن (حسن بصری، صص ۶۷-۲۵۶) به گونه‌ای که می‌توان گفت در این صحنه هیچ کس با او برابری نتواند کرد و شریف مرتضی علم‌الهدی در ضمن ستایش‌های خود از حسن می‌نویسد: تمام اندرزاها و گفته‌های او در نکوهش دنیا - لفظاً و معناً و دست کم معناً - برگرفته از کلام

بر خلاف آنچه

منتقد محقق پنداشته‌اند،

من نه در مقام

استقصای ستایشگران

حسن بودم و نه

به فکر این که

هرچه سند و مدرک و

گواهی به نفع حسن بیابم

فراهم آورم.



امیرمؤمنان(ع) است. (همان، ص ۳۳۵)

ب. روایاتی همچون روایت مسند شیخ مفید که حاکی است امام علی(ع) حسن را راهنمایی کرد و حسن در پی امام افتاد و از آن حضرت درخواست موعظه کرد، و امام پذیرفت و با اندرزهای خود او را ارشاد فرمود و او گزارش این ماجرا و نیز سخنان پندآمیز دیگری را که امام - پس از سخنان خود خطاب به او - در بازار بصره بر زبان آورد نقل کرده است. نیز حدیث دیگری که شیخ مفید و محمدبن حسن صفار روایت کرده‌اند و حاکی است حسن بصری امام علی(ع) را به خانه‌ای که حضرت می‌خواست برده - و بقیه روایت که مشتمل بر گزارش حادثه‌ای شبیه معجزه برای امام (ع) نیز هست. (حسن بصری، صص ۶-۱۹۳) نیز حدیث مفصلی که به روایت شیخ مفید، حسن از امام علی(ع) نقل کرده و مشتمل بر مضامینی بس عالی در تخطئه عقیده جبریان است (همان، صص ۳۹-۴۰) نیز حدیثی از امام علی(ع) که - به روایت ابن شهر آشوب و کراچکی و سید ابن طاووس و شیخ بهایی و صدق‌ای شیرازی - حسن در پاسخ حاکم سفاک و جبار عصر خود حجاج، در تخطئه عقیده جبریان بازگو کرد - با تجلیل از مقام شامخ امام در برابر آن دشمن خونخوار وی. (همان، صص ۴۱، ۲۴۰، ۴-۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۶)

ج. احادیث فراوانی که حسن در مناقب امام علی(ع) و همسر و فرزندان و یاران آن حضرت و دفاع از عملکردهای او روایت کرده؛ و نیز سخنان و گزارش‌های او در ستایش امام - حتی در برابر دشمنان او - و در انتقاد و نکوهش مخالفان او. (همان، صص ۵۶-۲۴۶، ۵۱-۳۵۰، ۵۴-۴۵، ۷۱-۱۶۰)

د. مصائبی که حسن به دلیل برخورداری تند و تیز خود با حکام و قدرتمندان مخالف امام علی(ع) بدان دچار شده: زندان، قطع مستمری از بیت‌المال، تهدید شدن به قتل، تحت تعقیب قرار گرفتن، متواری شدن و سالها زندگی پر رنج و بیم در اختفا تا هنگام مرگ حجاج، بارها مصمم شدن حجاج به قتل او و حتی احضار او و آماده کردن نطع و شمشیر برای اجرای این تصمیم. (همان، صص ۵-۳۱۲، ۱۶۱، ۱۶۵، ۷۱-۱۶۹، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۵، ۵-۳۴۴، ۳۶۱)

ه. اهتمام حسن به ترویج آموزه‌های مکتب علوی از جمله در: تقدیس خرد و تأیید گرایش‌های عقلی در تفسیر قرآن و نقد حدیث و بیان احکام الهی و ارائه عقاید دینی، اعتقاد به ابعاد متعدد و لایه‌های باطنی کتاب الهی، آزاد و مختار شمردن آدمی در عین اعتراف به قضا و قدر الهی، تخطئه مذاهبی همچون مرجئه و خوارج و جبریّه و قدریه، اعتقاد به تقیه و به امامان دوازده‌گانه و به ظهور مهدی، انکار قیاس و نیز نفی رؤیت آفریدگار، به رسمیت شناختن حق انتقاد به صحابه و بیان خطاهای ایشان - برخلاف عقیده عامه اهل سنت. (همان، صص ۲۷ تا ۶۱، ۷۰، ۶-۷۵، ۹۲، ۹-۲۰۸، ۲۱۷، ۷-۳۰۶، ۳۷۵، ۳۳۷، ۴۴۱)

و. پیوندهای حسن با شخصیت‌ها و رجال شیعی و روایات او از آنان (عمران بن حُصین، ابو برزّه اسلمی، احنف بن قیس، جابر انصاری، ابن عباس، حذیفه، عامر بن عبدقیس، هرم بن حیّان، ام سلمه، ابوذر، کمیل، ابو ساسان، اسودبن سریع، عمار یاسر، جُنْدَب بن زهیر، جُنْدَب بن عبدالله شیعی) و شاگردان و مصاحبان و راویان او از رجال شیعه (زبان بن عمار، شعبه بن حجاج، فرزددق، عیسی بن عمر ثقفی، ثابت بنانی، ابان بن ابی‌عیاش، ربیع بن انس، عمر بن ربیعۀ ایادی) و نیز نقل گزارش در حمایت امام حسن(ع) از شیعیان. (حسن بصری، صص ۶-۶۵، ۹۳-۲۷۳، ۳۳۰)

ز. احادیث و اقوال بی‌شمار حسن - و غالباً با لحنی حاکی از بزرگداشت وی - در منابع شیعی اعم از کتاب‌های تفسیر و اخلاق و مواعظ و مناقب ائمه و کلام و دعا و به عنوان نمونه: در تفسیر تبیان - و تهذیب آن مجمع البیان که معروف‌ترین و متداول‌ترین تفاسیر شیعی است - حسن و شاگرد او قناده دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال‌شان استناد می‌شود؛ و این در راستای همان سخنی است که شیخ طوسی در مقدمه تبیان در ستایش حسن و شاگرد او گفته و آن دو را دومین و سومین نفر از چهار مفسری شمرده که در تفسیر قرآن طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته‌اند. (حسن بصری، صص ۳۰۱-۲۹۵، ۳۰۸-۳۲۸)

باری با این همه شواهد فراوانی که تأثیر عمیق امام علی(ع) در اندیشه و گفتار و رفتارهای حسن - در صحنه‌های گوناگون - و ارادت وی به امام علی(ع) و نیز جایگاه حسن در فرهنگ شیعه را ثابت می‌کند، آیا حق نیست که امام را به عنوان مربی او معرفی کنیم؟ و آیا منتقد محترم که لابد خود و بسیاری دیگر از گذشتگان و زندگان را تربیت یافته مکتب امام بزرگوار و او را مربی خویش می‌انگارند، در کدام یک از موارد یاد شده، تأثیرپذیری‌شان از امام، و مجاهداتشان در راه دفاع از او و ترویج آموزه‌های او و نقل سخنان او و مقابله با مخالفان او، و آمادگی‌شان برای تحمل دشواری‌های این راه، بیشتر از حسن بوده است؟

دو نکته

در خاتمه این قسمت، دو نکته دیگر هم درخور ذکر است:

الف. در گزارش‌هایی که سخن از خرقه گرفتن رفته، مقصود از آن، فراگیری معرفت و معنویت و علم باطن از پیر - در صحبت او و با اقتدا به وی - است؛ و چون در سده‌های متأخر، این معنی با تشریفات همچون گرفتن جامه‌ای مخصوص از پیر همراه بوده، اصطلاح مزبور را در مورد قرون اولیه‌ای هم که این گونه تشریفات ظاهری نبوده به کار برده‌اند؛ و البته از آن ادوار و حتی عصر رسول (ص) نیز گزارش‌هایی حاکی از عمل مقتدایان در اعطای جامه به مریدان و مقتدیان و پوشانیدن آن بر ایشان در دست است؛ و بعضی از فرقه‌ها مانند ساذلیه، حتی در قرون اخیر نیز برای خرقه‌پوشی اعتباری قائل نبودند. (بنگرید به: البرهان الجلی، صص ۱۶، ۲۴، ۴۸ تا ۵۰، ۲۷-۱۱۱، ۴-۱۳۲، ۴۶، ۱۳۶، ۹-۱۶۸، ۱۸۰)

ب. مشایخ تصوف، شجره نسب طریقتی خود را از دو طریق به امام علی(ع) می‌رسانند و معارف مأخوذ از هر یک از دو طریق را مکمل معارفی که از طریق دیگر گرفته‌اند می‌شمارند:

۱. معروف کرخی ← داود طایبی ← حبیب عجمی ← حسن بصری ← امیرمؤمنان (حسن بصری، ص ۳۷۹)

۲. معروف کرخی ← امام رضا(ع) ← امامان پیشین (عیون الاتباء، ابن ابی اصیبعه، ص ۷۴۱)

چنانکه برخی از اجله اصحاب ائمه نیز به اخذ معارف دینی و شرعی از امامان بزرگوار بسنده ننموده و فراگیری دانش از دیگران را نیز در مدنظر داشتند و برای نمونه:

ابان بن تغلب از اصحاب جلیل القدر امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بود. در نزد آنان منزلتی والا داشت و به وی بسی حرمت می‌نهادند؛ و امام باقر(ع) به او فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده که مردم کسی مانند تو را در میان شیعیان من ببینند.» و امام صادق(ع) پس از مرگ وی بر او رحمت فرستاد و فرمود: «مرگ او قلب مرا به درد آورد.» ابان از سه امام نامبرده روایت می‌کرد؛ و به گواهی امام صادق(ع) تنها از آن حضرت ۳۰۰۰۰ حدیث فراگرفته بود؛ و گاهی امام، دیگران را برای فراگیری حدیث به نزد وی می‌فرستاد. ابان در نظر علمای شیعه «امام اهل زمان خود» در علم تفسیر و حدیث و فقه و لغت و نحو شمرده می‌شد؛ و با این همه، به آنچه از امامان بزرگوار فراگرفته بسنده ننموده؛ و از انس بن مالک و برخی دیگر از راویان غیرشیعی حدیث فراگرفته و از آنان روایت می‌کرد - از کسانی همچون: ابراهیم نخعی، حکم بن عتیبه، فضیل بن عمرو، محمدبن منکدر که به امام باقر(ع) معترض بود - و... (حسن بصری، صص ۱۰-۴۰۹)

باری با این همه

شواهد فراوانی که

تأثیر عمیق امام علی(ع)

در اندیشه و گفتار و

رفتارهای حسن - در

صحنه‌های گوناگون - و

ارادت وی به امام علی(ع)

و نیز جایگاه حسن

در فرهنگ شیعه را

ثابت می‌کند، آیا حق نیست

که امام را به عنوان

مربی او

معرفی کنیم؟

تألیفی جانبدارانه؟ حسن معیار حق و باطل؟!

منتقد محقق، کراراً این ناچیز را به نگارش جانبدارانه کتاب، و ترسیم شخصیتی از حسن به عنوان معیار حق و باطل (ش ۲۵، صص ۱۱، ۱۳) متهم فرموده‌اند که راستی باید به صداقت و انصاف و حقیقت‌جویی ایشان آفرین بگویم و بپرسم: آقای محترم! من در کجا حسن را به عنوان معیار حق و باطل معرفی کرده‌ام؟ و اگر من چنین نظری نسبت به حسن داشتم، چگونه ممکن بود نزدیک یک پنجم از کل کتابم را به نقل و بررسی انتقاداتی که به وی کرده‌اند - و حتی نقل تهمت‌هایی که به او زده‌اند و دشنام‌هایی که به وی داده‌اند - اختصاص دهم و بکوشم که در این مورد چیزی از قلم نیفتد؟ آیا ایشان می‌توانند منبعی را نشان دهند که در آن، به اندازه کتاب من، انتقاداتی که به حسن کرده‌اند - اعم از درست و نادرست - با این تفصیل گردآوری شده باشد؟ نهایت آنکه من در هر کجا انتقادی را مطرح کردم، اگر هم پاسخی برای آن یافته‌ام آن را آورده‌ام؛ تا هر کس پاسخ را قانع کننده یافت بپذیرد و گرنه بداند که چنان انتقادی به حسن کرده‌اند. اگر هم پاسخی برای آنها نیافتیم، به ذکر اصل انتقادات اکتفا کردم؛ و شیوه منتقد محقق را - در تألیف کتاب زندگی و اندیشه فارابی - که چشم‌پوشی از انتقادات علمای شیعه به فارابی و معرفی او به عنوان یک شیعه زیارت نامه‌خوان است، درخور پیروی ندانستم. (فهرست اجمالی انتقاداتی را که به حسن کرده‌اند و در کتاب من به تفصیل نقل و بررسی شده، در همین ماهنامه - ش ۲۵، صص ۳-۶۲ - آوردم، مراجعه فرمایید.)

انتقاد به نام کتاب

منتقد محترم فرموده‌اند: برداشت نگارنده این سطور از کتاب، این است که مؤلف محترم، حسن بصری را از پیش، «گنجینه‌دار علم و عرفان» اخذ کرده و مفروض گرفته است. نام کتاب نیز همین را می‌گوید، البته ممکن است کسی بگوید که این تسمیه، در پایان تحقیق صورت گرفته، اما در شکل مکتوب آن، به آغاز آمده است. گرچه اگر این بنده بود و این کتاب، نامش را فقط «حسن بصری» می‌نهاد. (ش ۲۵، ص ۱۱)

پاسخ این ایراد را من در جلسه نقد کتاب مطرح کردم و منتقد محترم بدون توجه به آن، مجدداً آن را در اینجا آورده‌اند - هوالمسک ان کررتنه یتضوع - و من برای پرهیز از تکرار مطلب، خوانندگان را به ش ۲۵ صص ۶۷ تا ۷۱ بازگشت می‌دهم و به این نکته اکتفا می‌کنم که:

اولاً: لازم بود که منتقد محقق، سخنان و تعبیرات ستایش آمیز بسیاری از بزرگترین رجال علم و دین در تاریخ اسلام - اعم از شیعی و سنی و فقیه و فیلسوف و عارف و ریاضی‌دان و ادیب و محدث و مفسر و رجالی و عالم اخلاق - را درباره حسن در نظر بگیرند تا بدانند عنوان گنجینه‌دار علم و عرفان در برابر آنها صفر است - در ش ۲۵، صص ۹-۶۸ شماری از این گونه سخنان و تعبیرات را یاد کردیم و این هم گواهی ابن عربی - بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین عرفای اسلام که منتقد محقق نیز وی را بسی ارج می‌نهند: حسن در نزد ما، از امامان اهل طریق الله - جل جلاله - و خود از اهل اسرار و اشارات است (الکواکب الدرّیة، مناوی، ج ۱، ص ۲۵۵)

ثانیاً: منتقد محترم به من ایراد می‌گیرند که چرا بر روی جلد کتاب، و نه در پایان تحقیق و پژوهشی دقیق، حسن را «گنجینه‌دار علم و عرفان» معرفی کرده‌ام و اگر ایشان بودند نام کتاب را فقط «حسن بصری» می‌نهادند، اما از آنجا که می‌دانند این تذکر منطقی و حکیمانه ایشان، چندان جدی و درخور اعتنا نیست، بر روی جلد کتاب‌های خود، کاملاً برخلاف آن عمل می‌کنند - از جمله دو کتاب مستطاب زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی و حکمت و هنر در عرفان ابن عربی؛ و اصلاً به روی خود نمی‌آورند که بر اساس فرمایش متین خودشان، حکیم و اندیشمند بودن فارابی و بهره‌مندی ابن عربی از حکمت و هنر و عرفان، باید در پایان تحقیق و پژوهش اعلام شود، نه بر روی جلد کتاب! ملاحظه می‌فرمایید که یک مدرس محترم دانشگاه، وقتی حرف جدی برای گفتن ندارد، چه سخنانی را به عنوان نقد عرضه می‌کند و تازه باز مدعی می‌شود که انتقادات محکم دیگری هم داشته و از طرح آنها چشم پوشیده (ش ۲۵، ص ۱۳)؛ تا من، هم از ایشان سپاسگزار باشم که در حق من لطف فرموده و مبالغ عمده‌ای تخفیف داده‌اند؛ و هم خدا را شکر کنم که چه قدر به من رحم کرده است.

انتقاد از شیوه برخورد با شیخ گشی

منتقد محترم در ضمن دفاعیات خود از گشی فرموده‌اند: «این که حسن قدری بوده یا نبوده، و این که رئیس قدریان بود و یا نه، بحثی است که باید در فصل مذهب حسن یا دیدگاه‌های کلامی او مورد بررسی قرار گیرد.» ایضاً توصیه فرموده‌اند: «در فصلی مستقل باید نشست و درباره قدری بودن یا نبودن حسن تحقیق کرد و دیدگاه‌های مختلف و اقوال متفاوت را سنجید.» (ش ۲۵، ص ۱۲)

پاسخ: یا للعجب! هرکس کتاب مرا تورق کرده باشد، دیده است که من در فصل مذهب حسن، نزدیک ۱۸ صفحه (صص ۲۷-۴۴) را به گفت و گو دربارهٔ چگونگی اعتقاد حسن به قدر اختصاص داده و در این زمینه مطالب فراوانی را به بحث نهاده‌ام، از جمله:

- روایات و سخنان حسن که بزرگان علمای شیعه همچون: شیخ مفید، حمصی، عماد، طبری، سید بن طاوس، کراچی، شیخ صدوق، شیخ بهایی، ابن شهر آشوب، دیلمی و صدرای شیرازی به نقل از او آورده‌اند.
- ستایش‌های کسانی مانند: شریفین مرتضی و رضی، عبدالجلیل قزوینی، سیدحیدر آملی، قاضی شوشتری و علامه محمدتقی تستری از آرا و سخنان وی در این باره.

- اتهام انکارِ قدر که برخی از پیشوایان اهل سنت به حسن زده‌اند و برخوردهایی که به همین دلیل، در حیات او و پس از مرگ وی با او داشته‌اند.

- نسبتِ تذبذب در میان جبریان و قدریان که به استناد سخنی از ابن ابی العوجا (زندیق معروف) به حسن داده‌اند.

- سخنانی که گویند حسن بر وفقِ عقیدهٔ منکرانِ اختیار بر زبان رانده است.
- اختلافاتی که در سخنان حسن، دربارهٔ اعتقاد به اختیار و نفی آن مشاهده می‌شود.

ضمناً در همین فصل و در خلال سخن از چگونگی اعتقاد حسن به تقدیر، بارها به نامۀ مفصل او در ردّ جبریه اشاره کرده‌ام که ترجمۀ آن نامه را در ۲۰ ص (صص ۳۸-۴۱۹) در بخش پیوست‌های کتاب آورده‌ام.

با این همه، بسیار جالب است که منتقد محترم، نزدیک ۴۰ صفحه از کتاب مرا که در فصل مربوط به مذهب حسن و اعتقادات کلامی او - و پیوست آن فصل - دربارهٔ چگونگی اعتقاد حسن به قدر اختصاص یافته و از جوانب مختلف آن را به تفصیل به گفتگو نهاده‌ام، ندیده‌اند؛ و وانمود کرده‌اند که من به جای پرداختن به این موضوع در آن فصل، فقط در ذیل سخن از کُشی، و به عنوان تصفیه حساب با وی، این موضوع را به صورتی سر و دست شکسته مطرح کرده‌ام.

کُشی در نوشته‌های دانشمندان شیعی

منتقد محترم از آنچه من دربارهٔ کُشی و تخطئه سخن او در قدری بودن حسن نوشته‌ام، سخت برآشفته‌اند، ولی عنایت نفرموده‌اند که تمام آنچه من در تضعیف منقولات وی آورده‌ام، با استناد به سخنان بزرگ‌ترین رجال‌شناسان و محققان شیعی است و از خود مطلبی جعل نکرده‌ام. این هم عین نوشتهٔ من: از اعصار نزدیک به کُشی تا روزگار ما، همواره رجال‌شناسان و محققان بزرگ شیعه - مانند شیخ نجاشی، علامه حلی، علامه محمدتقی شوشتری، مرحوم آیت‌الله خویی، سیدمحمد صادق بحر العلوم، سیدمرتضی عسکری - تصریح کرده‌اند که وی - در موارد بسیار - از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و در کتاب رجال وی اغلاط فراوانی وجود دارد؛ و محدث قمی تصریح می‌کند که رجال وی مشتمل بر اغلاط فراوان است؛ و مرحوم عبدالرحیم ربانی شیرازی از قول نجاشی و علامه حلی، با لحنی تأیید آمیز آورده است که کُشی در موارد بسیار، از کسانی روایت می‌کند که گزارش‌های آنان سست است؛ و مرتضی عسکری پاره‌ای از گزارش‌های او را که از بافته‌های دشمنان شیعه - و بلکه اسلام - است، و جز افسانه نامی بر آن نتوان نهاد نقد کرده است. همچنین علامه محمدتقی شوشتری، بارها تحریقاتی را که در اخبار کُشی روی داده برشمرده؛ و تصریح می‌کند که افزون بر تصحیفات که در مرحلهٔ نسخه‌برداری از کتاب او در آن واقع شده، خود وی اشتباهاتی کرده است. مرحوم آیت‌الله خویی نیز روایتی از کُشی - که در آن، قول و عملی بسیار زشت را به زراره (از بزرگوارترین اصحاب امامین باقر و صادق علیهما السلام) منسوب داشته - نقل کرده و می‌نویسد: «از کُشی و شیخ بی‌نهایت در عجبم که این روایت ابلهانه و بی‌خردانه را، که هیچ تناسبی با مقام عظیم زراره ندارد و قطعاً دروغ است، نقل کرده‌اند - آن هم روایتی که همهٔ راویان آن مجهول‌الهویه‌اند.»

باری با عنایت به آنچه علمای بزرگ شیعه دربارهٔ کُشی گفته‌اند، در مقام تعارض میان کلام وی با داوری سیدین شریفین رضی و مرتضی (که حسن را از عدلیه - و مخالف با قدریان - شمرده‌اند، نمی‌توان او را بر آن دو ترجیح داد.

آنچه را هم دیگر علمای بزرگ شیعه (عبدالجلیل قزوینی، ابن شهر آشوب، سید بن طاوس، سیدحیدر آملی، شیخ بهایی، قاضی شوشتری، حسن بن ابوالحسن دیلمی، محمدتقی شوشتری و...) در تأیید سخنان حسن در تخطئه جبر و قدر، و در ستایش از آرای وی در این باب گفته‌اند و آنچه با استفاده از اقوال و منقولات وی در اثبات معتقدات شیعه نوشته‌اند، در این کتاب (حسن بصری) آورده‌ام؛ و آن گاه روشن است که در برابر این همه، گزارش بی‌مستند کُشی - در این باب که حسن رئیس قدریان است - اصلاً در خور عرضه نیست؛ چه رسد که به آن استناد شود.

آیا منتقد محترم که

لابد خود و

بسیاری دیگر از

گذشتگان و زندگان را

تربیت یافته

مکتب امام بزرگوار و

او را مربی خویش

می‌انگارند، در کدام

یک از موارد یاد شده،

تأثیرپذیری‌شان از امام، و

مجاهدانشان در راه

دفاع از او و

ترویج آموزه‌های او و

نقل سخنان او و مقابله با

مخالفان او، و آمادگی‌شان

برای تحمل دشواری‌های

این راه، بیشتر از

حسن بوده

است؟

افزون بر این، در فصل مربوط به «مذهب حسن» این نکته را روشن کرده‌ام که متهم ساختن حسن به پیروی از مذهب قدریان، نخست کار کسانی بود که نمی‌توانستند در میان اعتقاد به تقدیر الهی در مورد اعمال انسان، با نفی آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود فرق بگذارند؛ و آن دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌انگاشتند؛ و لذا گروهی از آنان با تمسک به اینکه حسن، در مورد اعمال انسان معتقد به تقدیر الهی بوده، او را منکر آزادی و اختیار آدمی در اعمال خود گرفته و قدری به معنی جبری شمرده‌اند؛ و گروهی دیگر با تمسک به اینکه حسن، انسان را در اعمال و رفتار خود آزاد و مختار می‌شمرده، او را منکر تقدیر الهی در مورد اعمال و رفتار آدمی و قدری به معنی تفویضی می‌انگاشتند؛ و خلاصه ناآگاهی داوران از موضع شیعه در باب جبر و تفویض، موجب شد که هر کدام، حسن را قدری به معنایی که خود نمی‌پسندیدند، شمرند؛ و در میان شیعیان نیز کسانی از ناقلان اخبار - مانند کُشی - که در مسائل کلامی و فکری ورزیده و میرز نبودند، تحت تأثیر آرای آن داوران قرار گرفته و حسن را قدری شمرند - بی‌توجه به آن همه روایات و سخنان منقول از حسن که در تخطئه مبادی قدریان و در مذمت این فرقه است و شماری از آنها را در جای

دیگر (از کتاب حسن بصری) آورده‌ام؛ و این هم یکی دیگر که حمصی عالم بزرگ شیعی به روایت از حسن و او از حذیفه نقل کرده است: رسول (ص) گفت: قدریه و مُزجیه، به زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند. گفتند: ای رسول خدا! قدریان کیان اند؟ گفت: گروهی‌اند که می‌پندارند خداوند پاک، مقدر فرموده ایشان معصیت کنند؛ و آن گاه ایشان را به خاطر معاصی‌شان کیفر می‌دهد. (حسن بصری، صص ۷-۳۰۵)

این بود تمام آنچه من در پاسخ به کلام کُشی که حسن را رئیس قدریان خوانده نوشته‌ام. حالا منتقد گرامی بفرمایند که به کجای آن ایراد دارند؟

جالب آن که منتقد محقق به این نکته دیگر نیز عنایت داشته‌اند که من پس از نقل اقوال محققان و رجال شناسان بزرگ در تضعیف گزارش‌های کُشی، در مقام دفاع از شخص وی برآمده و با توضیحاتی که گمان نمی‌رود قبلاً به نظر کسی رسیده باشد، ایرادات منتقدان به وی را دفع کرده‌ام. بنگرید: آنچه در پاسخ به گزارش‌های کُشی که حاکی از قدری بودن حسن است گفتیم، مبتنی بر این فرض است که وجود گزارش‌های مزبور در رجال کُشی، مستلزم اعتقاد کُشی به محتوای آنهاست. اما حقیقت آن که صرفاً با انگشت نهادن بر گزارش‌هایی که او در رجال خود، و شیخ طوسی در گزیده رجال وی، در معرفی هریک از روایان آورده‌اند، نمی‌توان نظر آن دو را درباره روای مزبور دریافت. زیرا گزارش‌های مزبور، در مورد بسیاری از روایان، به اندازه‌ای پر از تناقض و اسنادهای ناسازگار با یکدیگر، و بعضاً مشتمل بر نسبت‌های نارواست که حتی فردی با شعور متوسط نیز نمی‌تواند پذیرای همه آنها باشد؛ چه رسد به علمایی در مرتبه کُشی و طوسی. به عنوان نمونه ۲۵ روایت در نكوهش زراره را در نظر بگیرید که در کنار روایات مشتمل بر ستایش از

او، در رجال کُشی و گزیده آن به قلم شیخ طوسی آمده است؛ و پاره‌ای از آنها به اندازه‌ای زشت بوده که مرحوم آیت‌الله خوبی، کُشی و طوسی را به خاطر نقل آنها، سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داده است؛ و این برخورد ایشان، ظاهراً از آن جهت است که تصور کرده‌اند عمل کُشی و طوسی در نقل گزارش‌های مزبور، به معنی تأیید صحت آنهاست. در حالی که هیچ شیعی عامی هم نمی‌تواند آن همه گزارش‌های ضد و نقیض و بعضاً مشتمل بر توهین به پیشوایان و رجال بزرگ شیعه را صحیح بشمارد؛ و نقل آنها نیز صرفاً به منظور گردآوری گزارش‌های پراکنده و حفظ آنها از خطر فراموشی بوده؛ تا بعدها آیندگان به بررسی آنها بنشینند؛ و صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا کنند؛ و چگونگی استفاده از هر کدام را - از غث و سمین - در جای خود معین نمایند؛ و اگر این توجیه را نپذیریم، و آنچه را در گزیده رجال کُشی به قلم شیخ طوسی در باب حسن بصری آمده، برای آگاهی از داور شیخ در این مورد کافی بدانیم، با این تناقض چگونه کنار بیاییم که شیخ طوسی در مقدمه تفسیر کبیر خود تبیان، حسن را دومین مفسری می‌شمارد که طریقه‌ای ستوده و مذهبی پسندیده داشته است؛ و در مجلدات دهگانه کتاب مزبور - و به تبع آن در تفسیر مجمع‌البیان طبرسی -





حسن یکی از دو نفری است که برای درک معانی آیات مبارکات قرآنی، بیش از همه، به اقوال و روایات آن دو استناد می‌شود؟ (حسن بصری، صص ۸-۳۰۷)

با این مقدمات، آن همه هیاهویی که منتقد محترم به عنوان دفاع از کُشی به راه انداخته‌اند، چه محلی از اعراب دارد؟ اگر هم ایشان به شیوه من در سست شمردن روایات کُشی اعتراض دارند که اولاً من در این مورد جز نقل سخنان و گواهی‌های محققان و رجال شناسان بزرگ شیعه کاری نکرده‌ام و ایشان بروند و پاسخ اعتراض‌های خود را از آنان بگیرند.

ثانیاً: آیا منتقد محقق جرأت دارند پاره‌ای از روایات کُشی - از جمله روایت بسیار سخیف وی درباره زراره را که مرحوم آیت‌الله خوبی به نقل آن اعتراض کرده - حتی به عنوان خبری محتمل الصدق و الکذب، بر زبان بیاورند یا در مقاله خود نقل کنند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، من تمام اعتراضات محققان شیعه به گزارش‌های کُشی را به سینه دیوار می‌کوبم و زیر علم مبارک ایشان به دفاع از روایات وی سینه می‌زنم.

ثالثاً: آیا منتقد محقق می‌دانند که آنچه کُشی به نقل از فضل بن شاذان در نکوهش حسن نقل کرده، به روایت از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است که مرحوم آیت‌الله خوبی، تمام وجوهی را که در باب اعتبار روایات او گفته‌اند نقل کرده و مردود شمرده و می‌نویسد: «درست آن است که وی مورد اعتماد نیست.» (حسن بصری، ص ۳۶۰)

این نیز ناگفته نماند که منتقد محترم، در جلسه نقد کتاب حسن بصری مدعی شدند که مقصود علما از وجود اغلاط در کتاب کُشی، اغلاط چاپی و کتابتی است (بنگرید به عین فرمایش ایشان در کتابچه موسوم به سخن تلخ و شیرین که به حمایت از ایشان تألیف شده - ص ۵۷) و پاسخ این ناچیز هم این بود که هر طلبه مبتدی وقتی به کتب تراجم و رجال که قبلاً نام بردم مراجعه می‌کند، تصریحات علما به وقوع اشتباهات در متن کتاب - آن هم اشتباهات و خطاهایی بسیار شیع و فحیح - را نمی‌تواند انکار کند. اینک منتقد محترم به نسخه کتاب کُشی که به تصحیح عالم بزرگ مرحوم آقا شیخ حسن مصطفوی کتابت و طبع شده مراجعه فرمایند؛ و پس از ملاحظه آن همه روایات لا طائل - از جمله روایتی که فریاد آیت‌الله خوبی را در آورده (در ص ۱۵۹) بفرمایند که این خطاها هم به گردن کاتب است یا اغلاط چاپی است؟

با وجود تذکار این نکات در جلسه نقد کتاب، منتقد محترم در مقاله خود نیز نخستین سخنشان در دفاع از کُشی این است که: «مراد محدث قمی از «اغلاط» اغلاط کتابتی است در نسخه‌ای که در اختیار او بوده - خواه نسخه خطی و یا چاپ سنگی - و نه اغلاط محتوایی.» (ش ۲۵، ص ۱۴) که پاسخ این ادعا را از همانچه گفتیم می‌توان گرفت و این هم داوری نجاشی - معتبرترین رجال شناس متقدم شیعه - درباره کتاب کُشی: فیه اغلاط کثیره (رجال نجاشی، ص ۳۷۲).

دلیل گفت و گو از قدری نبودن حسن در ذیل سخن از کُشی

این که من در ذیل سخن از کُشی به قدری نبودن حسن اشاره کرده‌ام، به دلیل سخن کُشی است که حسن را رئیس قدریان شمرده (حسن بصری، ص ۳۰۵) و من ضمن پاسخگویی به وی، بارها برای تفصیل مطالب به «فصل مربوط به مذهب حسن» و به پیوست آن فصل بازگشت دادم. اما منتقد محقق برای آن که هرچه بیشتر ایراد بگیرند، آن فصل و پیوست آن (یعنی قریب ۴۰ ص از کتاب) را با کلیه ارجاعات مربوط به آنها در ذیل گفت و گو از کُشی، نادیده انگاشته و اشکال کرده‌اند که چرا بحث قدری نبودن حسن، در فصل مربوط به مذهب او طرح نشده است؟ این نیز که نوشته‌ام «کُشی جز مثنی روایات صحیح و سقیم سرمایه‌ای نداشته» اگر درخور ایراد است، منتقد محقق بر من منت بگذارند و بفرمایند که وی در چه رشته‌ای تبحر داشته؟ و آیا فقیه بوده؟ متکلم بوده؟ مفسر بوده؟ عالم اخلاق بوده؟ عارف بوده؟ ادیب بوده؟ مورخ بوده؟ حکیم بوده؟ و آیا جز همین کتاب مشتمل بر مثنی روایات - که نظر علمای بزرگ را درباره آنها آوردیم - اثری از او در دست هست که جایگاه علمی او را تأیید نماید؟

دلیل منتقد محقق بر شیعی نبودن حسن

منتقد محترم از آنجا که به هدفی جز کشمکش‌های فرقه‌ای نمی‌اندیشند، بنا را بر این گذاشته‌اند که یگانه هم و غم این ناچیز برای تألیف کتاب حسن بصری، اثبات تشیع این مرد بوده است و - با چشم بستن بر آن همه تحلیل‌های گوناگون کتاب در موضوعات مختلف که ارتباطی با تشیع ندارد - زمین و آسمان را به هم دوخته‌اند تا ثابت کنند که حسن مخالف تشیع بوده است و برای نمونه: نظریه منسوب به حسن در برتری فرشتگان بر پیامبران که به گفته ایشان با اجماع شیعه مخالف است و فضل بن شاذان در رساله‌ای مستقل این نظریه را خطئه کرده است (ش ۲۵، ص ۱۱)،

آیا منتقد محقق
جرأت دارند پاره‌ای از
روایات کُشی -
از جمله روایت
بسیار سخیف وی
درباره زراره را
که مرحوم آیت‌الله خوبی
به نقل آن اعتراض کرده -
حتی به عنوان
خبری محتمل الصدق و
الکذب، بر زبان بیاورند
یا در مقاله خود نقل کنند؟
اگر پاسخ مثبت باشد،
من تمام اعتراضات
محققان شیعه
به گزارش‌های کُشی را
به سینه دیوار می‌کوبم و
زیر علم مبارک ایشان
به دفاع از روایات وی
سینه می‌زنم.

۲۷) - و البته این مطلب را از خود من گرفته‌اند. ولی ایشان چشم خود را بر دهها مورد مخالفت علما و بزرگان شیعه با آنچه ایشان «اجماع علمای شیعه و ضروریات تشیع» می‌شناسند، بسته‌اند و نمی‌دانند که اختلاف نظر منسوب به حسن در این باره و مواردی نظیر آن، در برابر آن گونه مخالفت‌ها چیزی نیست و از آن میان:

عمل به قیاس که به کسانی همچون فضل بن شاذان، یونس به عبدالرحمن، ابن جنید و شیخ طوسی نسبت داده می‌شود. با این که مبعوض و مذموم بودن قیاس در مذهب شیعه، نه تنها مستند به اجماع فقهای شیعه، که احادیث وارده در تخطئه آن مافوق تواتر است و حتی در روایات متعدد، از آن به عنوان شیوه‌ای شیطانی و اهریمنی یاد شده است. (بحار، ج ۲، صص ۲۸۶ - ۳۱۵ - در مورد استفاده نامبردگان از قیاس نیز بنگرید به: حسن بصری، صص ۴۴۹-۴۵۱)

عقیده به جسمانیت و مرئی بودن خدا که شیخ مفید به هشام بن حکم نسبت می‌دهد. (همان، صص ۳-۲۴۲)

مخالفت شیخ طوسی با نظریاتی که خود او در مورد آنها ادعای اجماع کرده و شمار آنها چندان زیاد بوده که شهید ثانی کتابی مستقل در تشریح آنها تألیف نموده که در حقیقت ردیه‌ای است بر تمام اجماعات منقوله و تخطئه کسانی که در باب آن گفت و گو می‌کنند. (همان، ص ۴۵۱)

نظریه شیخ صدوق درباره سهو النبوی و تحریم شهادت به ولایت در اذان و اقامه؛ آن هم با نثار لعنت و نفرین بر مخالفان خود در این دو مورد و متهم کردن آنان به غلو و گمراهی. (همان، ص ۸۵)

آنچه شریف مرتضی علم الهدی، تمامی علمای شیعه قم تا پیش از شیخ ابوجعفر صدوق را به آن متهم می‌نماید و معتقد است که همگی آنان جبری مذهب بوده‌اند و خدا را شبیه خلق می‌انگاشته‌اند (رسائل مرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰) و لازمه این نسبت آن است که علمای بزرگی همچون پدر شیخ صدوق (صدوق اول ابوالحسن علی) زکریا بن آدم، علی بن ابراهیم قمی، عبدالله بن جعفر حمیری، احمد بن اسحاق قمی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید، سعد بن عبدالله اشعری، محمد بن حسن صفار همگی جبری مذهب بوده باشند و خدا را شبیه خلق انگارند.

نیز آنچه شریف مرتضی به هشام بن حکم و هشام بن سالم - هر دو از اصحاب معتد امامین صادق (ع) و کاظم (ع) - و یونس بن عبدالرحمن - از اصحاب بزرگوار و دانشمند امامین کاظم (ع) و رضا (ع) - و علی بن اسمعیل بن میثم - از بزرگترین متکلمان متقدم شیعی - نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که همگی اینان معتقد بوده‌اند خدا در جایی هست و در جایی نیست و حرکت می‌کند و انتقال‌پذیر است. (همان، ج ۳، ص ۲۸۱)

فتوای صریح حذیفه صحابی صاحب سر پیامبر (ص) و یکی از ارکان اربعه شیعه در این باره که «روزه دار می‌تواند تا طلوع آفتاب بخورد و بیاشامد.» که مخالفت این فتوی با اجماع قاطبه علمای شیعه و کلیه احادیث اهل بیت تردیدناپذیر است. (حسن بصری، ص ۴۴۷)

آنچه شیخ مفید به دو گروه از شیعیان امامی نسبت می‌دهد که گروه اول معتقد بوده‌اند تمامی پیامبران از تمامی امامان ما برترند و گروه دیگر معتقد بوده‌اند که پیامبران اولوالعزم از امامان ما برترند. (همان، ص ۳۰۴)

آنچه ابن شهر آشوب به علمای شیعه نسبت می‌دهد که به موجب آن: معراج صرفاً سفری اعجاز آمیز از مسجدالحرام به مسجدالاقصی در طول یک شب بوده نه به آسمان‌ها - آن گونه که در روایات آمده است (همان، ص ۶۵) که این نسبت هرچند به کثیری از علمای شیعه - خاصه متأخران - درست نیست، اما از نوشته ابن شهر آشوب می‌توان دریافت که کسانی از علمای شیعه (که خود وی نیز از آنان بوده؟) همین نظر را داشته‌اند. از آنچه وی در متشابهات القرآن (ج ۲، ص ۱۱) نوشته نیز برمی‌آید که به عقیده او، آنچه قرآن درباره معراج به آن گواهی می‌دهد، فقط سفر از مسجد الحرام به بیت المقدس است و بقیه ماقوع را با ملاحظه اخبار باید معلوم کرد.

اینک منتقد محقق بفرمایند که عقیده منسوب به حسن بصری درباره برتری فرشتگان بر پیامبران، چه قدر ضد شیعی‌تر از این نسبت‌هایی است که به علما و بزرگان نامبرده داده شده، و وقتی نامبردگان را به صرف چنین نسبت‌هایی که به آنان داده‌اند، نمی‌توان مخالف شیعه قلمداد کرد، چگونه حسن را به جرم عقیده مزبور از میان شیعیان طرد می‌کنند؟

پاسخ منتقد محقق

منتقد محترم به جای توجه به آن همه مخالفت‌های علمای شیعه با آنچه «اجماع و ضروریات تشیع» می‌خواند، نظر شیخ صدوق درباره سهوالنبی را یک استثنا در کل تاریخ کلام شیعی تلقی کرده و آن را سهوالصدق نامیده و «آن هم برای این بوده که معلوم باشد که (صدوق) معصوم نیست.» در دنباله نیز قیاس حسن به صدوق را مع الفارق شمرده‌اند، به این دلیل که تشیع صدوق مسلم است و از آن حسن مشکوک (ش ۲۵، ص ۱۱) و این بدان معنی که

منتقد محقق،

کزاراً این ناچیز را

به نگارش جانبدارانه کتاب و

ترسیم شخصیتی از

حسن به عنوان معیار حق و

باطل متهم فرموده‌اند

که راستی باید

به صداقت و انصاف و

حقیقت‌جویی ایشان

آفرین بگویم و پیرسم:

آقای محترم!

من در کجا حسن را

به عنوان معیار حق و باطل

معرفی کرده‌ام؟ و اگر

من چنین نظری

نسبت به حسن داشتم،

چگونه ممکن بود

نزدیک یک پنجم از

کل کتابم را به نقل و

بررسی انتقاداتی که

به وی کرده‌اند. و حتی

نقل تهمت‌هایی که به او

زده‌اند و دشنام‌هایی که

به وی داده‌اند. اختصاص

دهم و بکوشم که

در این مورد چیزی

از قلم نیفتد!

اگر ایشان در تشیع کسی تردید نداشتند، هر گونه عقیده و عملی بر خلاف ضروریات تشیع و اجامعات علمای شیعه در آن فرد سراغ کنیم، منافاتی با شیعه بودن وی ندارد. ولی اگر حضرت ایشان تشیع کسی را نپذیرفتند و او را متهم به پیروی از مذاهب دیگر فرمودند، آن گاه کوچکترین مخالفتی با اجامعات علمای شیعه از ناحیه او را باید برهانی قاطع بر نفی تشیع وی دانست! اما حالا از کی نظر ایشان قول فصل و فصل الخطاب شده؟ این را توضیح نداده‌اند؛ و نیز روشن نکرده‌اند که با وجود تصریح کسانی همچون علامه مجلسی و ملامحمد طاهر قمی به مخالفت معتقدات و عملکردهای فارابی با مهم‌ترین مبانی تشیع و بلکه اصل اسلام، چگونه ایشان بر شیعی بودن وی اصرار دارند؟ نیز مگر ایشان نمی‌دانند که فقیه بزرگ شیعی ابن ادریس، شیخ طایفه امامیه ابو جعفر طوسی را به دلیل شیوه وی در استنباط احکام، به تبعیت و پیروی از مذهب شافعی متهم می‌دارد (حسن بصری، ص ۴۵۱) و همان امامقانی که منتقد محترم شیوه وی را با صفاتی همچون: بسیار دقیق و علمی و روشمند - آن گونه که از یک رجال‌شناس متبحر و منصف انتظار می‌رود (ش ۲۵، ص ۲۹) می‌ستایند، آری امامقانی، در همان راستای اتهام پیروی از شافعی که ابن ادریس به شیخ الطایفه می‌زند، به همان دلیل نیز - از زبان ابن ادریس - دشنام‌های بسیار زشتی نثار شیخ بزرگوار می‌کند که لازم بود منتقد محترم برای اثبات مدعیات خود در ستایش امامقانی، آنها را نیز در کنار ستایش‌های کذابی بیابورد؛ و البته این ناچیز، قلم ابن ادریس را منزله‌تر از آن می‌داند که به چنان کلماتی آلوده شده باشد، و آنچه را امامقانی به عنوان دشنام از زبان وی نقل کرده، یقین دارد که به دروغ به او نسبت داده شده؛ و عمل امامقانی در نقل آن را حاکی از کمال ساده لوحی وی در قبول هر گزارش و اخذ مطلب از هر منبعی - بدون نقد و بررسی آن - می‌داند که بدون مراجعه به کتاب ابن ادریس (السرائر) مدعی شده آن دشنام در آن کتاب هست (السرائر، ابن ادریس، مقدمه مصحح، ج ۱، ص ۲۸) و به اندازه‌ای هم از تاریخ بی‌خبر بوده که نمی‌دانسته ابن ادریس (متولد در سال ۵۴۳ هـ. ق) خواهرزاده شیخ طوسی (در گذشته به سال ۴۶۰ هـ. ق) نمی‌تواند باشد و علی القاعده، دایی نمی‌تواند ۸۳ سال قبل از تولد خواهرزاده مُرده باشد. اما به هر حال جای این سؤال از منتقد محقق هست که اگر صرف متهم شدن فردی به پیروی از مذهبی جز تشیع را کافی می‌دانند که مخالفت او با پاره‌ای ضروریات تشیع و اجامعات علمای شیعه را همچون چماقی بر فرق وی بکوبند، لطفاً نظر خود را بفرمایند که متهم شدن شیخ طوسی به تبعیت از مذهب شافعی و در کنار آن نیز شیوه او در مخالفت‌های گسترده با اجامعات علمای شیعه و استفاده گسترده از قیاس (حسن بصری، صص ۴۵۰-۵۱) نیز متهم شدن هشام بن حکم به پیروی از مذهب مجسمه، و متهم شدن تمامی علمای قم که پیش از ابو جعفر صدوق بوده‌اند به پیروی از مذاهب جبریّه و مشبّهه (رسائل شریف مرتضی، ج ۳، ص ۲۸۱) که لازمه آن شیعی نبودن بسیاری از بزرگانی است که برخی را قبلاً نام بردیم و منتقد محترم هیچ تردیدی در تشیع آنان ندارند، چه توجیهی دارد؟ نیز نظر خود را درباره این چند جمله از کتاب سیدمرتضی بفرمایند: در میان راویان و ناقلان احادیث ما، کسانی معتقد به قیاس بوده‌اند؛ و در استنباط احکام دین آن را حجت می‌شمرده‌اند - همچون فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن و جماعتی شناخته شده؛ با این که بدون شک، اعتقاد به صحیح قیاس در دین، کفر است و با هیچ یک از مراتب عدالت سازگار نیست (رسائل مرتضی، ج ۳، ص ۳۱۱) آن گاه منتقد محترم، این گونه داوری‌ها را (آن هم از سوی یکی از دو سه عالم طراز اول شیعه - مشایخ ثلاثه) درباره دو تن که اولی از اصحاب جلیل القدر امامین هادی و عسکری - علیهما السلام - بوده و امام عسکری (ع) بارها بر او رحمت فرستاده؛ و دومی از اصحاب بزرگوار و دانشمند امامین کاظم و رضا علیهما السلام بوده، آری داوری شریف مرتضی در مورد این دو تن را مقایسه فرمایند با داوری‌های همو درباره حسن بصری که در همین گفتار بدان خواهم پرداخت تا بدانند که احکام کلیشه‌ای ایشان، چه تبعاتی می‌تواند داشته باشد. باری هر منصفی می‌پذیرد که اگر شیعی نبودن حسن، دلایلش همانها باشد که منتقد محترم ارائه می‌دهند، با آن گونه دلایل می‌توان بسیاری از بزرگانی را هم که در نظر ایشان مسلماً شیعی‌اند ضد شیعی شمرد و: گر حکم شود که...

انتقاد به شیوه برخورد با ستایشگران و نکوهشگران حسن

منتقد محقق، برای اثبات این دعوی که من حسن را معیار حق و باطل گرفته‌ام، وانمود فرموده‌اند که هر کسی حسن را ستوده، من بسی بیش از حد وی به او حرمت نهاده‌ام و او را ستوده‌ام؛ و هر کس حسن را نکوهش کرده، من به ناحق وی را تحقیر و تضعیف کرده‌ام (ش ۲۵، ص ۱۱، ۱۳) ولی برای اثبات بطلان ادعای ایشان، کافی است به این نمونه توجه فرمایید که من گزارش‌ها و داوری‌های نکوهش‌آمیز مجلسی درباره حسن را بیش از گزارش‌ها و داوری‌های هر کس دیگری به بوته نقد سپرده‌ام و نزدیک ۴۰ صفحه و شاید بیشتر را به آن اختصاص داده‌ام (صص ۱۸۳ تا ۲۰۸، ۷-۲۲۱، ۵-۳۱۴ و...) و در عین حال، در غالب موارد از وی با عنوان تجلیل‌آمیز «علامه» و «مرحوم» و

یک جا با عنوان «محدث علامه و نقاد و خردبین» و از کتاب او به عنوان «جامع‌ترین کتاب حدیث شیعه» یاد کرده‌ام (صص ۴-۱۸۲، ۷-۱۸۶-۹۲-۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۱، ۵-۳۱۴، ۳۴۸) و پیش از آغاز به نقد روایات وی، سخنان استاد علامه ابوالحسن شعرایی را نقل کردم که: «مرحوم مجلسی با دقت و بصیرت و شجاعتی درخور ستایش، کلیه احادیث کتاب کافی را مورد نقادی و بررسی انتقادی قرار داده و با دیدی ریزبین و تیزبین و نکته یاب، اگر در سلسله سند حدیثی حتی یک نفر غیرموجه و غیر معتمد و حتی ناشناس بوده، آن حدیث را ضعیف قلمداد کرده.» (ص ۱۸۶)

همچنین آنچه را منتقد محقق، تجلیل و تکریم ستایشگران حسن پنداشته و بر سر آنها معرکه برپا کرده، از قبیل همان سخنانی است که من در مقام معرفی نکوهشگران حسن نوشته‌ام. مثلاً این نکته که: حسن بن ابوالحسن دیلمی (از ستایشگران حسن) با فخرالمحققین که در سال ۷۷۱ هـ. در گذشته معاصر بوده (حسن بصری، ص ۳۴۶) برای این مطرح شده است که روشن شود حسن دیلمی حدوداً در چه تاریخی می‌زیسته است؟ زیرا من با ناآگاهی از تاریخ تولد و وفات او ناگزیر بوده‌ام یکی از علمایی را که با وی معاصر بوده و تاریخ وفاتش را می‌دانسته‌ام نام ببرم؛ و این کار هیچ گونه تکریم و تجلیلی در برناردت تا در خور اعتراض باشد. چنانکه در مقام معرفی شیخ کشتی نیز - با وجود همه اهما به نقد روایات وی (و به قول منتقد محقق در تضعیف و تحقیر وی) - نوشته‌ام: وی از رجال نویسان متقدم و به لحاظ زمانی هم طبقه کلینی (م ۳۲۹ هـ.) بوده (حسن بصری، ص ۳۰۵) اینک چگونه است که منتقد ارجمند، آنچه را من در مورد حسن دیلمی نوشته‌ام، تجلیل و تکریم انگاشته‌اند، ولی جمله‌ای مشتمل بر همان مضمون در مورد کشتی را ندیده گرفته و مدعی شده‌اند که برخورد من با این دو (یکی ستایشگر و دیگری نکوهشگر حسن) تبعیض آمیز بوده است؟ ایضاً چگونه ایشان انتقادات من به فضل بن شاذان را (که یکی از نظریات حسن را مردود شمرده) ملاحظه کرده‌اند، ولی ستایش‌های من از همین مرد، به نظر شریف ایشان نرسیده است - از جمله آنچه در ص ۵۹ نوشته‌ام و او را «از اصحاب جلیل‌القدر ائمه» خوانده‌ام؛ نیز آنچه در ص ۴۵۰ نوشته‌ام: فضل بن شاذان از اصحاب جلیل‌القدر امامین هادی و عسکری علیهما السلام که امام عسکری بارها بر او رحمت فرستاد.

ایضاً منتقد محقق، عنوان «از مشهورترین رجال شیعه در عصر ما» که من مرحوم محمدتقی جعفری را با آن یاد کرده‌ام (بدون یک کلمه کم و زیاد!) مصداق اعمال تبعیض و غرض‌ورزی در تکریم و تجلیل ستایشگران حسن شمرده‌اند! (حسن بصری، ص ۱۳) در حالی که این عنوان، فقط حاکی از شهرت و معروفیت آن بزرگوار است و دلالتی بر فضیلت‌ها و کمالات ایشان ندارد؛ در حالی که عماد طبری - از مخالفان سرسخت حسن - را این گونه یاد کرده‌ام: از علمای نامی شیعه در سده هفتم (حسن بصری، ص ۴۵۹) و ایراد منتقد محقق به چگونگی برخورد من با مرحوم جعفری، مرا بر آن می‌دارد که خدا را شکر کنم که آن دانشمند را با القاب و عناوینی که عموماً ایشان را با آن یاد می‌کنند (علامه، فیلسوف و...) نستودم وگرنه چه بازخواست‌ها و بازپرسی‌ها و محاکمه‌ها در انتظارم بود!

بقیه ایرادات منتقد محقق به شیوه من در برخورد با ستایشگران و نکوهشگران حسن را نیز به موارد یاد شده قیاس فرمایید؛ زیرا دریغ از وقت گرانمای خوانندگان که بیش از این بر سر دعوای کودکانه - که ارتباطی هم با حسن ندارد - به هدر رود.

در خاتمه این قسمت و پیش از آنکه از سوی منتقد محقق متهم شوم که به دلیل مخالفتشان با حسن، درصد تضعیف و خدای ناکرده تحقیر ایشان برآمده‌ام، با کمال اخلاص و از صمیم قلب اعلام می‌دارم که من ایشان را در کلیه علوم اولین و آخرین و خاصه در دانش‌های اسلامی، - تفسیر، حدیث، فقه، اصول، رجال، سیره ائمه، تاریخ اسلام، فلسفه، کلام، منطق، عرفان و... - و حید عصر و فرید دهر می‌دانم؛ و ایرادی هم که به ایشان دارم، نه از بابت قلت معلومات ایشان، بل از این جهت است که چرا در مقام نقد نویسی، با همه دانش و فضیلت خود وداع گفته و در جای آن بر و بچه‌های هوچی نشسته‌اند که در پشت صحنه، با ساز ایشان دست‌افشانی و پایکوبی می‌کنند؟ آن هم به گونه‌ای که - از باب مثال - دلایشان در تخطئه اشتغال حسن به تفسیر قرآن، با آنچه خودشان در تبیین ستایشگرانه آرای تفسیری ابن عربی افاضه فرموده‌اند صد در صد متناقض است؟ (ش ۲۵، صص ۲-۴۱)

تحریف در نقل از نوشته من

در کتاب حسن بصری (صص ۴-۳۳۳) آمده است: ابن مسکویه در ستایش حسن بصری می‌نویسد: اگر یاران رسول (ص) محضر حسن را درک می‌کردند به او نیازمند بودند - با آن که پدرش از اسیران جنگی و خود او وقتی متولد شد برده بود؛ و بعدها در جرگه موالی درآمد. ابن مسکویه، بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه‌های اخلاقی حسن را آورده؛ و از وی با دعای رحمة الله علیه یاد کرده؛ و پس از نقل سخنی از وی می‌نویسد: بدان که این کلام، با وجود قلت حروف، معانی بسیاری در بردارد؛ و هم فصیح است و هم شرایط بلاغت، به تمام و کمال در آن رعایت شده است.

منتقد محترم، از همه آنچه من نوشته‌ام فقط یک جمله را دیده و از قول من می‌نویسند «ابن مسکویه در کتاب الحکمة الخالدة، بسیاری از سخنان حکیمانه و توصیه‌های اخلاقی حسن را آورده» سپس ایراد گرفته‌اند که «در همین کتاب الحکمة الخالدة، از معاویه، ابوحنیفه و حجاج نیز سخنان حکیمانه نقل شده است» و این یعنی: همان گونه که نقل سخنان معاویه و حجاج، دلیل بر آن نیست که ابن مسکویه ستایشگر آن دو است، نقل سخنان حسن نیز...، که به راستی باید به دقت و صداقت منتقد محقق آفرین گفت! آخر آقای عزیز! شما که گویا کتاب‌ها در علم اصول فقه ترجمه فرموده‌اید و در این دانش نیز مثل همه معارف دیگر استادید، چگونه قیاس مع الفارق را تشخیص نمی‌دهید و در استدلال‌های خود از آن بر حذر نیستید؟ چگونه نفهمیده‌اید که معرفی ابن مسکویه به عنوان ستایشگر حسن، تنها به این دلیل نبوده که سخنانی از حسن نقل کرده تا بگوید این به آنچه از قول معاویه و حجاج نقل کرده در! بلکه استناد من، به ستایش‌های ابن مسکویه از حسن و دعای وی در حق او بوده که نمونه‌های آن را آوردم و شما آن را ندیده انگاشتید تا مثل دیگر موارد، دلیلی بی‌پایه و مهمل را به نام من عرضه فرمایید و سپس با قدرت علمی و منطق بی‌نظیر خویش در مقام نقض آن برآید و از همه - خاصه کسانی که برایتان آفرین نامه‌ها تألیف کرده‌اند - احسنت و مرحبا بگیریید - بی‌آنکه فکر کنید دنیا به نوشته‌های شما ختم نمی‌شود و کسانی با مراجعه به کتاب من، از استدلال من و شیرین کاری شما در نقل و نقد آن آگاه خواهند شد.

منتقد محترم، عمل به شیوه مرضیه «حذف بخشی از سخن و تخطئه صاحب سخن با استناد به بخشی دیگر» را همواره در مد نظر داشته‌اند و در نتیجه بارها با حذف الاالله از کلمه توحید، احکام دلخواه خود را صادر کرده‌اند. از باب نمونه: من درباره استفاده علمای شیعه از اقوال تفسیری حسن بصری و شاگرد او قتاده نوشته‌ام: «به تصریح شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان، حسن و شاگرد او قتاده، دومین و سومین نفر از چهار مفسری هستند که در تفسیر قرآن، طریقه‌ای ستوده و محمود و مذهبی پسندیده و ممدوح داشته‌اند؛ و در متن تبیان - و نیز در مجمع‌البیان که تهذیب آن است - حسن و قتاده دومین و سومین مفسری هستند که برای تبیین مفاهیم قرآنی و تشریح آیات کتاب خدا، بیش از همه مفسران به اقوال ایشان استناد می‌شود.» (حسن بصری، صص ۳۳۸، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۷۵) و منتقد محقق، با چشم بستن بر آنچه من از قول شیخ طوسی در ستایش از طریقه ستوده و محمود، و مذهب پسندیده و ممدوح حسن آورده‌ام، در پاسخ فرموده‌اند: مگر در تفاسیر شیعی، همانند مجمع‌البیان طبرسی، از عایشه، عمر بن خطاب، قتاده، عکرمة، مجاهد، ابوهریره، ابوموسی اشعری و امثال آنها این همه اقوال تفسیری نقل نشده است؟ (ش ۲۵، ص ۱۸) و به این گونه نقد و ارزیابی، می‌گویند منصفانه و بی‌غرضانه و غیر گزینشی! جدا که دست مرزبان!

انتقاد از شیوه برخورد با فیض کاشانی و سید نعمه الله جزایری

منتقد محقق می‌نویسند: جامعیت و عظمت مقام علمی فیض، و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام و عشق او به امامان (؟) علیه السلام جای انکار ندارد. کارنامه فکری و سلوک عقلی او، حرکتی هوشمند را ترسیم می‌کند که در آن، چرخشی از عقلیات به نقلیات را نشان می‌دهد. وی حسن بصری را منافق و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند؛ به همین جهت بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند، در این کتاب (حسن بصری) به گونه‌ای معرفی شده که از حسن بصری بهره‌های فراوان برده و با او مخالفت کرده؛ یعنی نمک خورده و نمکدان شکسته است: «این محدث نامی و اخباری مسلک که گرایش‌های عرفانی هم دارد، با وجود مددهایی که در تبیین مفاهیم دینی مانند اعراف و صراط و صور از حسن گرفته، و با وجود بهره‌های فراوانی که به تبع غزالی، در محجة‌البیضاء از اقوال و روایات حسن برده، حسن را با عنوان منافق و دشمن امیرالمؤمنان (ع) یاد کرده است.»

سید نعمت‌الله جزایری نیز از جمله مخالفان حسن است؛ در این کتاب به طور مستقل به او پرداخته نشده، اما در همان فصل بیست و یکم به مناسبت، از او چنین یاد شده است: «صاحب روضات، مطلبی را از قول سید نعمت‌الله جزایری - اخباری ضد مجتهدین - نقل می‌کند که وی در ضمن آن، سخنی بدون هیچ ارتباط با حسن بصری، از علامه حلی در نهج الحق نقل کرده؛ و پس از خاتمه کلام او، جملاتی دایر بر مخالفت صوفیه - از جمله حسن بصری - با ائمه انشا نموده.» (ش ۲۵، صص ۳-۱۲)

پاسخ: حقیقت آن که من هرچه زور زدم و رمل و اسطراب را به کار گرفتم، نفهیدم که دعوی منتقد محقق با من بر سر مرحوم فیض و سید نعمه‌الله از چه بابت است؟ آیا ایشان نسبت‌هایی را که این دو بزرگوار به حسن بصری داده‌اند (منافق، دشمن امیرمؤمنان، از اعدای اهل بیت) تأیید می‌نمایند و دلایلی برای اثبات آن دارند و انتقاد من از آن نسبت‌ها را غیروارد می‌دانند؟ نوشته ایشان که چنین مطلبی را نمی‌رساند. پس آیا ایراد بر سر معانی عجیب و غریبی است که ایشان از کلمات من درآورده‌اند و آن را حمل بر اهانت به این دو عالم فرموده‌اند؟ بزرگوار! من کجا گفتم که

منتقد محترم

به من ایراد می‌گیرند که

چرا بر روی جلد کتاب،

ونه در پایان

تحقیق و پژوهشی دقیق،

حسن را «گنجینه‌دار علم

و عرفان» معرفی کرده‌ام و

اگر ایشان بودند

نام کتاب را فقط

«حسن بصری» می‌نهادند،

اما از آنجا که می‌دانند

این تذکره منطقی و

حکیمانه ایشان،

چندان جدی و درخور اعتنا

نیست، بر روی جلد

کتاب‌های خود،

کاملاً برخلاف آن

عمل می‌کنند.



فیض نمک خورده و نمکدان شکسته؟

آیا بهتر نبود که ایشان به جای استنباط چنین معنایی از سخن من - که هرگز به ذهنم خطور نکرده - آن را به این معنی می‌گرفتند که فیض با وجود مخالفت با حسن، این قدر عقل و انصاف داشته که روایات و سخنان حکیمانۀ وی را ارج نهد و درخور استفاده شناسد؟ این نیز که مدعی‌اند من «بدون مطالعه و بررسی دقیق و تقریباً غیرمستند» فیض را به بهره‌گیری از گفته‌های حسن متهم کرده‌ام، مثل بقیۀ دعاوی ایشان، ناشی از بی‌دقتی یا خدای نکرده غرض‌ورزی است؛ زیرا من نمونه‌هایی از موارد استفاده فیض از احادیث و سخنان حسن در تبیین مفاهیم دینی را مشخص کردم و در پاورقی هم منبع مورد مراجعه‌ام را که علم‌الیقین فیض باشد با ذکر شماره جلد و صفحه آن آوردم - که ایشان نخواسته‌اند آن را ببینند - و البته اگر موارد دیگری را هم بخواهند می‌توانم نشان بدهم. در مورد بهره‌هایی هم که فیض در محجة‌البیضاء - به تبع غزالی - از اقوال حسن برده، اگر مقصود منتقد محترم کشف حقیقت بود و نه تخطئه، همان نام محجة‌البیضاء می‌توانست ایشان را راهنمایی کند که در آخر مجلد هشتم از کتاب مزبور، در بخش فهرست اعلام، نام حسن را بیابند و به مواردی که ذکر او در کتاب آمده مراجعه فرمایند. آیا ایشان این بدیهی‌ترین اصل در عرصۀ تحقیق را نمی‌دانند که وقتی در کتابی، موارد نقل از منبعی یا فردی زیاد باشد، می‌توان به ذکر نام آن منبع بسنده کرد و یافتن موارد نقل را بر عهده خواننده گذاشت - خاصه که آن کتاب، چاپ مصحح و همراه با فهرست‌های راهنما داشته باشد. به هر حال چون در محجة‌البیضاء بیش از بیست بار ذکر حسن و اقوال و روایات او آمده، من دو سه مورد آن را که در تخطئه حسن بوده نشانی دادم و یافتن بقیۀ موارد را به عهده خواننده دانشمند گذاشتم؛ حالا اگر منتقد محقق نمی‌دانند چگونه از فهرست اعلام استفاده کنند، زحمت بکشند و در متن کتاب به این صفحات بنگرند:

ج ۲، ص ۱۳۵؛ ج ۶، صص ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۳۷؛ ج ۷، ص ۱۰۹؛ ج ۷، ص ۴۸؛ ج ۸،

صص ۸۲، ۵-۲۸۴ (نشانی پاره‌ای دیگر از صفحات نیز در کتاب حسن بصری - پاورقی ص ۳۰۹ آمده است).

دیگر آن که منتقد محترم آنچه را من در انتقاد از مرحوم فیض نوشته‌ام نادیده گرفته و از بطن هفتم جمله‌ای که اصلاً نقد نبوده، اتهام «نمک خوردن و نمکدان شکستن» به فیض را استنباط فرموده‌اند. اینک آنچه که ایشان صلاح ندیده‌اند برای مخاطبان‌شان بازگو کنند - می‌باید آنان در حقانیتِ دعاوی که منتقد محقق با من دارند دچار تردید

شوند؛ من نوشته‌ام: فیض این احتمال را نیز مطرح می‌کند که علت حاضر نشدن این سیرین بر جنازه حسن این بود که وی را منافق می‌شمرد. در حالی که منافرت این دو مرد، بیش از هر چیز معلول آن بود که این سیرین با حکام عصر خود پیوندی استوار داشت؛ و به مقابله با آنان نمی‌پرداخت؛ چنانکه گفته‌اند وی معلم فرزندان حجاج بود؛ و با این که مشاهده می‌کرد وی به امیرمؤمنان(ع) دشنام می‌دهد، کمترین اعتراضی به این عمل وی ننمود؛ در حالی که دیگران را از بدگویی به حجاج منع می‌کرد؛ و پس از مرگ حجاج که مردم در مسجد بر وی لعنت فرستادند، این سیرین از مسجد بیرون شد و گفت: من طاقت ندارم بشنوم به حجاج دشنام دهند؛ و اظهار امیدواری می‌کرد که خدا از گناهان او و برخی دیگر از حکام اموی بگذرد. ولی برخوردهای تند و تیز حسن با حجاج، و چگونگی مقابله وی با مخالفان علی(ع) و شجاعت وی در دفاع از آن حضرت نیازی به یادآوری ندارد - نیز پاسخ دندان‌شکنی که چون این سیرین اظهار امیدواری کرد خدا حجاج را بیمارزد، حسن به او داد: «هرگز!» آن گاه منافرتی را که معلول اختلاف این دو مرد در برخورد با حکام جائز، و دفاع از علی(ع) بوده، معلول نفاق حسن و دشمنی او با علی(ع) دانستن، بسیار عجیب است. (حسن بصری، صص ۱۰-۳۰۹)

این بود انتقاد من از فیض که منتقد محترم پاسخی برای آن نداشته‌اند و به عوض طرح آن، حقیر را متهم کرده‌اند که گفته‌ام فیض نمک خورده و نمکدان شکسته! جل الخالق!

باری، این سیرین که با دشمنان امام علی(ع) پیوندی به این استواری دارد و حتی پس از مرگشان از آنان حمایت می‌کند، مرحوم فیض - به دلیل عدم شناخت وی - او را از دینداران ممتاز به شمار می‌آورد و شیوه او را می‌ستاید و نماز نخواندنش بر جنازه حسن را عملی صحیح از جانب یک مؤمن و به عنوان خودداری از نماز بر یک منافق محسوب می‌دارد (محنة البیضاء، فیض، ج ۳، ص ۱۷۸؛ ج ۵، ص ۲۷۴؛ ج ۸، ص ۱۲۲) و به این ترتیب آیا عجیب است که فیض در داوری خود در مورد حسن نیز به خطا رفته و به ناروا وی را منافق و دشمن امیرمؤمنان(ع) خوانده باشد؟ - بی‌آنکه او و نیز سید نعمه‌الله که حسن را از اعدای اهل بیت شمرده، دلیلی برای آنچه وی را به آن متهم می‌نمایند ارائه دهند. آن گاه آیا شیوه برخورد من با این دو عالم، غیرمنصفانه است یا شیوه برخورد آن دو با حسن؟ این است سؤال من در مورد فیض و سید نعمه‌الله؛ و می‌بینید که نه سؤال نامعقولی است و نه حرمت کسی در آن هتک شده است؛ ولی منتقد محترم، به جای سؤال مزبور، آن فرمایشات نمکین را عرضه فرموده‌اند.

این را نیز بگویم که اگر من در مقام عیبجویی از فیض و سید نعمه‌الله بودم، و اگر بنا به دلایلی که منتقد محقق در عالم اوهام تراشیده‌اند و من از آن بی‌خبرم، قصد تحقیر آن دو را داشتم، آنچه را که آن دو، در تخطئه علمای هم مذهب ایشان (اصولیان) گفته‌اند؛ و آنچه را علمایی همچون شیخ علی شهیدی عاملی و سیدحسین نقوی و شیخ یوسف بحرانی (صاحب حدائق) و خوانساری (صاحب روضات) به فیض نسبت داده‌اند بازگو می‌کردم تا معلوم شود چه کسانی برای این دو، «آبادی باقی نهد» و آن دو را بالکل تخریب کرده‌اند. (روضات الجنات، ج ۶، صص ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۴؛ ج ۸، صص ۱۵۰، ۱۵۴؛ فیلسوف شیرازی در هند، ص ۲۴۰؛ الذریعة، آقابزرگ تهرانی، ج ۷، ص ۵۸)

انتقاد به شیوه استناد به سخنان محدث قمی

منتقد محقق مدعی‌اند که آنچه من از قول محدث قمی در نقد منقولات کشتی نقل کرده‌ام، موجب می‌شود که خواننده به سادگی تصور کند که محدث قمی نیز از مدافعان حسن بصری است. سپس در تخطئه این پندار خود ساخته و خود بافته، مطالبی را از قول محدث قمی در رد حسن بصری آورده و می‌نویسد: وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است. (ش ۲۵، ص ۱۴) درحالی که:

اولاً: هر عاقلی می‌داند که نقد منقولات کشتی به صورت مطلق، هیچ ملازمه‌ای با دفاع از حسن بصری ندارد. چنانکه همین محدث قمی، پاره‌ای از منقولات روضه‌خوان‌ها درباره عملکردهای یزید را نقد و تکذیب کرده و این به معنی دفاع از آن تبه‌کار نیست (به عنوان نمونه بنگرید به منتهی‌الآمال، ج ۱، صص ۷-۵۱۶ حکایت پیک پادشاه روم؛ نیز حکایت ملک التجار روم و شهید شدن آن هر دو به فرمان یزید به جرم سخنانی که در تقبیح قتل امام حسین علیه‌السلام به دستور یزید گفتند؛ و محدث قمی پس از نقل هر دو حکایت تصریح می‌کند که هر دو در نظر من بعید؛ و محل اعتماد من نیست.)

ثانیاً: منتقد محقق عنایت نفرموده‌اند که من نه فقط محدث قمی، بلکه بسیاری دیگر (شیخ نجاشی، علامه حلی، مرحوم آیت‌الله خویی، سیدمحمد صادق بحرالعلوم، سیدمرتضی عسکری، عبدالرحیم ربانی شیرازی) را در جرگه منتقدان کشتی یاد کرده‌ام که نقدهای برخی از آنان از منقولات کشتی (از جمله نقدهای مرحوم خویی)، از نقدهای محدث قمی نیز کوبنده‌تر است.

این نیز که نوشته‌ام

«کشتی جز مشتی

روایات صحیح و سقیم

سرمایه‌ای نداشته»

اگر درخور ایراد است،

منتقد محقق بر من

منت بگذارند و

بفرمایند که وی

در چه رشته‌ای

تبصر داشته؟ و آیا

فقیه بوده؟ متکلم بوده؟

مفسر بوده؟ عالم اخلاق

بوده؟ عارف بوده؟

ادیب بوده؟ مورخ بوده؟

حکیم بوده؟ و آیا

جز همین کتاب

مشمول بر مشتی روایات -

که نظر علمای بزرگ را

درباره آنها آوردیم -

اثری از او در دست هست

که جایگاه علمی او را

تأیید نماید؟



با این حال، با هیچ سفسطه و مغالطه‌ای نمی‌توان از عمل من در ذکر نام منتقدان مزبور نتیجه گرفت که خواسته‌ام آنان را مدافع حسن قلمداد کنم - چنانکه منتقد محترم نیز با وجود اهتمام فراوان به عیبجویی، چنین نتیجه‌ای نگرفته‌اند. اما این که محدث قمی چه خصوصیتی داشته که ایشان می‌پندارند من چنین تهمت‌ی به وی زده‌ام؟ بر من روشن نیست. علاوه بر آنکه به فرموده متین ایشان، من در فصل ستایشگران و مدافعان حسن، با جد و جهدی تمام و با استقصای دقیق تلاش کرده‌ام تا هیچ یک از ستایشگران و مدافعان وی از قلم نیفتد (ش ۲۵ ص ۱۳) در این حال، وقتی هیچ نامی از محدث قمی در این فصل نیامده، آیا تأیید جدی بر این مدعی منتقد محترم است که من خواسته‌ام محدث قمی را مدافع حسن جا بزنم؟

ثالثاً: منتقد محقق در اینجا نیز مثل دیگر موارد، همه آنچه را که من از قول محدث قمی درباره حسن آورده‌ام ملاحظه فرموده‌اند تا از نوشته من چنان نکته محیرالعقولی را استنباط بفرمایند و به خواننده خیالی نسبت دهند. زیرا من در انتقاد از شیوه محدث قمی نوشته‌ام که وی و مدرس تبریزی، سخن ابن ابی العوجا در بخشی از روایت شیخ صدوق را - که در آن، حسن را متهم به نداشتن عقیده ثابت کرده - آورده‌اند؛ و دنباله همان بخش را که سخنان شیخ صدوق و امام صادق (ع) در تخطئه اقوال و آرای ابن ابی العوجاست نیآورده‌اند؛ و این موجب می‌شود که داوری آن زندیق درباره حسن، مقبول جلوه کند. (حسن بصری، ص ۴۲) آن گاه کسی که من از برخورد ناصواب وی در نقل روایتی در نکوهش حسن انتقاد کرده‌ام، چگونه خواسته‌ام او را مدافع حسن قلمداد کنم؟ خدا عالم است!

رابعاً: منتقد محقق که مدعی‌اند، شیوه «گزینش» را نمی‌پسندند و این ناچیز را به ناروا متهم به استفاده از این شیوه می‌فرمایند، چرا خود دست به گزینش می‌زنند و از نوشته‌های محدث قمی، فقط آنچه را که در مذمت حسن بوده نقل می‌فرمایند و آنچه را در ستایش او بوده نمی‌بینند؟ از جمله: نقل شده که مادر حسن خیره کنیز ام سلمه زوجه پیغمبر بوده؛ و گاهی که خیره، پی حاجتی می‌رفت و حسن می‌گریست، ام سلمه سینه خود را بر دهان او می‌گذاشت و او را مشغول می‌ساخت؛ و گاهی شیر از سینه ام سلمه بیرون می‌آمد و او می‌مکید؛ لاجرم گفتند: حکمت و فصاحت حسن از برکت سینه ام سلمه بوده (تتمة المنتهی، ص ۸۰) ممکن است منتقد محترم بفرمایند که سخنان مزبور با کلمه «نقل شده» آغاز می‌شود و این کلمه حاکی است که محدث قمی اطمینانی به صحت آن نداشتند. ولی خوب بود ایشان توجه می‌فرمودند که آنچه را هم محدث قمی در نکوهش حسن آورده، جملگی نقل قول از این و آن است:

«اکثر شیعه او را منحرف می‌دانند... و از برای او مطاعن بسیار نقل کرده‌اند و گفته‌اند... و هم روایت کرده‌اند... و هم از مطاعن حسن شمرده‌اند...»

سپس به اختلاف نظر علمای شیعه در مورد وی اشاره کرده و می‌گوید: «نادری از علمای امامیه گفته که حسن در آخر کار از دوستان اهل بیت گشته» و در خاتمه با جمله «والله العالم» تردید خود را آشکار و از اظهار نظر صریح در مورد وی سرباز می‌زند.

حالا چگونه منتقد محقق، از مجموع گفته‌های محدث قمی استنباط فرموده‌اند که وی از مخالفان سرسخت حسن بصری است؟ (ش ۲۵، ص ۱۴) همان پاسخ محدث قمی را باید داد: والله العالم! اینک منتقد محترم بفرمایند چه کسی «گزینش» می‌کند؟ من که با وجود آن گزارش‌های ستایش‌آمیز درباره حسن در کتاب محدث قمی، وی را در فصل ستایشگران حسن ذکر نکرده‌ام؟ یا ایشان که با وجود آن گزارش‌ها، فقط گزارش‌های نکوهش‌آمیز درباره وی در کتاب محدث قمی را دیده و به استناد آنها حکم صادر فرموده‌اند؟!

انتقاد از ورود حسن در صحنه تفسیر قرآن

منتقد محترم فرموده‌اند: به خلاصه یک روایت مفصل توجه کنید که در احتجاج طبرسی آمده و نشان‌دهنده این دو جریان در تاریخ تفسیر است: یکی جریان امن و امان، و دیگری جریان شک و ضلال:

ابوحمره ثمالی نقل می‌کند که حسن بصری نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و گفت: آمده‌ام تا از تو درباره کتاب خدا چیزهایی بی‌روسم. امام فرمود: مگر تو فقیه اهل بصره نیستی؟ گفت: چنین می‌گویند. امام فرمود: آیا کسی در بصره هست که از او بیاموزی؟ گفت: نه. فرمود: پس همه اهل بصره از تو می‌آموزند؟ گفت: آری. فرمود: از قول تو سخنی به من رسیده، نمی‌دانم درست یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: چیست آن؟ فرمود: می‌گویند که تو قائلی به این که خدا بندگان را آفرید و امورشان را به خودش تفویض کرد؟ حسن سکوت کرد. فرمود: نظرت چیست؟ اگر خدا در قرآن به کسی بگوید که: تو در امانی، آیا پس از قول خدا، خوف و هراسی خواهد داشت؟ گفت: نه. امام فرمود: آیه‌ای از کتاب خدا برایت می‌خوانم؛ چنین به نظر می‌رسد که تو آن را بیراه تفسیر کنی؛ اگر چنان کنی، خودت هلاک شده‌ای و دیگران را به هلاکت افکنده‌ای (ولا احسبک الا و قد فسرته علی غیر وجهه، فان کنت فعلت ذلک فقد هلکت و اهلکت). حسن

گفت: چیست آن؟ فرمود: درباره این آیه چه می‌گویید که: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لبالس(?) و آیاماً آمین(?)» ای حسن! خبر داده‌اند به من که تو برای مردم فتوا داده‌ای که «قری ظاهره» یعنی مکه. بگو بدانم که آیا آن که به زیارت خانه خدا می‌رود گرفتار راهزن می‌شود یا نه؟ آیا اهل مکه خوف این ندارند که اموالشان از بین برود؟ حسن گفت: چرا، دارند. امام فرمود: پس امن و امانشان کجاست؟ مراد از این آیه ما هستیم و درباره ما این مثال زده شده است. ما همان قریه‌هاییم که خدا آن را مبارک گردانیده و «قری ظاهره» یعنی آن دسته از شیعیان ما که ناقل سخنان ما به شیعیان نسل بعدند.

مجال اندک اجازه نمی‌دهد که همه آن کلام شریف که لبریز از حقایق است نقل گردد و شرح و تفسیر شود. در بخشی از آن، امام علیه‌السلام به حسن می‌گوید: «مائیم آن ذریه مصطفی، نه تو و امثال تو ای حسن!» و بالاخره مفاد کلام امام علیه‌السلام این است که: تو فقیه اهل بصره نیستی؛ بل جاهل اهل بصره‌ای. ملاحظه می‌کنید که در این حدیث شریف، دو خط تفسیری، یکی خط سیر امن و امان و دیگری خط سیر شک و ضلال، تصویر شده که در طول تاریخ اسلام، از ابتدا تا امروز جریان دارد. حسن بصری در خط سیر دوم قرار دارد. (ش ۲۵، صص ۲۰، ۲۱)

پاسخ: بسیار جالب است که منتقد محترم، برای گفت و گو در پیرامون آیه مبارکه «و جعلنا بینهم...» به جای بهره‌گیری از آنچه در تفاسیر معتبر شیعه - همچون تبیان و مجمع‌البیان و جوامع‌الجامع و ابوالفتوح و منهج‌الصادقین - آمده به سراغ کتاب احتجاج رفته‌اند که نه کتاب تفسیر است و نه از کتب معتبر حدیث - که روایات در آن به صورت مسند گزارش شده باشد - بلکه مجموعه‌ای است از اخبار بدون سند که بسیاری از آنها واضح‌البطلان است (برای نمونه بنگرید به: حسن بصری، صص ۱۸۳ تا ۲۰۸ - در مورد ندهای محققان متأخر بر روایات این کتاب نیز: صص ۸-۱۸۷) و دلیل این «انتخاب اصلح» در میان منابع مختلف، از سوی منتقد محقق، آن است که ظاهراً میدانند این گونه اخبار را فقط در منابع ضعیفی همچون احتجاج باید یافت و علمای بزرگی مانند طوسی و طبرسی و ابوالفتوح و ملافتح‌الله کاشانی، برای این گونه روایات، چنان ارزشی قائل نیستند که در تفسیر آیه قرآن، از آنها بهره بگیرند - با آنکه همین مفسران، غالباً اقوال تفسیری کسانی مانند حسن وقتاده را در خور ذکر و استفاده و استناد می‌دانند؛ و شیخ طوسی در تفسیر آیه مذکور (سبا، ۱۸) در مقام توضیح واژه «قری» فقط دو قول نقل کرده؛ اول قول قتاده (شاگرد حسن و ناقل روایات تفسیری او) و مجاهد که مقصود از «قری» را قرای شام دانسته‌اند؛ و دومی قول ابن عباس که مراد از قری را بیت المقدس دانسته است (تبیان، ج ۸، صص ۹-۳۸۸) و طبرسی در جوامع‌الجامع (ج ۲، ص ۳۴۸) و مجمع‌البیان (ج ۴، ص ۷-۳۸۶) و ملافتح‌الله کاشانی در منهج‌الصادقین (ج ۷، ص ۴۰۰) نیز فقط قول قتاده را (بدون آن که نامی از وی ببرند) درخور ذکر شمرده‌اند. ابوالفتوح نیز (ج ۱۶، صص ۴-۶۳) در ذیل آیه مزبور، بدون هیچ ذکر از روایت امام باقر(ع) نخست قول حسن را ذکر کرده که مراد از «قری» قریه‌هایی بوده که میان «یمین (سرزمین سبا) و شام قرار داشته؛ و سپس اقوالی از مفسران دیگر می‌آورد؛ و از کلام او برمی‌آید که قول حسن را ترجیح می‌داده است - چنانکه استاد علامه ابوالحسن شعرائی نیز این قول را تأیید کرده و نخست به روایتی اشاره می‌کنند که به موجب آن، همان سؤالی را که به ادعای منتقد محقق، امام باقر(ع) از حسن کرد، بعدها امام صادق (ع) آن را برای ابوحنیفه مطرح فرمود و او پاسخی مشابه حسن داد؛ و امام پاسخ او را مردود شمرد و پاسخی مشابه پاسخ امام باقر(ع) داد؛ استاد پس از نقل روایت مشتمل بر این گفتگو، آن را تکذیب فرموده و می‌نویسند:

از تفاسیری که نمی‌توان به امام نسبت داد، روایتی است درباره آیه کریمه «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا حولها قرى ظاهرة سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین.» گویند امام جعفر صادق(ع) از ابوحنیفه پرسید: معنی این آیه چیست؟ ابوحنیفه گفت مراد سیرمیان مکه و مدینه است. امام فرمود چگونه معنی این باشد با آنکه راهزن و حرامی، میان حرمین حاجیان را غارت می‌کنند و مالشان به تاراج می‌برند؟ ابوحنیفه گفت پس مراد چیست؟ حضرت قری را به ائمه تفسیر فرمود که هرکس از آنها پناه جوید مأمون (مصون) است از شقاوت - با اینکه مراد از این قری، آن دیه‌های آبادست که میان ملک سبا و شام بود؛ چنانکه در تفاسیر آمده است. (منهج‌الصادقین، مقدمه استاد شعرائی، ج ۱، ص ۲۱)

باری بسیاری جالب است که همه دعای کلان منتقد محقق درباره دو صف: ۱. امن و امان ۲. شک و ضلال، و پافشاری برای جادادن حسن در صف دوم، مبتنی بر روایتی مشتمل بر تفسیر آیه‌ای است که بزرگترین مفسران شیعه، اصل آن روایت را حتی در حد اقوال تفسیری حسن وقتاده ارج ننهاده‌اند؛ و به جای استناد به آن روایت در تفسیر آیه مزبور، به قول حسن وقتاده استناد کرده‌اند؛ و علامه شعرائی نیز صریحاً آن روایت را مردود شمرده و انتساب آن به معصوم را نفی کرده است.

باری

هر منصفی می‌پذیرد که

اگر شیعی نبودن حسن،

دلایلش همانها باشد که منتقد

محترم ارائه می‌دهند،

با آن‌گونه دلایل

می‌توان بسیاری از

بزرگان را هم

که در نظر ایشان

مسلمان شیعی‌اند

ضد شیعی

شمرد

همچنین برخلاف آنچه در روایت مورد استناد منتقد محقق آمده:

اولاً: حسن مراد از «قری» در آیه کریمه را نه شهر مکه، بلکه قریه‌هایی می‌داند که میان یمن و سرزمین شام قرار داشته (ابوالفتوح، ج ۱۶، صص ۴-۶۳)

ثانیاً: سیاق آیه‌ای که آیه مزبور در میان آنها قرار گرفته، بهترین گواه است بر اینکه تفسیر «قریه‌ها» به ائمه اهل بیت، نادرست است. زیرا آیه مزبور در میانه آیه‌ای از سوره سبأست (از آیه ۱۵ تا ۲۱) که تماماً سرگذشت مردم سبا (قومی که در یمن می‌زیستند) و توضیح نعمت‌هایی است که خدا به آنان عطا فرمود؛ و سپس گزارش روی گردانی ایشان از آیین حق و مصائبی که به همین دلیل گریبانشان را گرفت؛ و اینها هیچ ارتباطی به امامان اهل بیت علیهم السلام ندارد. پس از همه اینها، اگر شیوه حسن و شاگرد او فتاده در تفسیر آیه مزبور، و عدم اعتراف آن دو به اینکه مراد از «قری» ائمه است، چنان گناهی باشد که موجب خروج از مرز تشیع شود، و به معنی صف‌بندی در برابر ائمه باشد، این گناه را بزرگ‌ترین علمای شیعه نیز کرده‌اند - و دیدید - و هر پاسخی که آنان داشتند حسن نیز خواهد داد.

ثالثاً: حسن قائل نبوده است که «خدا بندگانش را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرد.» و نه تنها هیچ یک از سخنان برجای مانده از حسن، این نسبت را تأیید نمی‌کند، بلکه بسیاری از سخنان وی حاکی است که وی به موازات تخطئه جبرگرایی، عقیده به تفویض را نیز مردود می‌شمرده است از جمله: «هرکس به تقدیر الهی ایمان نیاورد، به حق کفر ورزیده» و «اگر از آسمان به زمین سقوط کنم، برای من بهتر است که بگویم کارها به خلق تفویض شده است.» (حسن بصری، ص ۳۴) و «فعل و خواست خدا از جمله این گونه است که مؤمنان را با ایمان و شایستگی‌شان پایدار می‌دارد؛ و ستمگران را با ظلم آشکارشان گمراه می‌کند» (همان، ص ۴۲۶) در توضیح این آیه «شما نخواهید جز آنچه را پروردگار جهانیان بخواهد - التکویر، ۲۹) می‌نویسد: «راست گفت خدا! ما هیچ خبری نخواهیم مگر او برای ما بخواهد؛ و پیش از آنکه ما برای خود خیر بخواهیم، مشیت او برای ما خیر خواست؛ و ما را به آن رهنمون شد و بر ایمان آشکارش ساخت و گفت: خدا برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری نمی‌خواهد - البقرة، ۱۸۵» درباره مصیبت‌هایی هم که به مال و جان و میوه‌های زندگی آدمی وارد می‌شود می‌نویسد: خدا ما را با آن مصیبت‌ها می‌آزماید؛ و در این دنیا با سختی‌ها و آسانی‌ها و تهیدستی و دارندگی آزمایش می‌کند تا بر آنچه از دستان به در رفته اندوهگین نشویم» (همان، ص ۴۲۷) خدا بندگان را به انجام کارها ناگزیر نداشته؛ ولی فرموده: اگر شما چنین کنید من با شما چنان کنم. یعنی آنان را در برابر کارهایشان مکافات می‌کند، خدا آنان را فرمان داد وی را عبادت کنند و بخوانند و از او پناه بخواهند. پس اگر ایشان آنچه را نزد اوست بجویند، یاری بر یاری و توفیق بر توفیق آنان می‌افزاید؛ و دسترسی به حسنات و پرهیز از گناهان را بر آنان آسان می‌فرماید. (همان، صص ۷-۳۶)

حالا از کجای این سخنان و دیگر اقوال حسن، اعتقاد به تفویض فهمیده می‌شود که آمده‌اند و - آن هم از زبان امام باقر(ع) - حسن را متهم به چنین اعتقادی کرده‌اند؟ خدا عالم است. همچنین اگر امام معصوم، چنین نسبتی به حسن داده بود، چگونه امکان داشت بزرگ‌ترین علما و متکلمان شیعی - همچون سیدین شریفین رضی و مرتضی و عبدالجلیل قزوینی - وی را از پیروان و بلکه پیشوایان مذهب عدلته بشمارند و کسانی مانند شیخ طوسی، طریقه و مذهب وی در تفسیر قرآن را محمود و ممدوح (پسندیده و ستوده) بدانند (حسن بصری، صص ۳۳۴، ۴۰-۳۳۷ - پاره‌ای از احادیثی را هم که حسن روایت کرده و با هیچ یک از دو نظریه جبر و تفویض سازگار نیست، در همان کتاب (صص ۳۸ تا ۴۰) آمده است.

منتقد محترم پس از آنکه با استناد به روایت کذایی، حسن را در صف «اهل شک و ضلال» جا می‌دهد، مدعی می‌شود که: وی مجموعه‌ای از حق و باطل است. همچنین نسبت به دیگران هیچ امتیازی ندارد. یعنی او نیز مانند همه مفسران و بزرگان اهل سنت - که در برابر خط اهل بیت قرار دارند - سخنش می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد (ش ۲۵، ص ۱۹)

پاسخ: راستی که منتقد محقق، با این معیاری که به دست داده‌اند شق القمر فرموده‌اند. آخر چگونه ایشان نمی‌دانند که این ویژگی - سخنش می‌تواند درست باشد و می‌تواند نادرست باشد - نه اختصاصی به حسن دارد و نه به دیگر مفسران و بزرگان اهل سنت - که به فرمایش ایشان در برابر خط اهل بیت قرار دارند؟ بلکه تمامی افراد بشر - منهای افرادی انگشت‌شمار که به عقیده شیعیان معصومند - پاره‌ای از سخنانشان درست است و پاره‌ای نادرست. چنانکه تفاسیر اخباریان شیعه، پر از اقوال و روایات و گزارش‌های تفسیری واضح البطلان است و در مقاله قبلی من که در شماره ۲۵ منتشر شد (صص ۶-۴۳) نمونه‌هایی از آنها آمده است.

در اینجا به منتقد محترم - که به بهانه دفاع از فیض کاشانی آن همه افاضات فرمودند - توصیه می‌کنم به این چند جمله‌ای که در کتاب آن مرد بزرگ آمده توجه فرمایند: ابن عباس گفت: «هر که جز پیامبر(ص) بوده و هست،

بخشی از آنچه را به عنوان علم آورده باید گرفت و بخشی را رها باید کرد.» و خود او در نزد زید بن ثابت فقه و در نزد ابی بن کعب قرآن می‌آموخت و با این حال، با هر دوی آنها در پاره‌ای از مسائل فقه و قرائت قرآن مخالفت کرد. برخی از گذشتگان نیز گفته‌اند: آنچه از دستورها و سخنان پیامبر (ص) به ما رسد، با سر و چشم می‌پذیریم، و آنچه از صحابه او رسد، پاره‌ای را می‌گیریم و پاره‌ای را کنار می‌گذاریم؛ اما در برابر آنچه از تابعین (شاگردان صحابه) به ما رسد می‌گوییم: هم رجال و نحن رجال (آنان انسان‌هایی بودند و ما نیز انسان‌هایی هستیم). از آنان تقلید نمی‌کنیم. و اگر ناپسند است که مقلدانه، همه اعتماد را بر پایه آنچه از دیگران می‌شنویم بگذاریم، اعتماد مطلق بر کتاب‌ها و نوشته‌های دیگران ناپسندتر است. (المحجة البیضاء، ج ۱، ص ۱۶۴)

زبان درازی و پُرگویی حسن؟

منتقد محترم در تخطئه آنچه من در پیرامون نقش حسن در ترویج حقایق دینی و پیشرفت دانش‌های اسلامی - از جمله علم تفسیر - نوشته‌ام، فرموده‌اند: «کثرت آرای تفسیری او امتیازی برای او محسوب نمی‌شود؛ سهل است که شاید بتوان گفت کثرت آرای او حکایت از این دارد که وی بیش از دیگران جرأت و جسارت داشته که توانسته این همه با حضور امام معصوم علیه السلام اظهار رأی کند؛ در حالی که خواص یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، امثال کمیل در برابر امام علیه السلام، گوش بودند و پرسش؛ نه زبان و اظهار رأی. اما مؤلف محترم، این سکوت و خضوع در برابر امام معصوم علیه السلام را که معدن علم و حکمت است و این استماع از امام را تحقیر می‌کند و آن زبان درازی و پُرگویی را به نام «علم» «ترویج حقایق دینی» و «پیشرفت دانش‌های اسلامی» می‌ستاید.» (ش ۲۵، صص ۸-۱۷)

پاسخ: منتقد محترم توجه فرموده‌اند که آنچه را ایشان «اظهار رأی با حضور امام معصوم» می‌بندارند، در غالب موارد، انعکاس کلام امامان در سخنان حسن است و نقل گفته‌های آن بزرگواران - به گونه‌ای که شاید بتوان گفت کسی در این مورد با او برابری نتواند کرد. در دانش تفسیر نیز حسن شاگرد ابن عباس و او شاگرد امام علی (ع) است و در اقوال تفسیری حسن، به اقوال این دو، بیش از هر کس دیگری استناد می‌شود. (ش ۲۵، ص ۴۷؛ حسن بصری، صص ۷۴، ۸۹، ۳۴، ۳۶، ۳۹-۴۱، ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۹۷، ۵۴، ۱۰۲، ۱۱۲-۳، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۱-۲، ۱۹۳-۹، ۲۰۷، ۲۰-۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۲-۳، و به ویژه ۷۱-۲۵۷، ۳۰۰، ۲۹۱-۲۹۰، ۳۳۲-۶، ۳۳۹، ۴-۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۴)

جالب آنکه منتقد محترم، وقتی در برابر سخن شریف مرتضی قرار می‌گیرند که می‌گوید: «تمام اندرزها و گفته‌های حسن در نکوهش دنیا - لفظاً و معنا و دست کم معنا - برگرفته از کلام امیرمؤمنان است.» این سخن را چنین تفسیر می‌فرمایند: حسن چیزی از خود نداشته است. بلکه یا عین سخن امیرعلیه السلام را تکرار می‌کرده و یا معانی را می‌گرفته و در قالب الفاظ خود می‌ریخته است (ش ۲۵، ص ۲۶). حالا این کوسه و ریش پهن و یک بام و دو هوا را چگونه می‌توان باور کرد که حسن، از سویی با حضور امام معصوم، اظهار رأی و پُرگویی و زبان درازی می‌کرده، و از سویی، از خود چیزی نداشته است، بلکه یا عین سخن امیر علیه السلام را تکرار می‌کرده ...

بلی هدف اصلی کوبیدن و محکوم کردن است و در این مسیر نیز تناقض‌گویی و همه متنتعات و محالات، بل هرگونه افترا و تهمت جایز و بلکه واجب است و بدین لحاظ، منتقد محترم به دنبال آنچه در باره اخذ و اقتباس‌های حسن از امام علی (ع) مرقوم فرموده‌اند، همین اخذ و اقتباس‌ها را نیز جرم و جنایتی دیگر وانمود کرده و می‌افزایند: خود حسن هیچ گاه به این مطلب اعتراف نکرده و در جایی اعلان ننموده که هرچه دارم از علی است. (ش ۲۵، ص ۲۶) با اینکه:

اولاً: منتقد محقق، عصر حسن را که عصر سلطه امویان - معاویه، یزید، عبدالملک و ... - و عمالشان - همچون زیاد و ابن زیاد و حجاج - بوده، به روزگار خود قیاس کرده‌اند که نام بردن از امام علی (ع) و نقل سخنان او، و اعزام فارابی به زیارت او (!) و نوشتن زیارت‌نامه برای او و لعنت نامه برای دشمنان او، هزاران تحسین و تشویق و جایزه به دنبال دارد. ایشان نمی‌دانند که در روزگار حسن، نه تنها نام بردن از امام علی (ع) که حتی نقل سخنان او چه مخاطراتی در پی داشته است. بنابراین لازم است که ایشان، پیش از گام نهادن در صحنه نقد، بروند و مختصری تاریخ بخوانند و شرایط اجتماعی حاکم بر فردی را که می‌خواهند محکومش کنند در نظر بگیرند.

ثانیاً: حسن بصری در عصری به نشر سخنان امام علی (ع) می‌پرداخت که از عصر آن حضرت چندان دور نبود و بسیاری از کسانی که آن سخنان را از زبان امام شنیده بودند حیات داشتند و می‌دانستند که آن سخنان از کیست و دیگران را نیز از این قضیه آگاه کرده بودند؛ و کار حسن در عرضه آن سخنان - با پیامدهای خطرناکی که برای جان و سلامتی و آزادی و موقعیت او داشت - بیشتر با این هدف بود که آنچه را بسیاری کسان، از ترس پنهان می‌داشتند

آخر آقای عزیز!

شما که گویا کتاب‌ها در

علم اصول فقه ترجمه فرموده‌اید

و در این دانش نیز مثل

همه معارف دیگر استاید،

چگونه قیاس مع الفارق را

تشخیص نمی‌دهید و

در استدلال‌های خود از آن

بر حذر نیستید!

چگونه نفهمیده‌اید که

معرفی ابن مسکویه به عنوان

ستایشگر حسن، تنها به این دلیل

نبوده که سخنانی از حسن نقل

کرده تا بگوید این به آنچه از

قول معاویه و حجاج

نقل کرده در!

آشکار کند تا از فراموش شدن آنها جلوگیری نماید و هم گام‌های بلندی در جهت ترویج آنها و دعوت همگان به الهام‌گیری از آنها در صحنه اعتقاد و عمل بردارد.

ثالثاً: سخنان امام به دلیل فصاحت و بلاغت خاص آن، از همان اعصار نزدیک به او، خاصه در میان اهل لسان، مَهْر و نشان او را داشت؛ و بی‌آنکه گفته شود از آن کیست، گوینده‌اش را می‌شناختند. چنانکه - البته بلا تشبیه! - وقتی این بیت حافظ «لا یا ایها الساقی...» یا این بیت فردوسی «توانا بود هر که...» یا این بیت مولانا «بشنو این نی...» یا این جمله از گلستان سعدی «منت خدای را عزوجل...» خوانده می‌شود، هر کس آشنایی مختصری هم با ادب فارسی داشته باشد می‌داند که گوینده کیست و نیازی به تصریح نام او نیست.

رابعاً: بسیار عجیب است که منتقد محترم می‌نویسد: «حسن هیچ گاه نگفته که هر چه دارم از علی است» با این که در ص ۸۹ و ۲۳۸ از کتاب من که منتقد محترم حرف به حرف آن را با دقت - و البته نه به قصد عیبجویی (!)

- خوانده‌اند آمده است: یونس بن عبید به حسن اعتراض کرد که تو می‌گویی «رسول خدا چنین و چنان گفت.» با این که تو محضر رسول خدا را درک نکرده‌ای. حسن پاسخ داد: برادرزاده من! اگر کسی جز تو این اعتراض را می‌کرد پاسخ او را نمی‌دادم، ولی به دلیل جایگاهی که نزد من داری می‌گویم که ما در روزگاری هستیم که می‌بینی - در روزگار حکومت حجاج بود - و هرگاه می‌شنوی که می‌گویم رسول خدا چنین گفت، بدان که آن را از علی بن ابی‌طالب نقل می‌کنم؛ ولی ما در روزگاری هستیم که نمی‌توانم نام علی را ببرم. نیز در ص ۲۵۷ آمده است: حسن به دلیل سلطه بی‌حد و مرز و جابرانه دشمنان علی(ع) غالباً سخنان امام را بدون انتساب به آن حضرت، و گاهی با عنوان «فقد قیل - گفته شده» نقل می‌کرده؛ و گاهی نیز از گوینده اصلی با عنوان «یکی از صالحان» یا «ابو زینب» نام می‌برده است. نیز در کتاب امالی شریف مرتضی که منتقد محترم با هدف خاص خود (!) کلمه به کلمه آنچه را در باب حسن در آن آمده، زیر ذره‌بین گذاشته و با دیده ریزبین و تیزبین دیده‌اند، در توضیح شرایط دشوار حاکم بر عصر حسن و اجبار وی به تقیه آمده است: حسن چون در روزگار امویان می‌خواست حدیثی از امیر مؤمنان(ع) نقل کند می‌گفت: ابو زینب گفت. (حسن بصری، ص ۲۳۶)

البته در اینجا نیز منتقد محقق، فرصت حمله را از دست نداده و با زیرکی محیرالعقول خود، از جمله سیدمرتضی چنین می‌فهمند که حسن با اطلاق عنوان «ابوزینب» به امام علی(ع) قصد تحقیر آن حضرت را داشته است (ش ۲۵، ص ۲۸) و من پاسخ این استنباط بدیع را در همین ماهنامه (ش ۲۵، صص ۴-۷۲) به تفصیل دادم و اکنون فقط به این نکته اشاره می‌کنم که به تصدیق محققان و مورخان بزرگ - اعم از شیعی و سنی - عموم شیعیان و غیرشیعیان، علی رغم منتقد گرامی، شیوه حسن در یاد کردن از امام علی(ع) با عنوان «ابوزینب» را نه تنها حمل بر تحقیر نمی‌نمودند، بلکه آن را درخور پیروی می‌دانستند و در این مورد از وی

تبعیت می‌کردند - (اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱، صص ۲۸، ۳۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید - به نقل از ابوجعفر اسکافی - ج ۴، ص ۷۳).

پاسخی دیگر

منتقد گرامی معاصران امام علی(ع) را در دو صف کاملاً جدا داده‌اند:

الف. صف کسانی همچون حسن که با حضور امام معصوم اظهار رأی می‌کرده‌اند و به جای استماع از امام، کارشان زبان درازی و پرگویی بوده است.

ب. صف خواص امیرمؤمنان(ع) همچون کمیل که در برابر امام(ع) گوش بودند و پرسش، نه زبان و اظهار رأی.

(ش ۲۵، ص ۱۸)



پاسخ: چه خوب بود که منتقد محترم، احادیثی را که حسن از امام علی(ع) و امام حسن(ع) - پیامبر(ص) که به جای خود - روایت کرده، و نیز انعکاس سخنان آن دو بزرگوار در سخنان خود او را ملاحظه فرمایند تا ببینند آیا کمیّت آنها با آنچه در این موارد از کمیل در دست داریم کمتر است؟ مسلماً نه! آن گاه این امر نشانه چیست؟ اهتمام کمیل به استماع از امام و گوش و پرسش بودن در برابر او، و پرگویی و زبان درازی حسن و بی‌اعتنایی وی به آنچه کمیل در مورد آن اهتمام داشته؟ آیا هیچ عاقلی این پاسخ را می‌پذیرد؟ در این صورت آیا نمی‌توان دریافت که آنچه منتقد محترم درباره بی‌توجهی حسن به اخذ معرفت از ائمه نوشته عاری از صحت است؟ علاوه بر آنکه هم مخالفان حسن و هم مدافعان وی، روایات متعددی آورده‌اند که حاکی از اهتمام او در این صحنه و قبول نقش والا و استثنایی ائمه در آموزش و راهنمایی خلق است و به عنوان نمونه:

* روایت شیخ مفید که به موجب آن: حسن در روزگار نوجوانی، در پی امام علی (ع) روان شد و از او خواست به وی سخنی بیاموزد که خدا وی را به آن سود بخشد؛ و سخنان و اندرزهای امام در پاسخ وی. (حسن بصری، صص ۱۹۳-۴)

* روایت ابن شعبه حرّانی و ابن شهر آشوب و حسن دیلمی و سیدحیدر املی و ابوالحسن علی هجویری که حاکی است حسن بصری نامه‌ای به امام حسن (ع) نوشت و ضمن اظهار خضوع و ارادت فراوان به آن حضرت و تمامی اهلیت، خواهش کرد که وی را در مورد قضا و قدر و تقدیر الهی - و جایگاه قدرت و استطاعت آدمی در برابر آن - راهنمایی فرماید؛ و مذهب و عقیده خود و پدران بزرگوارش را در این مورد برای او توضیح دهد. این هم قسمت‌هایی از نامه او - بنا به روایت‌های مختلف - که آن را به عنوان مقدمه خواهش مذکور نوشته است: «شما خاندان هاشمی، کشتی‌های دریایماید نجات بر گرداب‌های طوفان خیز، و نشانه‌های پرتو افشان برکشیده، یا مانند کشتی نوحید که مؤمنان در آن فرود آمدند؛ و آنان که در برابر حق تسلیم بودند، با توسل به آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا! من در هنگامی این مکتوب را به تو می‌نویسم که در میان ما بر سر موضوع تقدیر الهی، اختلاف در گرفته؛ و در مفهوم توانمندی آدمی حیرانیم؛ پس ما را از عقیده‌ای که خود در این دو مورد داری؛ و پدران - سلام بر ایشان باد - داشتند آگاه کن؛ که علم شما از علم خداست؛ و شما گواهان بر مردم؛ و خدا گواه بر شماست؛ و مصداق این آیه‌اید: فرزندان

که برخی از آنان (در راه معرفت خدا) از پی برخی دیگر برآمده‌اند؛ و خدا شنوا و داناست. شما خاندان نبوتید و معدن حکمت؛ پناهندگان به شما پناه می‌آورند؛ و پیروان به رسته محبت شما چنگ می‌زنند (تا نجات یابند) هر که از شما پیروی نمود، هدایت و رهایی یافت؛ و هر که به شما پشت کرد، به هلاکت رسید و گمراه شد. من این مکتوب را به تو نوشتم؛ تا ما را از آنچه خدا به شما اهل بیت آموخته، آگاه کنید که آن را بپذیریم. شما چراغ‌های تاریکی‌ها، و نشانه‌های هدایت، و امامان پیشروید. کشتی‌ای هستی که مؤمنان به سوی آن بازگردند؛ و کسانی که بدان تمسک جویند، نجات یابند.

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای فرزند رسول خدا و نور چشم او! شما در وسعت دانش به دریا‌های سرشار از آب می‌مانید؛ و همچون آسمان‌های گردنده، مقامی بلند دارید. مانند کشتی نوحید که هر که بدان تمسک جست نجات یافت.» (حسن بصری، صص ۲۵۲-۳)

* حدیثی که صدوق در امالی (صص ۶۰-۲۵۹) نقل کرده: امّ سلمه یکی از همسران رسول (ص) بود که بیش از همه همسران آن حضرت، به امام علی(ع) و خاندان وی دلبستگی داشت و به ایشان حرمت می‌نهاد. مادر حسن با این بانو پیوند ولا داشت و در بزرگ کردن حسن به مادرش کمک می‌کرد. یک بار حسن به در خانه او رفت؛ و از او درخواست کرد حدیثی را که در مورد علی(ع) از پیامبر(ص) شنیده برای وی روایت کند. و او حدیثی را که منکر ولایت علی(ع) را تا مرحله بت‌پرستی تنزل می‌داد برای وی روایت کرد؛ و چون حسن آن را شنید گفت: «الله اکبر! شهادت می‌دهم که علی مولای من و مولای مؤمنان است.» سپس آنچه را از امّ سلمه شنیده بود، و آنچه را پس از شنیدن آن گفته بود، برای انس بن مالک نقل کرد. (حسن بصری، صص ۵۱-۲۵۰)

حالا باز هم منتقد محترم چشم خود را بر گزارش‌های مسلم تاریخی، و بر آنچه علمای دین‌شان احادیث و روایات معتبر می‌شمارند ببندند و همچنان مصر باشند که حسن بصری، اهتمامی در اخذ معارف از ائمه نداشته و جز پرگویی و زبان درازی به کاری نمی‌پرداخته است.

پاسخی دیگر

در آغاز این مقاله، من هفتاد تن از عالمان و عارفان بزرگ را نام بردم - که قریب شصت تن از آنان در قرن‌های دوم تا سوم هجری می‌زیسته‌اند - و تمامی آنان تصریح کرده‌اند که حسن در محضر امام علی(ع) آموزش دیده یا تربیت

آنچه را
منتقد محقق،
تجلیل و تکریم
ستایشگران حسن
پنداشته و بر سر آنها
معرکه برپا کرده،
از قبیل همان
سخنانی است که من
در مقام معرفی
نکوهشگران حسن
نوشته‌ام.

روحانی و معنوی گرفته و از فیض مصاحبت او به گونه‌ای کم‌نظیر و استثنایی بهره‌مند شده و پیوند روحانی استواری با او داشته است. آن گاه در برابر آن همه گواهی‌ها، ادعای منتقد محترم مبنی بر این که حسن به معارف علوی اعتنایی نداشته و به فراگیری آن نمی‌پرداخته، چه وزنی و چه ارزشی دارد؟

پاسخی دیگر

درباره پُرگویی‌ها و زبان‌درازی‌های حسن با حضور امام معصوم - آن گونه که منتقد محترم مدعی‌اند - (ش ۲۵، صص ۸-۱۷) درخور ذکر است که من با اقتدا به حضرت ایشان (ش ۲۵، ص ۱۸) آرزو می‌کنم «ای کاش این مقاله گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر» نیز توان آن را داشتم - که البته ندارم - که به حال بزرگانی همچون شیخ طوسی، سیدمرتضی، سیدبن طاوس، امام غزالی، شیخ اشراق، ابن مسکویه، محقق طوسی، ابن عربی، سیدحیدر آملی و... «یک دریا» بلکه به اندازه همه اقیانوس‌ها خون «می‌گریستم» که قرن‌ها پیش از دنیا رفتند و از ملاحظه افادات بی‌بدیل منتقد دربارۀ حسن بصری آگاه نشدند و به همین دلیل، به جای تخطئه زبان‌درازی‌ها و پُرگویی‌های وی در برابر معصومان - به تعبیر منتقد ارجمند - وی و آرای وی را آن همه ستایش کردند، چنانکه:

* سیدمرتضی در کنار تجلیل‌هایش از دانش و شجاعت و فصاحت و نیک‌خواهی حسن، از وی با القابی همچون «بارع الفصاحه، بلیغ المواعظ، کثیر العلم، القدوة و الغایة» یاد کرده است. (حسن بصری، ص ۳۳۴)

* شریف رضی مؤلف کتاب عظیم نهج‌البلاغه، در مقام تشریح آیات قرآن و تبیین مفاهیم کتاب الهی، به اقوال حسن بصری، بیش از تمامی پیشوایان شیعی و سنی ارج نهاده و استناد نموده؛ و در پاره‌ای موارد نیز نهایت تجلیل را از وی می‌کند. (حسن بصری، صص ۷-۳۳۶)

* سیدبن طاوس که هیچ از علمای شیعه را - به لحاظ مقامات روحانی و معنوی - با او برابر نمی‌شمارند، به روایات و اقوال حسن، بسیار ارج نهاده و استناد نموده؛ و ضمن تصریح به مقبولیت او، برای دعا‌های وی خواصی کرامت‌گونه - از جمله سلب بینایی از دشمنان - نقل می‌کند؛ و تصدیق می‌نماید که چون حسن این دعاها را خواند، خدا حجاج را از تصمیم به قتل وی منصرف کرد. (حسن بصری، ص ۵-۳۴۴)

* خواجه نصیرالدین محقق طوسی، از حسن با دعای رضی‌الله عنه یاد می‌کند و آنچه را در ستایش سخنی از حسن، در همین مقاله از قول ابن مسکویه آوردیم، با لحنی تأییدآمیز می‌آورد. (حسن بصری، صص ۳۴۵، ۳۷۳)

* شیخ بهایی ضمن استفاده گسترده از روایات و اقوال حسن، از او با لحنی تجلیل‌آمیز یاد می‌کند و به شعری تمثیل می‌جوید که در آن، از حسن و شاگرد اوقتاده، به عنوان ضرب‌المثل عبادت یاد شده است. (همان، ص ۳۵۲)

* مجلسی اول حسن را با عنوان جلیل‌القدر و عظیم‌الشان ستوده و بر آن است که وی به امر امام علی(ع) در برخورد با زیاد و ابن زیاد و حجاج تقیه می‌کرده است. (همان، ص ۳۵۷)

* حکیم سبزواری ضمن استفاده از اقوال حسن می‌نویسد: حذیفه که یکی از صحابه کبار رسول(ص) است، پاره‌ای اسرار را از آن حضرت شنیده بود. فصلی از آنها را برای حسن بیان نمود؛ و بدین ترتیب بود که حسن در وعظ و مذکری به مقامی نیکو رسید. (همان، صص ۹-۳۵۸)

* دانشمند محقق و حکمت‌شناس، و استاد مبرز منطق و اصول محمود شهابی خراسانی، روایات و اقوال فراوانی را که دلالت بر ممدوح بودن حسن دارد آورده - از جمله حدیثی از امام باقر(ع) که کلام حسن را شبیه کلام انبیا شمرده؛ و سخن اعمش که گوید: حسن چندان به فراگیری و نگهداری و گردآوری حکمت ادامه داد تا زبانش به عرضه آن توانا گردید.

استاد شهابی به روایاتی هم که مستند نکوهش حسن قرار گرفته اشاره کرده، و شمار روایات مخالف آن را بیشتر دانسته و می‌نویسد: سخنان حسن - چه خطب و چه مواعظ و نصایح و چه مکاتیب وی - همه حکیمانه و با اثر است. (حسن بصری، صص ۵-۳۶۳)

* ابن مسکویه، شیخ طوسی، سیدحیدر آملی، ابن ابی‌جمهور، علی بن عیسی اربلی، محیی‌الدین عربی (ستایش‌های اینان از حسن و سخنان و اقوال او را در همین گفتار ملاحظه کردید).

* محمدهادی معرفت از قرآن‌شناسان بزرگ معاصر، همه اتهامات وارده بر حسن را دفع کرده؛ و به سخنان شریف مرتضی و دیگران در ستایش از حسن و دانش و حکمت و فقاہت و تقوی و خوبی و فصاحت وی، و بهره‌گیری‌هایش از معارف علوی و ارادت او به آن حضرت اشاره کرده - نیز این روایت را آورده: هرگاه نزد امام باقر(ع) سخنی از حسن به میان می‌آمد، حضرت می‌فرمود: همان را می‌گویند که سخنش به گفتار انبیا می‌ماند. (حسن بصری، صص ۷-۳۶۶)

* شهاب‌الدین سهروردی یکی از سه چهار فیلسوف طراز اول جهان اسلام در تمام تاریخ، حسن بصری را در جرگه

منتقد محترم،
عمل به شیوه مرضیه
«حذف بخشی از سخن و
تخطئه صاحب سخن
با استناد به بخشی دیگر»
را همواره در مد نظر
داشته‌اند و در نتیجه
بارها با حذف الا الله
از کلمه توحید،
احکام دلخواه خود را
صادر کرده‌اند.

آن دسته از محققان و علمای این امت می‌بیند که علوم ایشان از انبیای بنی‌اسرائیل بیشتر بود. (همان، ص ۳۷۳)
 * امام محمد غزالی طوسی دانشمند و متفکر بزرگ، کلام حسن را در اوج و منتهای فصاحت شمرده؛ و ضمن استفاده گسترده از اقوال حکیمانه حسن می‌گوید: حکمت از دهان او سرازیر بود. (همان، صص ۱۱۰، ۳۷۴؛ احیاء العلوم، ترجمه فارسی، ج ۴، با استفاده از فهرست اعلام ذیل نام حسن)

* خواجه عبدالله انصاری عارف و دانشمند بزرگ، از حسن و شاگرد او عبدالواحد با عنوان تجلیل‌آمیز امام یاد کرده (مجموعه رسائل فارسی، ج ۱، ص ۷۸؛ طبقات الصوفیه، ص ۱۳۰) و هم آورده است که حسن برای مردم سخن می‌گفت؛ امام علی(ع) بر وی بگذشت و پس از چند سؤال از وی و شنیدن پاسخ‌های او، به وی فرمود: سخن گوی که چون تویی را سخن باید گفت. یعنی ترا روا باشد که سخن گویی که بر بصیرتی. (طبقات الصوفیه، ص ۲۲۵)
 * ابوطالب مکی از عرفا و مؤلفان بزرگ صوفی می‌نویسد: حسن نخستین کسی بود که راه این علم (عرفان) را روشن کرد؛ و زبان‌ها را به گفتگو از آن بگشود؛ و معانی آن را به زبان آورد؛ و انوار آن را آشکار نمود؛ و پرده از چهره آن برگرفت؛ و در باب آن به سخنانی پرداخت که پیش از آن شنیده نشده بود. (حسن بصری، ص ۳۸۵)
 آری باید به حال تمامی این بزرگان و همانندانشان خون‌گریست که با غفلت از کشف عظیم منتقد محقق در این باب که «حسن جز پُروگویی و زبان درازی هنری نداشته» اقوال و سخنان وی را آن همه ارج نهاده‌اند.»

امام سجاد(ع) حسن بصری را تخطئه فرموده؟

منتقد محقق معتقدند که من در نقل از کتاب سید مرتضی دست به گزینش ناروا زده‌ام و آنچه را که وی در مذمت حسن روایت کرده نیاورده‌ام. می‌نویسند: «نمونه گزینش حذفی این است: در امالی آمده است که به امام سجاد علیه السلام گفتند که حسن می‌گوید: «لیس العجب مَمَّنْ هَلکَ کَیْفَ هَلکَ، بَلْ العَجْبُ مَمَّنْ نَجَى کَیْفَ نَجَى» امام علیه السلام قول حسن را رد کرد و چنین فرمود: «لیس العجب مَمَّنْ نَجَى کَیْفَ نَجَى، بَلْ العَجْبُ مَمَّنْ هَلکَ کَیْفَ هَلکَ». در این گونه موارد - که در کتاب کم نیست - مؤلف می‌گوید که این چیز مهمی نیست؛ اینکه نظر حسن با نظر امام سجاد علیه‌السلام تفاوت دارد؛ اشکالی ندارد.» (ش ۲۵، ص ۲۶)

پاسخ: سبحان‌الله! راستی چه قدر باید به آگاهی گسترده منتقد گرامی از دانش‌های اسلامی - از معقول و منقول - غبطه بخورم و رشک ببرم! آخر آقای بزرگوار! شما که در علم حدیث نیز مثل تمامی علوم اسلامی تبحری بی‌مانند دارید، چگونه نمی‌دانید که آنچه از زبان حسن بصری برای امام سجاد(ع) نقل کردند، در اصل نه کلام حسن، بلکه سخنی از امیرمؤمنان (ع) بود و حسن نقشی جز یک بازگوکننده و راوی نداشت؛ و آن گاه معقول نیست که امام سجاد(ع) گفته جد بزرگوارش را تخطئه کند. اینک به شرح ابن میثم بحرانی بر صد کلمه امیرمؤمنان (ع) مراجعه فرمایید و در ص ۱۸۲ - ذیل شماره ۲۹ - از قول امام علی(ع) بخوانید: قوله علیه السلام: «لیس العجب مَمَّنْ هَلکَ کَیْفَ هَلکَ اِنَّمَا العَجْبُ مَمَّنْ نَجَا کَیْفَ نَجَا.» در دنباله نیز بیانات حکیمانه ابن میثم را در شرح این کلام مقدس علوی - که همان سخن منقول از حسن است - ببینید که در آغاز آن می‌نویسد: در این سخن اشاره به آن است که از چگونگی هلاکت کسانی که - به وسیله اسباب هلاکت - در آخرت به هلاکت می‌رسند، نباید عجب داشت، بلکه از چگونگی نجات و رستگاری اهل نجات و رستگاران باید تعجب کرد و علت این حکم آن است که...

مصحح کتاب، مرحوم سیدجلال‌الدین محدث نیز در حاشیه همان صفحه - بدون ایرادی به انتساب این کلام به امام علی(ع) - همان سخن امام سجاد(ع) را که منتقد محقق رد بر حسن بصری پنداشته، از زبان حسن نقل کرده است - آن هم به روایت از فیض کاشانی که منتقد گرامی در دفاع از وی سر از پا نمی‌شناسند: روی عن الحسن البصری انه قال: لیس العجب ممن نجا کیف نجا؛ انما العجب ممن هلك كيف هلك، مع كثرة الدلالات و وفور البينات (از کسی که نجات یافت عجب نیست که چگونه نجات یافت. عجب از کسی است که با وجود کثرت راهنماها و فراوانی نشانه‌ها به هلاکت رسید - که چگونه به هلاکت رسید).

شیخ صدوق در امالی (ص ۳۹۶) و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابیطالب (ج ۴، ص ۲۹۷) و مجلسی در بحار (ج ۲، ص ۱۸۰؛ ج ۴۷، ص ۲۵) دو بیت شعر از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که آن حضرت غالباً می‌خواندند؛ و در بیت دوم آن، مضمون هر دو سخن - سخن منقول از حسن و سخن امام سجاد(ع) که منتقد گرامی آن را در رد و تخطئه حسن پنداشته - آمده است و با این عبارت:

و لقد عجب لهلک و نجاته موجوده و لقد عجب لمن نجا

و علامه مجلسی در شرح این بیت می‌نویسد: دو چیز شگفت‌آور است: ۱. هلاکت کسانی از مردمان با وجود این که راه راست آشکار است و نشانه‌های راهنما فراوان ۲. رستگاری کسانی - آن هم در شرایطی که افراد بسیاری به

حقیقت آن که

من هر چه زور زدم و

رمل و اسطرلاب را

به کار گرفتم،

نفهیدم که دعوی

منتقد محقق با من بر سر

مرحوم فیض و

سید نعمه الله

از چه بابت است؟

هلاکت می‌رسند و فقط شمار اندکی رستگار می‌شوند. که همین کم بودن شمار آنان مایه شگفتی است. این بود یکی از دو روایت بسیار مهمی که به عقیده منتقد محترم، سیدمرتضی در مذمت حسن نقل کرده و من آن را به دلیل اغراض ناروا پنهان داشتیم. اما چنانکه واضح است، داوری ایشان، اولاً حکایت از آن دارد که علیرغم شعارهایشان به دفاع از مجلسی و فیض و صدوق، آشنایی درستی با آثار این محدثان ندارند و فقط از نام آنها به عنوان حربه استفاده می‌فرمایند. ثانیاً با آنکه گویا فلسفه خوانده و با منطق آشنا هستند، شرایط تحقق تناقض در میان دو قضیه را نمی‌دانند و در عالم توهم، کلام منقول از حسن را - که در حقیقت کلام امام علی(ع) است - با سخن امام سجاد(ع) - که فیض به حسن نیز نسبت داده - متناقض پنداشته و این تناقض را دلیل قاطعی بر مذموم بودن حسن در نظر

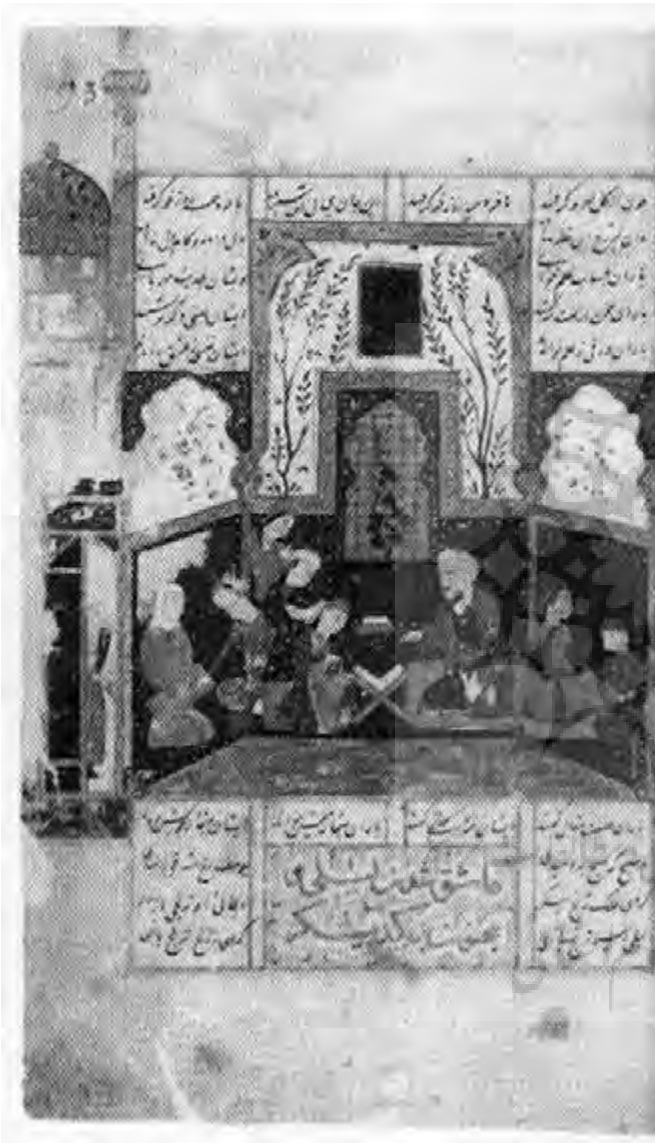
امام سجاد(ع) و سیدمرتضی انگاشته‌اند و متوجه نیستند که این دو قضیه نه تنها با یکدیگر تناقض ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند - چنانکه در بیت منقول از امام صادق(ع) هر دو در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند - خلاصه آنچه موجب شگفتی از هلاکت است، با آنچه موجب شگفتی از رستگاری است، یکی نیست که به تناقض بیانجامد، بلکه در اینجا با دو «اعتبار» مختلف مواجهیم و لولا الاعتبارات لبطلت الحکمة!

ایضاً منتقد محترم فرموده‌اند: نمونه دیگر گزینش حذفی روایتی است که در همان جا، سیدمرتضی نقل کرده است که امام سجاد علیه‌السلام، در طواف دید که حسن برای مردم وعظ می‌کند. حضرت او را از این کار منع کرد و قیدی با این مضمون به کار برد که: «مزاحم طواف مردم مشو.» (ش ۲۵، ص ۲۶)

آری این هم دومین و آخرین روایتی که منتقد منصف، در کتاب سیدمرتضی، در مذمت حسن یافته‌اند که به عقیده ایشان برهانی قاطع و حجتی ساطع و دلیلی لامع بر مذموم بودن حسن در نظر سیدمرتضی و امام سجاد(ع) است و من این مدرک جرم را پنهان کرده بودم! ولی اگر هر تذکری که امام به کسی دهد و هر کاری که او را از آن نهی کند، به معنی مذمت و نکوهش او باشد، آیا هیچ کس را می‌توان یافت که مذمت و نکوهش نشده باشد؟ مگر امیرمؤمنان (ع) کمیل را که به نظر منتقد محترم، نمونه کاملی از خواص یاران آن حضرت بود، به دلیل کوتاهی در انجام وظایف خود و اقدام به کارهایی نامناسب، سرزنش و توبیخ فرمود؟ منتقد ارجمند این روایت را که علامه مجلسی در بحار (ج ۲، ص ۱۶۳) آورده ملاحظه کنند: کمیل کارگزار امام علی(ع) در هیت - از شهرهای عراق - بود. وی با گروه‌هایی که معاویه برای راهزنی و غارت به اطراف عراق می‌فرستاد مقابله نمی‌کرد و به جای این کار، او نیز - با هدف غارت - در مناطق تحت اشغال معاویه تاخت و تاز می‌کرد. امام (ع) در نامه‌ای عمل او را تقبیح و آن را مصداق «تباه ساختن» آنچه سرپرستی آن با اوست» و «تدبیری که صاحبش به هلاکت می‌رسد» شمرد و خود او را توبیخ فرمود که چرا آنچه را بر عهده اوست رها کرده و به آنچه تکلیف او نیست پرداخته و پلی شده است که دشمنان از روی آن بگذرند و به او لیا حمله کنند (نیز بنگرید به نهج البلاغه، نامه ش ۶۱؛ سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، صص ۷-۴۹۶)

اینک منتقد محقق چه می‌فرماید؟ آیا کلام امام سجاد(ع) خطاب به حسن، بیشتر بر ذم و نکوهش دلالت می‌کند یا آنچه امام علی(ع) به کمیل نوشته؟ آیا فکر نمی‌کنند که اگر شیوه ایشان را - در برخورد با روایات - مقبول انگارند و به کار گیرند و از هر کلامی که حتی به اندازه سر سوزنی بوی ملامت می‌دهد، کوهی از نکوهش و ذم بسازند، دیگر هیچ کس نمی‌ماند که بتوان او را ممدوح و مورد تأیید امامان شمرد؟

دو روایت یاد شده، تنها مدرکی بود که منتقد محقق، در ذم و نکوهش حسن، در کتاب سیدمرتضی یافتند و ارائه فرمودند و این ناچیز را به خاطر عدم نقل آن، متهم کردند که نشانه‌های مجرمیت حسن را پنهان داشته‌ام. با این که من روایت دوم و بی‌پایگی آن را - در جای دیگری از کتاب (صص ۷-۲۲۵) - به تفصیل به گفتگو نهادم؛ و در اینجا



نیز روشن کردم که هیچ یک از دو روایت مزبور را دلیلی بر مذموم بودن حسن نمی‌توان گرفت.

حسن در کتاب سیدمرتضی

منتقد محقق با نهایت کوششی که برای ارائه نکوهش و ذمّ حسن در کتاب سید مرتضی کردند، دو روایت کذابی را به عنوان تنها مستندات و برگ‌های برنده خود یافتند و بفرمایید! اینک مناسب است در کنار دو روایت مزبور، پاره‌ای دیگر از آنچه را هم که سید بزرگوار درباره حسن نوشته بیاوریم:

یکی از کسانی که در ترویج اعتقاد به عدل خدا پیشرو بود و (علی رغم حکام عصر وی که طرفداران این عقیده را سرکوب می‌کردند) از تصریح علنی به آن پروا نمی‌نمود حسن بود. مادر او وابسته به ام سلمه همسر پیامبر (ص) بود؛ و گویند که حسن هرگاه (در شیرخوارگی) می‌گریست، ام سلمه وی را می‌گرفت و سینه خود را در دهان او می‌نهاد و او از آن شیر می‌نوشید؛ و گویند حکمتی که نصیب حسن شد از برکت همین شیر بود.

از جمله سخنان حسن در تصریح به عدل الهی: «هرکه پندارد که خدای عز و جل مقدر داشته آدمیان (بی‌آنکه اختیار داشته باشند) گناه کنند، روز قیامت در حالی بیاید که سیاه‌روی باشد.» حسن در پی این سخن، این آیه را خواند: «در روز رستاخیز، کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند، سیاه‌روی بینی.» نیز وی می‌گفت: همه امور را به قضا و قدر می‌توان نسبت داد مگر ارتکاب گناهان را.

حسن در فصاحت و شیواگویی جایگاهی برتر داشت؛ اندرزهای او بلیغ و رسا و دانش او بسیار بود. همه سخنان پندآمیز او و آنچه در نکوهش بدی‌های دنیا گفته - یا بیشتر آنها - در لفظ و معنی - و دست کم در معنی - برگرفته از گفتار امیرمؤمنان (ع) است. پس او در این صحنه، پیشوا بود و به نهایت درجه کمال رسید (در اینجا سیدمرتضی پاره‌ای از سخنان امام علی (علیه‌السلام) را که در گفته‌های حسن انعکاس یافته یاد کرده و می‌افزاید) اعرابی ای کلام حسن را شنید و (در ستایش وی) گفت: مؤمن چون سخن بگوید فصیح است و چون زبان به اندرزگویی بگشاید نیکخواه است.

نیز سید می‌نویسد: روایت است که روزی حسن این آیه را خواند: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم...» سپس گفت: راستی که گروهی، بهترین روپوش‌های آراسته خزر را در بر می‌کنند و دستارهای نازک و لطیف بر سر می‌نهند، و در جستجوی امارت و فرمانروایی برمی‌آیند و امانت‌ها را تباہ و ضایع می‌سازند؛ و با این که در عاقبت خود را در بلا می‌افکنند؛ تا پاکدامنانی را که جایی والا تر از آنان دارند بترسانند و بر زبردستان خود - از غیرمسلمانانی که در پناه جامعه اسلامی‌اند - ستم می‌کنند. دین خود را زار و نزار و ستوران‌شان را فربه و خانه‌هاشان را فراخ و گورهاشان را تنگ می‌نمایند. آیا نمی‌بینی که جامه‌ها را نو و دین را کهنه می‌کنند؟ یکی‌شان را بینی که بر دست چپ تکیه می‌کند و آنچه را مال او نیست می‌خورد، خوراک او غصبی است و خدمتکاران او کسانی‌اند که به ناروا آنان را به بیگاری گرفته است. پس از خوردن ترشی شیرینی می‌طلبد و پس از خوردن غذای گرم خوراکی سرد؛ و پس از خوردن خوراکی خشک غذای تر. چندان پُر می‌خورد که نزدیک است استفراغ کند. آن گاه می‌گوید: کنیز! چیزی بیاور که غذایم را هضم کند. ای احمق! تو جز دین خود را خرد نمی‌کنی و درهم نمی‌شکنی. همسایه‌نوازی و یتیم‌نوازی و بینوانوازی‌ات چه شد؟ آنچه خدا تو را به آن سفارش کرده بود کجاست؟

یادآوری: بخشی از این سخنان را بلاذری به عنوان نکوهش‌های حسن از ابن زیاد آورده (حسن بصری، ص ۱۶۲) و شاید بقیه آن نیز در مذمت همین تبهکار باشد.

نیز مرتضی می‌گوید: روزی حسن حجاج را یاد کرد و گفت: خفّاشک ضعیف چشم و کوتاه انگشتی به سراغ ما (یعنی مردم ما) آمد که در راه خدا حتی یک قطره عرق نریخته. به ما گفت با من بیعت کنید؛ با او بیعت کردیم. سپس بر پله‌های منبر بالا می‌رود و ما را به نظر تحقیر می‌نگرد و ما او را به نظر تعظیم می‌نگریم. ما را فرمان به انجام کار نیک می‌دهد و خود از آن می‌پرهیزد؛ و از کار ناپسند نهی می‌کند و خود آن را مرتکب می‌شود.

به روایت عیسی بن عمر، حسن گفت: «به راستی این دلها به سوی هرچیزی سر می‌کشند (هر چیزی را می‌خواهند) پس آنها را لگام زیند که اگر از آنها فرمان برید، شما را به بدترین جا می‌کشاند.» عیسی بن عمر گفت: چون این سخن حسن را برای ابو عمر و بن العلاء (از داناترین مردمان در فنون ادب و علوم قرآنی و از راویان امام صادق علیه‌السلام) بازگو کردم، از فصاحت وی در شگفت شد.

حسن به خلیفه عمر بن عبدالعزیز نوشت: «بقا (در دنیا) فنا را پی دارد. پس، از این فنا که آن را بقای نیست برای بقایی که آن را فنا نیست (جهان دیگر) توشه بگیر.

نیز می‌گفت: وقتی دیدی کسی در امور دنیوی مسابقه می‌دهد، تو با او در امور اخروی مسابقه ده.

جالب آنکه

منتقد محترم،

وقتی در برابر سخن شریف

مرتضی قرار می‌گیرند

که می‌گویند:

«تمام اندرزها و

گفته‌های حسن

در نکوهش دنیا -

لفظاً و معنأ و دست کم

معنأ - برگرفته از

کلام امیرمؤمنان است.»

این سخن را

چنین تفسیر می‌فرمایند:

حسن چیزی از خود

نداشته است. بلکه یا

عین سخن امیر علیه‌السلام

را تکرار می‌کرده و یا

معانی را می‌گرفته و

در قالب الفاظ خود

می‌ریخته است.



و می‌گفت: فرزند آدم! نامه‌ای برای (ثبت اعمال) تو نهاده‌اند و دو فرشته گرامی بر تو گمارده‌اند که آنچه می‌کنی بنویسند. پس هرچه خواهی برایشان املا کن تا بنویسند - کم یا زیاد. و در روایتی آمده است که گفت: آب دهان تو مرکب آن دو فرشته است و زبانت قلم آن دو.

چون عمر بن هبیره برای حکومت بر عراق بیامد، حسن و شعبی را طلبید و به آن دو گفت: یزید بن عبدالملک بنده‌ای است که خدا (برای اطاعت از وی، از مردم) پیمان گرفته و او را برای خلافت خود برگزیده است. او نیز اختیار ما را در دست دارد و ما با او بیعت کرده و پیمان وفاداری بسته‌ایم؛ و واجب است که آنچه را گوید بشنویم و اطاعت کنیم. او مرا به عراق اعزام داشته و همواره پیغام می‌فرستد که کسانی از بی‌گناهان را بکشیم و زمین‌هاشان را بگیریم و خانه‌هاشان را ویران کنیم. اکنون نظر شما چیست؟ در پاسخ وی، شعبی سخنانی نسبتاً نرم بر زبان راند ولی حسن گفت: عمر! من تو را از این که به حریم (قوانین) خدا تعرض کنی باز می‌دارم. زیرا خدا ترا از گزند خلیفه مصون می‌دارد، ولی خلیفه ترا از کیفر خدا مصون نمی‌دارد. بسی نمانده است که فرشته‌ای (یعنی فرشته مرگ) از آسمان بر تو نازل شود و تو را از تخت فرمانروایی‌ات به زیر کشد و از فراختای قصرت به سوی تنگنای قبرت روانه گرداند. در آن هنگام فقط کردار تو است که بتواند برای تو گشایشی پدید آورد. به راستی این حکومت را برای آن نهاده‌اند که دین خدا را یاری دهد. پس با حکومتی که خدا برای یاری دین نهاده، بر گردن دین خدا و بندگان خدا سوار مشو و ایشان را به وسیله آن خوار مدار. زیرا فرمانبری از خلق، در آنجا که مستلزم نافرمانی از آفریدگار باشد روا نیست.

مسلمه برادر خلیفه عبدالملک و سپهسالار نامدار و حاکم مقتدر امویان به حسن گفت: مرا اندرز ده. گفت: وقتی از منبر به زیر می‌آیی، آنچه را که بر سر منبر، مردم را به آن فرمان می‌دهی (از کارهای نیکو) خود به کار بند. باز مسلمه درخواست پندی کرد و حسن پرسید: آیا هیچ گاه زبردست کسی بوده‌ای؟ گفت: آری. گفت: آن گونه که دوست داشتی او با تو عمل کند تو نیز با زبردستان خود همان گونه عمل کن.

مردی از حسن پرسید: آیا سهمیه‌ام را از بیت‌المال بگیرم یا نگیرم تا در روز قیامت، ثواب کارهای نیکوی حاکمان را به من دهند؟ حسن پاسخ داد: برو بگیر که اینان در روز قیامت تهیدست اند و بهره‌ای از کارهای نیکو ندارند.

نیز گفت: اگر شراب فقط همین بدی را داشت که به سراغ محبوب‌ترین آفریدگان خدا نزد خدا (یعنی عقل) می‌رود و آن را تباه می‌کند، سزاوار بود که خردمند آن را ترک کند.

حسن می‌گفت: غیبت کسی که علناً مرتکب جرم و گناه می‌شود رواست - همچنین غیبت اهل بدعت - نیز غیبت حاکم ستمگر جایز است.

چون حجاج قصر خود را در واسط بنا کرد، از مردم خواست بیایند و آن را ببینند و برای او از خدا برکت بخواهند. مردمان آمدند و حسن نیز آمد و مردم گرد او جمع شدند. ولی او از شامیان (سپاه حجاج) بر خود بترسید که مبادا بکشندش. پس بازگشت و (خطاب به حجاج) می‌گفت: ای پلیدترین پلیدها و ای گنهکارترین گنهکاران! آسمانیان (فرشتگان) تو را دشمن می‌دارند و زمینیان تو را می‌فریبند. سپس گفت: خدا با آن پیمانی که از دانایان گرفته، آنان را مکلف فرموده که حقایق را برای مردم بازگو کنند و پنهان ندارند. سپس بازگشت. سخنان او را به حجاج رساندند. او به شامیان که پیرامون وی بودند گفت: شما را به خدا قسم، آیا باید بردهٔ حقیری از بردگان بصره (حسن) به پا ایستد و چنان سخنانی دربارهٔ من بگوید و هیچ یک از شما برای مقابله با وی کاری نکند و سخنی نگوید؟ آنان گفتند: چه کسی را می‌گویی؟ خونس را بریز تا ما بیاشامیم! پس گفت حسن را بیاورند و شمشیر و نطع را نیز حاضر کردند. چون حسن نزدیک در رسید، دربان دید که لب‌های او می‌جنبند. پس حجاج او را نزدیک خود نشانید و به وی گفت: دربارهٔ علی(ع) و عثمان چه می‌گویی؟ حسن پاسخ داد: همان را می‌گویم که فردی بهتر از من (موسی پیامبر) به فردی بدتر از تو (فرعون) گفت: دانش مربوط به این دو، در نزد پروردگار من است (اشاره به آیهٔ ۵۲ در سورهٔ طه). پس حجاج به وی گفت: تو سرور دانایانی. سپس خوشبوکننده خواست و ریش حسن را با آن بیالود و چون حسن بیرون شد، دربان به او گفت: حجاج تو را برای کاری غیر از این (یعنی برای کشتن) به اینجا خواست و شمشیر و نطع را نیز حاضر کرد. تو وقتی به اینجا می‌آمدی لبانت می‌جنبید. چه می‌گفتی؟ (که موجب نجات شد) حسن دعایی را که خوانده بود بازگو کرد - که سیدمرتضی آن را نقل کرده است.

نیز حسن می‌گفت: نفاق و دورویی خوار و مقهور بود تا این مرد - یعنی حجاج - عمامه بر سر نهاد و شمشیر به کمر بست (و نفاق را غلبه بخشید).

مردی به حسن گفت: شیعه می‌پندارند که تو علی(ع) را دشمن می‌داری. حسن مدتی طولانی سر در پیش افکند و گریست و سپس سر برداشت و (در ستایش امام و تأسف از شهادت آن حضرت) گفت: به راستی دیروز مردی از شما جدا شد که تیری از تیرهای خدای عز و جل بر (قلب) دشمنان خدا بود. ربانی این امت بود (ربانی: دانا، عارف، متألّه) و دارای شرافت و برتری؛ با خویشاوندی نزدیک به پیامبر(ص)، آنجا که فرمانی از خدا در میان بود به خواب نمی‌رفت و از حق خدا غافل نبود؛ مال خدا را (که باید میان تهیدستان تقسیم شود) نمی‌ربود. حق آنچه را در قرآن واجب شده است - در مورد حقوق و تکالیف خویش - ادا کرد و بر فراز بوستان‌هایی زیبا و خوشایند (در بهشت) و نشانه‌های آشکار حق برآمد. او علی بن ابیطالب بود ای بی‌خردان!

حسن چون در روزگار امویان می‌خواست از امیرمؤمنان(ع) سخنی بازگو کند می‌گفت: ابوزینب چنین گفت... حسن به تشییع جنازه‌ای رفت و گفت: آنچه پایانش این است (یعنی دنیا)، درخور آن است که در آن زهد بورزند؛ و آنچه آغازش این است (یعنی آخرت)، سزاوار است که از غفلت نسبت به آن بپرهیزند. حمید الطویل گفت: مردی دختر حسن را خواستگاری کرد و من میانجی طرفین بودم. حسن وی را پسندید و می‌خواست دخترش را به او دهد. روزی من آن مرد را ستودم و گفتم: این را هم بیافزایم که وی ۵۰۰۰۰ درم نقره ثروت دارد. حسن با تعجب گفت: گفتمی ۵۰۰۰۰ درم دارد؟ چنین مبلغی از راه حلال فراهم نمی‌آید. من گفتم: به خدا تا آنجا که من می‌دانم، وی مسلمانی پرهیزگار است. حسن گفت: اگر این ثروت را از راه حلال هم فراهم کرده، پس لابد همهٔ حقوقی را که در آن (بر ذمهٔ او و متعلق به دیگران) بوده نپرداخته است. نه به خدا! میان من و او پیوند دامادی برقرار نخواهد شد.

این بود گزیده‌هایی از آنچه در کتاب سیدمرتضی (امالی، ج ۱، صص ۶۲-۱۵۲) دربارهٔ حسن بصری آمده است. خوانندگان گرامی بقیهٔ سخنان وی را نیز در آنجا ملاحظه فرمایند و با در نظر گرفتن دو روایتی که به ادعای منتقد محترم، سید مرتضی در مذمت حسن آورده، خود داوری فرمایند که آیا من حق داشته‌ام سید بزرگوار را از ستایشگران و مدافعان حسن بشمارم یا نه؟

انتقاد از حذف دو سه سطر از منقولات تذکرة الاولیاء

منتقد محقق به دلیل حذف دو سه سطر از منقولات تذکرة الاولیاء در فصل سیزدهم، کلی می‌گیری کرده‌اند و از جمله فرموده‌اند: این دو سه سطر چه گناهی کرده بود که باید حذف شود؟ آیا با تاریخ صحیح مطابقت نداشته؟ یا چنین به نظر رسیده که برای او (حسن) لگنه ننگی به شمار می‌آمده؟ این حذف، هیچ وجه موجّهی ندارد؛ زیرا مؤلف محترم می‌توانست آن را نقل کند و همانند یکی از موارد، که عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی در پاورقی روشن شده، این را

بلی هدف اصلی
کوبیدن و
محکوم کردن است و
در این مسیر نیز
تناقض گویی و همه
ممتعات و محالات،
بل هرگونه افترا و
تهمت جایز و بلکه
واجب است و بدین لحاظ،
منتقد محترم به دنبال
آنچه در بارهٔ اخذ و
اقتباس‌های حسن از
امام علی(ع)
مرفوم فرموده‌اند،
همین اخذ و
اقتباس‌ها را نیز
جرم و جنایتی دیگر
وانمود کرده است.

نیز توضیح می‌داد. (ش ۲۵، صص ۷-۱۶)

پاسخ: اگر کسی کتاب را با کمی دقت خوانده و مغرض هم نباشد، در پاورقی ص ۳۷۷ به این نکته برخورد کرده است که: «در گزارشی هم می‌خوانیم که نام حسن را خلیفه عمر بر وی نهاد (عطار، ت، ص ۳۰ و ۳۱) ولی گذشته از اشکالاتی که در صص ۴-۲۳۳ به این گزارش وارد آمد، این که علی(ع) نام فرزند خود را بر طفلی بنهد، طبیعی‌تر است تا عمر نام فرزند علی(ع) را بر طفلی بگذارد!»

باری آن دو سطر، به این دلیل در فصل سیزدهم حذف شده است که لازم بوده مضمون آن، در پاورقی ص ۳۷۷ نقل و نقد شود؛ و تکرار آن در فصل مذکور لطفی نداشت. بدین ترتیب هیچ محلی برای دعوی نمی‌ماند. ولی چه باید کرد که منتقد محترم، شمشیر به دست گرفته‌اند و چشم بسته هل من مبارز می‌گویند و هیچ نمی‌اندیشند که فرضاً اگر مضمون این دو سطر هم در جای دیگری از کتاب نیامده بود، باز دارای چنان اهمیتی نبود که این همه درباره آن قلم فرسایی شود؛ و هیچ نقش کلیدی در ترسیم چهره‌ای منفی یا مثبت از حسن نداشت؛ و طرح این‌گونه ایرادات، حاکی از آن است که منتقد محترم حرفی برای عرضه ندارند و فقط می‌خواهند صفحه پر کنند و...

تجدید مطلع:

امام علی(ع) مرتبی حسن نبوده است!

منتقد محقق می‌نویسد: در فصل ششم بحثی درباره اعتقاد حسن به قضا و قدر مطرح می‌شود. در میانه بحث این روایت نقل می‌شود که: «مردی به نزد حسن آمد و گفت که همسرش را سه طلاقه کرده است. حسن گفت از فرمان خدای خود سر پیچیدی و همسرت از تو جدا شد.» مرد گفت: این تقدیر خدا در مورد من بود. حسن گفت: تقدیر خدا به معنی امر و فرمان خدا چنین نبود. سپس به این آیه اشاره کرد: «و قُضِيَ رَبِّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا». سپس در ادامه چنین آمده: «در نامه حسن به خلیفه عبدالملک نیز آمده است: بیدادگری و ستمکاری از قضای الهی نیست؛ بلکه قضای او، امر به انجام کار نیک، دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشان و نزدیکان است؛ و از کار زشت و ناپسند و ستم و گردنکشی منع می‌کند. چنان که فرمود: و قضی ربک ...». در ذیل این مطلب، مؤلف چنین می‌گوید: «یادآوری - شیوه حسن در استناد به آیه مذکور، برای تخطئه کسانی که اعتقاد به تقدیر را مستلزم جبرگرایی شمرده‌اند، همان شیوه مرتبی او امام علی (ع) است» و این مطلب را در پاورقی ارجاع می‌دهد به: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴.

بیان فوق از جهات مختلف مخدوش است. اول این که در کجای این کتاب اثبات شده که امام علی علیه‌السلام مرتبی حسن بوده است؟ دوم این که از قضای بحث و نوع بیان، و ارجاع به بحار الانوار مجلسی این گونه برداشت می‌شود که تفسیر مذکور را به نحوی مجلسی گفته است، اما وقتی به بحر مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در صفحه سیزده خبری را نقل می‌کند که در بازگشت از صفین پیرمردی از امام علی علیه‌السلام درباره قضا و قدر سؤال می‌کند و حضرت برای او مسئله را به دقت توضیح می‌دهد؛ تا آن جا که پیرمرد برمی‌خیزد و اشعاری در وصف امام خود می‌خواند. پس از آن مجلسی، به روایت ابن عباس از ماجرا اشاره می‌کند که نسبت به روایت قبل، چیزی افزون دارد. امام علیه السلام در پاسخ سؤال دیگری از پیرمرد، این آیه را تلاوت می‌کند که: «و قُضِيَ رَبِّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» مشابهت این ماجرا با قصه حسن بصری، صرفاً در این است که وی نیز همانند امام علی علیه‌السلام در بحث از قضا و قدر، آیه فوق را خوانده است. از کجای این مطلب، می‌توان استنباط کرد که امام علی علیه‌السلام مرتبی حسن بوده است؟ سوم این که آیا می‌توان گفت که هر که در آن عصر، آیه شریفه مذکور را در بحث از قضا و قدر تلاوت کرده، مرتبی اش امام علی علیه‌السلام بوده است؟

پاسخ: آقای دانشمند!

اولاً: در کتاب حسن بصری (صص ۹-۳۴۸، ۳۶۲، ۸۴-۳۷۷) گواهی بسیاری از علما و عرفا (سیدحیدر آملی، ابن ابی جمهور، محمدحسین کاشف الغطاء، شیخ نجم‌الدین کبری، خیرالدین زرکلی، کمال الدین خوارزمی، غلامعلی آزاد بلگرامی، شاه نعمه‌الله ولی، صلاح‌الدین صفدی، شمس‌الدین افلاکی، عبدالحق دهلوی و...) را ملاحظه فرمایید که سلسله‌طریقتی مشایخ صوفیه را به حسن و از او به امام علی(ع) رسانده و وجود پیوند روحانی استوار میان حسن با امام(ع) را تأیید نموده‌اند و تفصیلاً یا اجمالاً اظهار داشته‌اند که معارف باطنی اسلام (تصوف) را حسن از امام علی(ع) گرفته و دیگران از او گرفته‌اند. در آغاز همین مقاله نیز گواهی هفتاد تن از علما و عرفای بزرگ را که اکثر آنان در فاصله سده دوم تا دهم هجری می‌زیسته‌اند و پیوند استوار روحانی حسن با امام علی(ع) را تصدیق کرده‌اند ملاحظه فرمایید تا ببینید برای اثبات این گزاره تاریخی: «امام علی(ع) مرتبی حسن بوده»، چندان اسناد موثق و معتبر وجود دارد

که از این لحاظ، کمتر گزاره‌ای را می‌توان با آن مقایسه کرد.

حالا اگر مجموع این گواهی‌ها و اسناد - مضافاً بر بسیاری قراین دیگر که ذکر آنها گذشت - در نظر خرده‌بین حضرتعالی، به اندازه مندرجات یکی از منابع متأخر و ضعیف و دست‌چندی که آن مدرس عالی‌رتبه دانشگاه، برای شناساندن فارابی از آن یاری جست‌اند قابل استناد نیست، به فرموده قرآن: «لکم دینکم ولی دین».

ثانیاً: لطفاً ص ۳۶ کتاب را با چشم باز نگاه کنید، تا ببینید روایت حاکی از گفتگوی حسن با مردی که زنش را طلاق داده بود، از کتاب مصطفی الخن (الحسن بن یسار البصری) نقل شده است (نه از بحر الانوار!) و دو جمله‌ای هم که از نامه حسن آورده‌ام، منبع آن را در پاورقی به این گونه معرفی کردم؛ برگرفته از نامه حسن که بیاید (و باز هم نه از بحر الانوار!) در دنبال مطلب نیز با ارجاع به بحر الانوار، به حدیثی از امیرمؤمنان (ع) اشاره کردم که در آن، برای تخطئه جبرگرایی به آیه ۲۳ از سوره الاسراء استناد شده است و من نوشتیم که شیوه حسن در استناد به آیه مزبور در این مورد، همان شیوه مرتبی او امام علی (ع) است. آن گاه سرکار، دو منبعی را که من برای گفتگوی حسن با مرد زن طلاق داده، و نیز برای بخش منقول از نامه حسن یاد کرده‌ام، ندیده گرفته و وانمود می‌فرمایید که من به دروغ مدعی شده‌ام همه این مطالب را از بحر الانوار گرفته‌ام! و لعنة الله علی الکاذبین! راستی اگر این همه نیوغی را که در تحریف نوشته‌های بی‌ارج من نشان داده‌اید، صرف مطالعه در منابع اصیل (از جمله در باب زندگی و اندیشه فارابی) می‌فرمودید، آیا ثواب دنیوی و اخروی‌اش بیشتر نبود؟

به هر حال همه سخن من که در کارخانه جعل و تحریف منتقد محقق، ماهیت آن قلب شده این است که حسن در تخطئه جبرگرایی به همان آیه‌ای استناد می‌کند که قبلاً امام علی (ع) به آن استناد فرموده بود. منبعی را هم که کلام امام را از آنجا نقل کرده‌ام، و نیز منبعی را که سخن حسن را از آنجا نقل کرده‌ام، جدا جدا ذکر کرده‌ام تا هر که خواهد مراجعه کند. حالا باز هم منتقد محقق ندا در دهند که: ... تیغ بزن وقت غزاست!

یک نکته: حدیث منقول از امام علی (ع) در بحر را که منتقد محقق آورده، حسن بصری نیز از امام (ع) نقل کرده و روایت مفصل او در این باره در کتاب الارشاد تألیف شیخ مفید آمده است؛ و شیخ پس از نقل حدیث مزبور به روایت از حسن می‌نویسد: این حدیث، قول امیر مؤمنان (ع) را درباره معنی عدل الهی و تخطئه جبر، و اثبات اینکه افعال خدای برتر همه از روی حکمت است و بیهوده نیست، آشکار می‌نماید (حسن بصری، ص ۳۹-۴۰) به این ترتیب، کفر نخواهد بود اگر گفته شود که سخن حسن در این باره، انعکاس کلامی است که از امام علی (ع) به یاد داشته و در این صحنه، پرورش فکری از او گرفته و امام مرتبی اوست. اما این که سعه صدر و نظر بلند منتقد گرامی اجازه چنین استنباط‌هایی را نمی‌دهد، مشکل را در جای دیگری باید جستجو کرد.

تأسف از تنگی مجال

منتقد محترم فرموده‌اند: ای کاش این مقاله، گنجایش یک کتاب می‌داشت و من حقیر در نقد این فقره الیم یک کتاب می‌نگاشتم و در مظلومیت علی و اولاد او یک دریا می‌گریستم (ش ۲۵، ص ۲۰)

پاسخ: من کمترین تردیدی در صداقت و حق‌گویی منتقد محقق ندارم و به یقین می‌دانم که ایشان به دلیل شدت ناراحتی از دست من (خدا مرگم بدهد!) می‌خواهند به اندازه دریا بگیرند و از کرامات ایشان نیز تحقق چنین خواسته‌ای بعید نیست. منتهی برای این که گزاره تاریخی ایشان درباره جنایت این فقیر و ستمی که بر ایشان رفته در تاریخ ثبت شود، و کم و کیف مجازات مجرم و خسارت مجنی علیه مشخص گردد، بهتر بود که دریای مورد نظر نیز معین می‌شد که آیا دریای مدیترانه بوده یا دریای آناتلیک یا دریای چین یا دریای زرد؟

شاید هم ایشان بنا را بر آن گذاشته‌اند که مطلق، منصرف به فرد اکمل است؛ یا تعمداً نام دریایی خاص را نبرده‌اند که نه تنها یک دریا بلکه همه دریاها را شامل شود؟ و البته من چون مقیدم که دروغ نگویم، به ناچار عرض می‌کنم که من با مطالعه کتاب منتقد محقق درباره زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی، حتی به اندازه یک بال مگس هم نخواستم اشک بریزم تا از ثوابهایی که برای ایشان و دیگر بکائین مقرر است من نیز سهمی داشته باشم. زیرا اگر ایشان به عظمت همه دنیا هستند و می‌توانند به اندازه دریا اشک بریزند، این ناچیز که از ذره نیز کمتر است، در صحنه اشک ریزی و هیچ صحنه دیگر، قادر به هم‌وردی با ایشان و هیچ موجود دیگری نیست؛ و هرگز نمی‌تواند آرزو کند - هرچند جای این آرزو هست - که به اندازه همه اقیانوس‌ها، بر حال حکیمی بگیرد که منتقد محقق، به جای عرضه شرح احوال و آرای وی به گونه‌ای دقیق، نشسته‌اند و زیارت‌نامه و لعنت‌نامه تحویل داده‌اند.

ایضاً منتقد محترم در شکایت از تنگی مجال فرموده‌اند: «مجال این مقال رخصت نمی‌دهد که همه مواردی که در این کتاب به خصوص فصل بیست و یکم و بیست و دوم، دلالت بر آن دارد که حسن بصری به مثابه میزان حق

و باطل تلقی شده احصا شود و مورد بررسی قرار گیرد. بیان همه آن موارد و بررسی آنها نیاز به کتابی مستقل دارد.» (ش ۲۵، ص ۱۳)

پاسخ: عزیز من! پس از آن همه فرمایشاتی که در جلسه نقد کتاب ارائه فرمودید و مقاله مفصلتان که در همین نشریه (ش ۲۵، صص ۹ تا ۳۲) منتشر شد، دیگر چه مانده است که نگفته‌اید؟ و چرا مجال سخن را تنگ می‌بینید؟ دوستان عزیز ما در کتاب ماه که هیچ محدودیتی برای انتشار آنچه شما بنویسید قائل نشده‌اند و گویا پیشنهاد تعقیب بحث را هم به شما داده‌اند؛ من نیز به گواهی دوستان، از آغاز، درخواست مؤکد داشتم که در نقد کتاب من، هیچ نکته و دقیقه‌ای را فروگذار نفرمایید. کسانی هم که هریک کلمه شما را به عنوان نبرنامه ابراهیم بت‌شکن با نمرود، بر کاغذ زر می‌نویسند و همه جا منتشر می‌کنند، چشم بر حکم و گوش بر فرمان نشسته‌اند تا شما لب تر کنید و عطر سخنان شما را در همه دنیا بپراکنند. پس چرا بخل می‌ورزید و پرونده پیرانِ نفاق و مدافعانِ منافقِ وی را ناقص می‌گذارید؟

نمونه‌هایی از ادب نفس

منتقد محقق پس از نقل مطالبی از کتاب من فرموده‌اند: «همه مطالبی که مؤلف محترم در نقد این روایات آورده، ریشه در قاعده حُبک الشیء یعنی و یصم (علاقه تو به شیء، تو را کور و کر می‌سازد) دارد. در میان این مطالب به وضوح می‌توان ادعاهای بی‌دلیل، مغالطه، جواب‌های نقضی و جدلی بی‌ثمر، قیاس‌های مع‌الفارق، مصادره به مطلوب، گاه تحریف، و پیشداوری را به وضوح دید و نشان داد. در این نقد و بررسی روایات از جانب مؤلف محترم، تنها چیزی که بسیار کم‌رنگ و ضعیف است، مباحث روشمند در نقد حدیث است.» (ش ۲۵، ص ۲۱)

نیز: «اگر بخواهیم سستی، نادرستی، سخافت و آشفتگی مطالب فوق را با دقت و تفصیل بازنماییم، و نشان دهیم که در این ۲۳ سطر چه آشکالات و چه ابهام‌ها و چه اغلاط و چه قدر ادعای بی‌دلیل و چه اندازه جفای به خواننده وجود دارد، و از سوی دیگر چگونگی ارتباط این مطالب را با بسیاری از مطالب دیگر در کل کتاب، و تناقضات آنها را بیان کنیم، یک رساله مفرده می‌شود. راست هنر بزرگی است که کسی بتواند این همه آشفتگی را در یک صفحه بگنجانند.» (ش ۲۵، ص ۲۲)

نیز: «مؤلف در جای جای کتاب فغان و شیون و شکوه کرده است.» (ش ۲۵، ص ۲۶)

منتقد محترم این گونه سخنان را وقتی بر زبان قلم جاری فرمودند که این ناچیز حتی یک کلمه هم در پاسخ ایشان ننوشته بود. آنچه را هم پامنبری‌های محترم ایشان در تأیید فرمایشات ایشان نوشته و منتشر کرده‌اند - و ایشان حاضر نشدند حساب خود را از آنان جدا کنند - به اندازه‌ای توأم با هتاک و دور از منطق و اخلاق است که نیازی به نقل و نقد آن نیست؛ و این اشاره برای آن بود که خوانندگان گرامی، اگر در پاسخ‌های این ناچیز، گاه سخنانی دور از انتظار دیدند بدانند که ریشه در کجا دارد و در عین حال: یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار.

بخش سوم از پاسخ‌های من به نقدهای منتقد محترم، در آینده منتشر خواهد شد؛ و با امیدواری به این که جسارت‌های حقیر، موجب گردد که منتقد محقق مجدداً دست به قلم ببرند و بقیه نقدهایشان به کتاب را - که بارها از نبود فرصت برای ارائه آن شکوه کرده‌اند - بر روی کاغذ بیاورند و در معرض داوری ارباب معرفت قرار دهند؛ و البته به شرط آنکه این گفت و گو را به عنوان یک بحث طلبگی دنبال کنند و نه در راستای مبارزه ابراهیم بت‌شکن با نمرود و نمرودیان و بت‌پرستان و بت‌گران! - آن گونه که حامیانشان (که حضرت ایشان، بی‌توجه به مبانی خود، سخنگوی آنان شده‌اند) ادعا می‌کنند و در نتیجه آنچه را خود و سخنگویانشان به نام تحقیق و تحلیل عرضه می‌دارند، همچون دیگر چماق‌هایی است که برای حمله به عرفان و تصوف به دست می‌گیرند و طبعاً پاسخ‌هایی از نوع خود را می‌طلبند و با هزاران دریغ و افسوس و عذرخواهی....

